

کتاب اموز

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

نخستین کتاب از انتشارات وزارت علوم و آموزش عالی

لرزمشناسی

تألیف

دکتر خسرو معظومی گودرزی



یک کتاب پژوهشی دانشگاهی برای دانشجویان فیزیک دانشکده‌های علوم و رشته راه و ساختمان دانشکده‌های فنی

یک چاپ جدید از:

تاریخ فلسفهٔ عرب

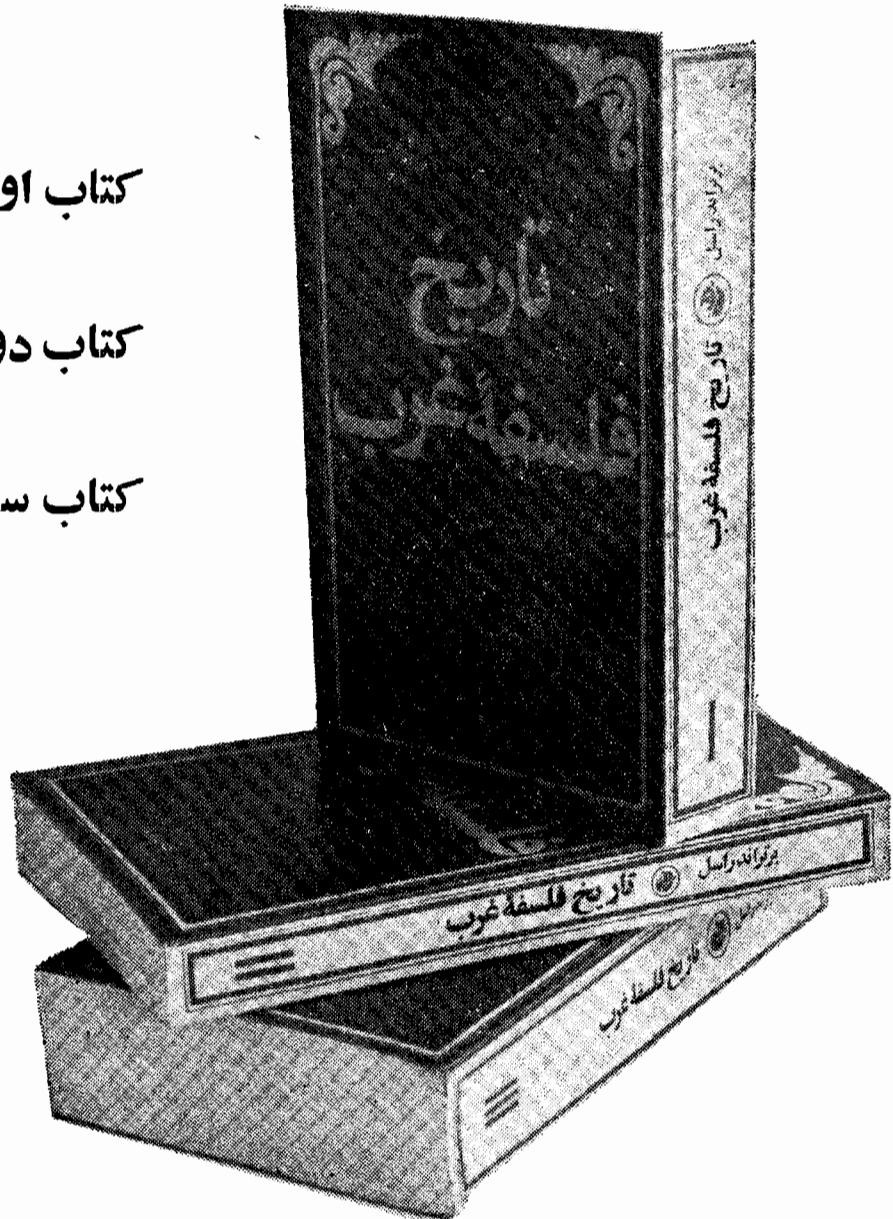
ترجمه نجف دریاندرا

نوشته برتراند راسل

کتاب اول: فلسفهٔ قدیم

کتاب دوم: فلسفهٔ قرون وسطی

کتاب سوم: فلسفهٔ جدید



متن کامل: با قیمت ارزان

بهای دوره با جلد شمیز: ۳۶۰ ریال

با جلد زرگوب: ۴۴۰ ریال



دفترهای گذشته کتاب امروز

دفتر سوم: بهار ۱۳۵۱

دفتر اول: پاییز ۱۳۵۰

دفتر چهارم: پاییز ۱۳۵۱

دفتر دوم: زمستان ۱۳۵۰



گفتگو با : محمد قاضی، حمید عنایت، کریم کشاورز، شاهرخ مسکوب.

باشرکت: جهانگیر افکاری، کریم امامی، مهرداد بهار، ناصر پاکدامن، امیرحسین جهانگلو، محمد رضا حکیمی، نجف دریاندی، عنایت الله رضا، عبدالحسین زرین‌کوب، احمد سمیعی، داریوش شایگان، حسن مرندی، ابوالحسن نجفی.

بامقاله‌های از: هوشنگ ابرامی، جهانگیر افکاری، کریم امامی، شاول بخشش، فرامرز بهزاد، نجف دریاندی، جلیل دوستخواه، عبدالحسین زرین‌کوب، احمد سمیعی، محمد رضا شفیعی کدکنی، هرمز شهدادی، حمید عنایت، بهمن فرسی، حسن مرندی، ضیاء موحد، احمد میرعلائی، ابوالحسن نجفی.

کتاب امروز

بهار ۱۳۵۲

چند گفتار در زمینه تألیف و ترجمه و نشر

صفحة ۲	پروین گنابادی، خادم زبان و ادب فارسی	گفتگو
صفحة ۱۸	بیچیدن در شعر نو و در فن او / شعرنو از آغاز تا امروز	Ahmed سعیی / نقد و نظر
صفحة ۲۳	غلامعلی حداد عادل	در شرق هم خبری هست / علم و تمدن در اسلام
صفحة ۲۶	پرویز منصوری	موسیقی، زبان از یادنرفته / مردان موسیقی
صفحة ۲۹	روانشناسی و شبه روانشناسی / درست و نادرست در روانشناسی دکتر عظیم وهاizer اده و دکتر حسن مرندی	صفحة ۲۹
صفحة ۳۳	هرمز میلانیان	کهنه و نو در زبانشناسی / زبان و زبانشناسی
صفحة ۴۱	هربرت رید / نجف در باندی	بخشی از یک معنی هنر
صفحة ۴۳	آبر کامو / شورانگیز فرح	کتاب سقوط
صفحة ۴۴	شائلو بخاش	چشم انداز صنعت نشر کتاب در ایران
صفحة ۵۳	ح. م. گوینده / ضیاء موحد	مقاله از راپاوند و فن شاعری
صفحة ۵۶	ک. تابنده	تازه‌ها کتاب در ایران
صفحة ۵۸	ح. م. گوینده	کتاب در جهان
صفحة ۶۰	مهرداد رهیار	نظر خوانندگان و ادب لغزان زبان زیبا
صفحة ۶۲	کتاب‌شناسی از کتابهای پاییز و زمستان ۱۳۵۱	تنهیه شده با همکاری:
جهانگیر افکاری، کریم امامی، عبدالحمد آیتی، شائلو بخاش، غلامعلی حداد عادل، محمد رضا حکیمی، نجف در باندی، عبدالحسین زرین کوب، احمد سعیی، حسن مرندی، پرویز منصوری، ضیاء موحد، هرمز میلانیان، ابوالحسن نجفی، عظیم وهاizer اده		
طرحها (حکایت روی چوب) از بهمن بروجنی		عکسها از کریم امامی
دستیاران فنی: بهزاد گلپایگانی، اصغر مهرپرور		
بلاسگاه ادبیات http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/ http://bashgaheketa.blogspot.com/		 شرکت سهامی کتابهای جیبی تهران، خیابان وصال شیرازی، شماره ۳۸ - تلفن ۰۲۱-۴۴۹۹۰-۴۱۳۶۸ این دفتر در پنج هزار نسخه در چاپخانه سکه به چاپ رسید. همه حقوق محفوظ است.
شماره ثبت در کتابخانه ملی: ۱۷۰۸ به تاریخ ۱۲ روز اکتوبر ۱۳۵۱		

پروین خدمزان

محمد پروین گنابادی، در زمانی که طبله جوانی بود و حجره ادیب نیشابوری را در منهد آب و جارو می‌کرد، تا بهاروز که دانشمند سالخورده است و در خانه خویش در تهران سرگرم تحقیق و تأثیف است، همواره خدمتگزار صدیق زبان و ادب فارسی بوده است. معلم قدیمی زبان فارسی و نماینده سبزوار در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی و همکار علامه دهخدا در تهیه و تنظیم «لغتنامه» و صاحب تألیفات و مقالات متعدد در زمینه لغت و دستور فارسی، اکنون سالهای است که با مؤسسات فرهنگی مانند بنیاد فرهنگ ایران و لفتمانه دهخدا و انتشارات دانشگاه همکاری دارد. آقای گنابادی علاوه بر کار تحقیق و تأثیف، همیشه به کار ترجمه نیز علاقهمند بوده است. و ترجمه او از متن عربی «القدمة ابن خلدون»، که به وسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب انتشار یافت، چه از جهت دقت و اعتبار و شیوه زبان، و چه از جهت حواشی محققانه مترجم، از بهترین نمونهای ترجمه به زبان فارسی است. «کتاب امروز» لازم می‌داند از استاد گنابادی که برای حاضر شد در مجلس گفتگو قلمزنجه فرمودن، و نیز از همه شرکت‌کنندگان در این گفتگو سپاسگزاری کند.

و مقام‌نویسی را بهمان نحو دنبال کند، و به قول خودش، بهتر دیده بود که خودش را با کار احمقها سرگرم کند.

زین‌کوب: شاید برای دهخدا یک تغییر روحی هم پیش آمده بود، برای اینکه مرحوم دهخدا که در «حموراس افیل» مقالات «جزند و پرنده» را می‌نوشت و آنچنان مبارزه می‌کرد، پس از اینکه مجلس بمیاران شد و از نو تشکیل شد و او نماینده مجلس شد، رفت و جزو «اعتدالیون» قرار گرفت.

گنابادی: آنها «اعتدالیون» بودند، اما حقیقت این است که از «دموکراتها» هم تندرو تر بودند.

زین‌کوب: راستی، در مورد شما مطلب دیگری هم هست که برای من به شکل مسئله‌ای باقی مانده، و آن هم نام «پروین» است. یقیناً این نام تخلص است. اما چرا تا حال از شاعری فقط تخلص شما را دیده‌ایم و شعری از شما نخوانده‌ایم؟

گنابادی: عرض کنم که مرحوم ادیب نیشابوری هر کسی را به طلبگویی قبول نمی‌کرد. می‌گفت: اینها آخوند هستند. و کسی که می‌خواست طلبه مرحوم نیشاپوری باشد، باید حتی شاعر یا از رجال مشهد بوده باشد که ادیب او را بشناسد. البته این که عرض کردم در مورد دروس خصوصی و شاگردان خصوصی آن

دهخدا موجباتی پیش آمد که نتوانست همان شور و حرارت فوق العاده‌ای را که در عصر خودش نسبت به امور سیاسی و مطبوعاتی داشت، بعد از دنبال بکند، و در همان دنیاگیری که در جوانیها زیسته بود، زندگی کند... اما نمی‌دانم آقای گنابادی هم چنین سرنوشتی، یا سرنوشتی شبیه این را در پشت سر دارند یا نه؟ بالاخره چه موجباتی پیش آمده که آقای گنابادی، بین همه کارهایی که می‌توانستند انجام بدهد، بلفت و دستور — که البته در جای خودش کار بسیار برآرژشی است — قناعت کرده‌اند؛ دلم می‌خواست آقای گنابادی این نکته را برای ما روزن می‌کردند.

پروین گنابادی: یک بار خود من هم از مرحوم دهخدا همین سؤال را کردم. یک روز اشاره به مقالات ایشان و «جزند و پرنده» کردم و یکی از اشعارش را برایشان خواندم ویرسیدم که چطور شد که شما با این همه قریحة شعر و ذوق نویسنده‌گی که دارید، آمدید و... اورحافم را قطع کرد و گفت: می‌خواهی بگویی دارم کار احمقها را می‌کنم؟ گفتم: نه، بنه چنین عرضی نکردم. و همین سؤال را ایشان از من کردن، گفتند: تو خودت چرا این کار را می‌کنم؟ گفتم: از روی ناجاری. مرحوم دهخدا گفت: من هم از ناجاری! البته، به طوری که می‌دانیم، مرحوم دهخدا خیلی تندرو بود، و بعدها که به علل سیاسی اوضاع طور دیگری شد، دیگر نمی‌توانست کار نویسنده‌گی

عبدالحسین زین‌کوب: سالها است که بنه خدمت آقای گنابادی ارادت دارم، و از مقالات و تحقیقاتشان استفاده کردم و می‌کنم. اما باید بگویم، قبل از اینکه آقای گنابادی را زیارت بکنم، تصویرم این بود که با این همه کارهای پهلوانی و جالبی که ایشان انجام داده‌اند، باید جنّه پهلوانی هم داشته باشد، و اکنون که می‌بینم ایشان، با جهادی چنین خرد ماسا الله مثل وطواط! — کارهایی چنین بزرگ انجام داده‌اند، بیشتر حیرت می‌کنم.

برای من، که از جوانیها، از جوانیهای بسیار دور، با آثار آقای پروین گنابادی آشنایی دارم، و نوشتها و مقالاتی در زمینه مسائل روانشناسی و تربیتی، از قبیل «پرورش اراده» از ایشان خوانده‌ام، وقتی بعدها دانستم ایشان از شاگردان مکتب ادبی مرحوم ادیب نیشاپوری بوده‌اند، مخصوصاً با این همه ذوق و قریحة سرشاری که در ایشان سراغ داریم — که بر خودشان هم پوشیده نیست — مسئله تازمایی به وجود آمد که بدانم چطور شد آقای گنابادی، بیش از هرجیز بلفت و دستور روی آوردند؛ در حالی که ممکن بود و می‌شد انتظار داشت که ایشان در نتیجه جمع و تلقیق بین علاقه به مسائل روانشناسی و تربیتی، و ذوق آفریننده خود، راه دیگری پیش می‌گرفتند. البته ایشان در این راه تنها نیستند؛ مرحوم دهخدا هم که از دوستان آقای گنابادی بودند، و همکاریها باهم داشتند، به معین راه رفتند. منتها در مورد دهخدا مسئله چیز دیگری است، شاید برای

گتابادی و ادب فارسی



امربکایی، که مدیر روزنامه‌ای هم بود، با من آشنا شد. روزی یک شماره مجله به من داد و خواست مقاله‌ای از آن مجله برای ترجمه کنم. در آن شماره مجله مقاله جالب توجهی بود درباره نوعی از سورجه‌های آزادانه، که بسیار مودی و مزاحم بودند، و نوشته بودند: مردم از شر این سورجه‌ها پایه‌های رختخواب خود را در ظرفی پر از «پترول» قرار می‌دهند تا این سورجه‌ها توانند وارد رختخواب بشوند... البته این سورجه‌ها هم تدبیر دیگری به کار می‌زند و هم فتند از بالای درختها خودشان را روی رختخوابها می‌انداختند... من کلمه «پترول» را نمی‌شناختم. رفته بیش مرحوم ادب نیشابوری و گفت: استاد معنی پترول چیست؟ او هم به لغت و قاموس مراجعه کرد و این کلمه را بسیار نکرد و گفت: اصلاً این کلمه وجود ندارد، یا اینکه غلط است.

ابدای قدیم اگر کلمه‌ای را نمی‌شناختند می‌گفتند غلط است یا اینکه اصلاً چنین کلمه‌ای وجود ندارد. من دیدم که نمی‌شود این کلمه غلط باشد و حدم زدم که یک کلمه فرنگی است، و فکر کردم ممکن است «پترول» نباشد و مثلاً «پترول» باشد. من کمی فرانسه می‌دانستم و یک معلم زبان فرانسه هم داشتم. رفته بیش او و تا گفت: پترول یا پترول چیست، او فوراً گفت: نفت. البته آن روزها این کلمه و مشتقات نفت زیاد متدائل بود. بعد که رفته

نخواسته که این کارها را کتاب بگذارید و بروید سر کارهای ذوقی و ادبی گذشته؛ مثلاً آیا فرستهای پیدا نکرده‌اید، یا دلخان نخواسته که باز «مقامات حریری» را باز کنید و بخوانید؛ چگونگی رابطه شما با تحصیلات قیلی که دارید برای من جالب است.

گتابادی: متاسفانه وضع من طوری بوده که اغلب توانسته‌ام به شکل دلخواه مطالعه کنم. وقتی بهادبیات عرب پرداختم، تقریباً از ادب پارسی دور افتادم، چون ادبیات عرب، به شکلی که ما می‌خواندیم خیلی وسیع و مفصل بود. اگر چه بمنزل علمی هم خیلی علاقمند هستم، اما همیشه این آرزو را داشتم و دارم که بتوانم یک روز با میل خود مطالعه کنم، متنی را که دوست دارم بخوانم و آن را تجزیه و تحلیل کنم. اما وضع زندگی من طوری است که اجازه این قبیل مطالعه را بمن نمی‌دهد، چون در مرتبه‌ای از شغل دیری بازنشسته شده‌ام که حقوقش حتی یک هفته از زندگی مرآ تأمین نمی‌کند، و ناجارم وقتی را صرف کارهای الزامی یکنم، از قبیل تصحیح لغات و مقابله کردن نوشته‌ها با اصل... با این وضع چطور می‌توانم به نحوی که خودمی‌خواهم مطالعه کنم؟

عبدالله محمد آیتی: ترجمه را از کی شروع کردید؟

گتابادی: از همان اوایل جوانی، داستانش هم منحک است: یادم می‌آید یکی از اعضا می‌سیون

مرحوم است؛ در مورد دروس عمومی این قید در بین نبود. روی همین اصل، بنده هم با شعرهای برت ولایی که گفته بودم رفتم خدمت ایشان. ادیب خیلی خوشحال شد و مرا پذیرفت. تخلصی که بنده انتخاب کرده بودم «فانی» بود. آن مرحوم از این تخلص خوش نیامد و گفت: چه تخلص مزخرفی! این دیگر چیه آقا؟ گفت: چه انتخاب کنم! مرحوم گفت: برو «برهان قاطع» را بردار و اسم خوبی بپیدا کن. مثلاً از بین اسم ستاره‌ها یکی را انتخاب کن. من هم همین کار را کردم. و بین اسمهایی که بپیدا کرده بودم اسم ستاره‌هایی مانند «پروین» و «سها» هم بود. او «پروین» را پسندید و گفت: همین خیلی خوب است. البته آن وقتها «پروین» اسم زن نبود؛ بعدها نام «پروین اعصابی» بپیدا شد. بعدها هم که برای مجله «سخن» مقالاتی می‌نوشت، دکتر خانلری گفت: اغلب می‌پرسند که این پروین یکی کرده و ششم «محمد پروین»، تا معلوم بشود زن نیستم...

اشتیاق غریبانه

زرین کوب: آیا شما ضمن اشتغال به کار لغت و تعلیم و تربیت، هیچ حالت شوق و اشتیاق غریبانه — به اصطلاح نوستالژی — نسبت به تحصیلاتی که در محضر ادب نیشابوری کرده بودید، احساس نمی‌کردید؟ آیا هرگز دلخان

پیش مرحوم ادبی و قضیه را برایش گفتم
سخت ناراحت شد که ...

آینه: در غیر قاموس بیدا شد

سالی چهار شماره

گنابادی: بله...، ترجمه را این طور شروع کردیم و پس از آن از مجله «التریبۃ الحدیثیة» ترجمه‌هایی کردیم. این مجله از شریات دانشگاه امریکایی بیرون است، و سالی چهار شماره چاپ می‌شود با مقالات بسیار جامعی درباره تعلیم و تربیت و روانشناسی. این مجله سالی یک کتاب ضمیمه هم منتشر می‌کند، و در این کتاب آخرین اطلاعات و نظریات درباره تحولات مسائل تعلیم و تربیت و روانشناسی منعکس می‌شود، و پس از آن هم از مجلات دیگری مانند «الهلال» و «المقتطف»، که لابد شنیده‌اید.

آینه: مثل اینکه بزرگترین کار شما در ترجمه از عربی، ترجمه «مقدمه ابن خلدون» است؟

گنابادی: تقریباً. البته در دوران طلبگی باور نمی‌کردم کتبی که در مصر و آن طرفها چاپ می‌شود غلط هم داشته باشد... أما بعدها که علا شروع به کار کردم، دیدم که اصولاً این خط در هر کجا که می‌خواهد باشد، نمی‌تواند بدون غلط باشد.

زین کوب: نکند که بعضیها از این حرف شما اتخاذ سند کنند که شما طرفدار دست بردن در خط فارسی هستید؟

گنابادی: نه، من با این کارها کاری ندارم. البته در دروره‌ای از گفتگوی خود که می‌گذشتند که شما طرفدار دست بردن در خط فارسی هستید؟

زین کوب: طرفدار اصلاح خط، یا تغییر خط؟

گنابادی: سخت طرفدار تغییر خط بودم. معتقد بودم که ما هم باید از خط لاتین استفاده کنیم.

زین کوب: آیا مسئله تعلیم الفبا به کودکان شما را به این نتیجه رسانده بود که خط فارسی باید تغییر کند؟

گنابادی: بله. أما بعدها دیدم که این کار سودی ندارد و عقیده‌ام سست شد. بمطوری که می‌دانید نظریه‌های تعلیم و تربیت همیشه در حال تغییر و تحول است. مثلاً روزگاری معتقد بودند که باید همه مواد درسی را برای کودکان آسان کرد. اما امروز این نظریه کهنه شده، و می‌گویند تا اندازه‌ای مشکل بودن دروس، باعث فعالیت و رشد فکری کودکان است. خط فارسی هم اگر بامتده‌ای صحیحی تدوین شود که امروز نسبتاً این طور است - اشکالاتی را

که در گذشته داشت، نفواده داشت، و اگر هم اشکالاتی باشد، آن قدر نیست که ارزش تغییر خط را داشته باشد.

زین کوب: مثلاً، در نمونه‌ای که ذکر فرمودید، تبدیل کلمه «قرد» به «قوه» بطي به چگونگی الفبا و خط ندارد و این از بیسوادی کاتب است.

گنابادی: بله، در همه خطها می‌شود این قبیل اشتباهات پیش بیاید.

زین کوب: پس به نظر شما تغییر خط فارسی هیچ ضرورتی ندارد؟...

گنابادی: مخصوصاً در این مرحله که کار چاپ و طبع کتاب چنین ترقی کرده، هیچ ضرورتی برای این کار نمی‌بینم.

آینه: بنده می‌خواستم بدآن شما کی با «مقدمه ابن خلدون» آشنا شدم، چرا مورد علاقه‌تان قرار گرفت و چطور شد که به‌فکر ترجمه‌اش افتادید؟

گنابادی: در همان اوایل جوانی که در مشهد بودم با این کتاب آشنا شدم، و اگرچه گاهی قسمت‌هایی از آن را در ضمن مقاله‌ای ترجمه می‌کردم، اما هرگز در فکر ترجمه تمام آن نبودم. اصلاً فرصت این کار را هم نداشتم. تا اینکه بعدها که من در دانشگاه کار می‌کردم، یعنی کتابهای علمی را از لحاظ عبارت تصحیح می‌کردم، یا روز دکتر یارشاطر یک نسخه چاپ بیرون این کتاب را بهمن داد و پیشنهاد کرد آن را به فارسی ترجمه کنم، و گفت پنج هزار تومان پایت ترجمه این اثر در نظر گرفته شده. وضع مالی من هم خوب نبود و چون کتاب هم مورد علاقه‌ام بود، قبول کردم، و بعداً معلوم شد که ایشان کتاب را قبل از کسان دیگری هم داده بودند، اما آنها با این پول قبول نکرده بودند. به این ترتیب ملاحظه می‌فرمایید که فکر و تکلیف دکتر یارشاطر سبب شد که بنده این کتاب را به فارسی ترجمه کنم. هفت، هشت چاپ مختلف آن را تهیه کردم و به ترجمه‌اش پرداختم.

عربی هغری

محمد رضا حکیمی: بحث دیگری که قبلاً هم مطرح شد این است که عبارات این کتاب اغلب به عربی هغری است و با آن عربی که ما می‌دانیم و می‌شناسیم فرق دارد. گرچه



گتابادی: کتاب و راهنمایی و تشویق آنها به مطالعه نوشته‌ام، اثری است که باشوق و علاقه نوشته‌ام، واگرچه این کتاب به‌ظاهر کوچک است، اما با مطالعه و مراجعت به منابع مختلف تهیه شده، و هیچ محركی هم غیراز شوق شخصی، در نوشتن آن نداشتم، حتی می‌دانید که در آن ایام، جوانها جز کتب درسی، چیز دیگری نمی‌خوانندند.

زین گوب: امروز هم اغلب همین‌طور است، و شاید هم این میراثی است که از مدارس قدیم مانده، که وقت شاگردان همه‌اش صرف مطالعه سطح و متن می‌شد.

دو کتاب غیردرسی

گتابادی: درست است، در آن دوره کتابی جز کتاب درسی مطالعه نمی‌شد. در آن ایام در بنده تحولی پیدا شد، یعنی از عالم طلبگی و آخوندی بر گشتمن...، یکی دو کتاب غیر درسی از قبیل «زنبل» فرهاد میرزا و غیره به‌دست افتاد، و مرحوم ادیب نیشاپوری هم که در آن روزگار یگانه مشوق مطالعه کتب غیردرسی بود، این تحول را در من بوجود آورد. مرحوم ادیب خودش اسامی کتب غیردرسی را بهشادگرداش می‌داد، و آنها را راهنمایی می‌کرد که به کتابخانه‌ها بروند و این کتب را تهیه کنند و بخوانند، و همیشه تأکید می‌کرد که به کتب درسی اکتفا نکیم.

گتابادی: بله، همان کتاب کوچکی که در جهل زین گوب: در حال حاضر کتابی در دست تألیف سال قبل از این برای آشنا کردن جوانان به یا ترجمه دارید؟

گتابادی: حقیقت این است که این امر برای من هم مجهول است. شاید «کتاب‌العبر» را قبل از «مقدمه» نوشته باشد، یا اینکه بعداً فرصت نکرده نظریات علمی به‌آن وسعت را، در «کتاب‌العبر» پیاده کند.

حکیمی: بله، این کار مشکلی بود و وقت زیادی می‌خواست. اگر از روی کاری که دکتر عبدالعزیز الدوری براین مبنای کرده قیاس کنیم، پیاده کردن نظریاتی که در «مقدمه» مطرح بوده در «العبر» یک عمر بسیار طولانی می‌خواست. از تحلیلی که دکتر عبدالعزیز الدوری کرده، این نتیجه گرفته می‌شود که نظرهای کلامی متکلمان وابسته به دستگاه خلافت از کیفیت اجتماعی و سیاسی دستگاه خلافت الهام می‌گرفته. مثلاً اگر می‌خواسته‌اند درباره قیامی نظر بدنهن، از جهت نفی یا اثبات آن، این مسئله را مطرح می‌کرددند که اصولاً وجود دو خلیفه جایز است یا نه! اگر این خلدون می‌خواست دوره تاریخ اسلامی را به‌این ترتیب بنویسد، واقعاً یک عمر خیلی طولانی می‌خواست.

زین گوب: آقای گتابادی، شما روی کدام یک از آثارتان – خواه ترجمه و خواه تألیف – باشوق و علاقه تمام کار کرده‌اید، یعنی اگر کاملاً آزاد و در رفاه کامل مالی هم بودید، باز به‌همان اثر می‌پرداختید؟ وصولاً، آیا چنین اثری دارید؟

گتابادی: بله، همان کتاب کوچکی که در جهل زین گوب: در حال حاضر کتابی در دست تألیف سال قبل از این برای آشنا کردن جوانان به یا ترجمه دارید؟

این فرق زیاد نیست، اما وجود دارد. بنده فکر می‌کنم برای ترجمه این کتاب، شما یا می‌باشید فرهنگ خاصی، مثلاً فرهنگی از تأثیرات لغویون اندلسی را در اختیار داشته باشید، یا در کتب علمای اندلس مانند ابن‌رشد، یا کتبی از قبیل «تفسیر قرطی» ممارست کرده باشید. زیرا این کتاب تعبیرات محلی، و در واقعه «ادبی محلی» فراوان دارد. جالب است که بدایم شیوه و روش جنبه‌الی در ترجمه این کتاب چه بوده است.

كتب اندلسی

گتابادی: بنده کتب اندلسی و ادبیاتش را سابقاً خوانده بودم و تاندازه‌ای با این زبان آشنایی دارم. ولی چیزی که در ترجمة این کتاب کرده کتاب [لغت عربی به فرانسوی] دوزی (Dozy) است، و گاه از ترجمة فرانسه این کتاب هم استفاده کرده‌ام، که البته زیاد نیست. مقابله نسخه مختلف و مراجعت به‌آخذ کتب دیگر هم تاندازه‌ای در ترجمه این کتاب بهمن کمک کرده.

آیی: استاد، اگر اجازه می‌فرمایید، می‌خواستم سؤال دیگری راجع به این خلدون مطرح کنم. در مقدمه‌ای که برای کتاب این خلدون نوشته‌اید، متذکر شده‌اید سیاری از حرفها و نظریات این داشمند اسلامی، در دوره‌های بعدی مورد توجه جامعه‌شناسان و متکرین قرار گرفته. خیلی جالب است بدایم که چرا خود این خلدون، «کتاب‌العبر» خود را بر مبنای نظریاتی که در «مقدمه» مطرح کرده ننوشت؟

طلاب همان مدرسه نبود، شاگردان مدارس دیگر هم می توانستند از او استفاده کنند و هیچ مانع در این راه نبود. حتی بعضی از استادی در متزلشان درس می دادند، مثل مرحوم آقا بزرگ حکیم که شاگردان مدارس و استادی مختلف را در خانه اش می پذیرفت، و اغلب برای این دروس خصوصی هم چیزی از طلبه نمی گرفتند، واما خصوصیت محض مرحوم ادیب نیشابوری در این بود که طلاب در بحث و سوال آزاد نبودند، اما استادی دیگر این اجازه را می دادند. مرحوم ادیب سه ساعت متواتری حرف می زده بی آنکه طلاب اجازه سوال داشته باشند. او می گفت: هرسوالي، هر فکری که بدنهش را می سردد بیش بینی شده است؛ اگر در آخر درس دیدید سوالی بی جواب مانده، می توانید پرسید. و واقعاً هم درباره یک صفحه درسی که می داد، بیش از ده برا بر خود متن آیه قرآن و حدیث و شعر فارسی و عربی و مثل و حاشیه می گفت، و تقریباً جای تاریکی باقی نمی گذاشت؛ او حافظه جیبی داشت.

شاگرد آزاد

زین کوب : بدطوری که از فرمایشات شما استبطاً می شود، آن وقتها شاگردان آزاد بودند از محض هر استادی که بخواهد استفاده کنند، که از این راه چیز محسوسی هم به حقوق مادی مدرس اضافه نمی شد. ویگاهه مشوق آن استادی، فقط استقبالی بود که طلاب از درس آنها می کردند. حالا بدنیست این مطلب را بحث کنیم که روشاهای قدیم، که سبب می شد شوق تحصیل در طلاب برانگیخته شود، وهمین امر هم بمنوبه خود سبب می شد که مسئله تدریس برای استادان فقط کاری از قبیل اسقاط تکلیف نباشد، تاچه حد قابل تطبیق است با داشتگاههای امروز و باروشهای جدید امروزی؟ آقای گنابادی، آیا بهنظر شما صحیح است که امروز هم در داشتگاهها چنین روشی دنبال شود، یعنی در داشتگاهها کرسیهای آزاد بوجود بیايد و شاگردان در استفاده از محض هر کدام از استادی که خواسته باشند، مختار باشند، و «پوآن» و «گرید» و درجه استادی هم بسته به استقبال و استفاده شاگردان از محض و جلسات درس این استادی باشند؟

سمیعی: آقای گنابادی، اجازه بفرمایید من قبل از چیزی اضافه کنم و بعداً سر کار جواب بدھیم. من گمان می کنم که شیوه ها و روشاهای قدیمی تدریس بمجموع فکری میدان نمی داده، زیرا در محض استادی قدیم، هر طبله ای حق اظهار نظر و انتقاد داشت، و می توانست از همان بای بسم الله

گنابادی: اصلاً، اینکه نخوانم یا ننویسم مطرح نیست، چون که خواندن و نوشتن برای من عادتی است که نخواهم توانست ترکش کنم.

الان، در حالی که مریضم، و دکتر قفنون کرده چند ساعتی بعداز غذا نه چیزی بنویسم و نه کتاب بخوانم، نمی توانم دستور پزشک را رعایت کنم. و غیر از این، اصلاً من در زندگی سرگرمی دیگری ندارم، و در حال حاضر اگر زندگی کاملاً مرفه هم داشتم باز همین کار مطالعه متنوع و کتب ادبی فارسی را دنبال می کردم، چون دیگر در این کار غرق شده ام.

من هنوز و کتب ادبی را از دو جنبه مطالعه می کنم: یکی از جنبه لفظی و دستور و لغت، و دیگر از جنبه محتوی. البته کتب ادبی فارسی از لحاظ محتوی کمتر مطالعه شده، که خود شما یکی از پیشقدمان این کارهستید، و اشخاص دیگری هم، مانند آقای دشتی، در این باره آثار جالب توجهی به وجود آورده اند. بمعنی دستور و لغت، ما از مرحله مطالعه در الفاظ گذشته ایم، و امروزه باید به محتوی ادبیات فارسی پرداخت، و این فرهنگ درخشنان را از لحاظ محتوی آن شناخت. ولی ما از محتوی رد می شویم و بیشتر به جنبه لفظی و دستوری آن می پردازیم. دواوین شعراء، از لحاظ اینکه تمام آداب و رسوم و سن گذشته ما در آنها منعکس است، بسیار جالب توجه است، و باید از این لحاظ هم مورد مطالعه قرار بگیرد.

زین کوب: بفرمایید که طرزی ایشان را نپسندیدید، یا فکرش را؟

گنابادی: فکر را که همه از دیگران می گیرند، او سبک را هم گرفته، اما در تقلید موفق نیست.

آقای منظور تان غزلهای جامی است؟

گنابادی: بله.

احمد سمیعی: جناب آقای گنابادی، محض مرحوم ادیب نیشابوری در کجا بود؟

گنابادی: مرحوم ادیب نیشابوری در مدرسه نواب مشهد درس می داد. هنوز هم این مدرسه باقی است. مدرسه به سیک مدارس قیم بود، و ایشان در این مدرسه دو حجره داشتند و باست تدریس در این مدرسه، غیر از چیز مختصری که مدرسه به ایشان می داد، «وظیفه» ای هم از آستانه بادیشان پرداخت می شد، یعنی حق التدریس هم از آستانه می گرفتند. ایشان در این مدرسه یک درس عمومی داشتند که از ساعت نه صبح شروع می شد و تا ظهر طول می کشید، و در این مدت سه کتاب را تدریس می گردند: کتاب «شرح نظام» در صرف و نحو، و «مطلوب» در معانی و بیان. و صبح و عصر هم عده ای از طلاب که ذوق ادبی و شعری داشتند از او درس خصوصی می گرفتند. او این درسها خصوصی را در اتاق خودش می داد، و در این درس، اغلب کتابهای مانند «مقامات حریری» و «مقامات بدیع الزمان»، و «مقالات سبع» و «منظومه» و «عروض» و غیره راتدریس می کرد. آن وقتها کتاب فراوان نبود، و تهیه دواوین شعر برای طلاب واقعاً کار مشکلی بود. اما مرحوم ادیب حافظه عجیب داشت، و اغلب کتب را از حفظ برای ما شرح می داد و درباره عروض و ادبیات بحث می کرد و از ما هم می خواست در این باره جنگنگ درست کنیم و بحث کنیم. ترتیب مدارس قدیم چنین بود که مدرس یک مدرسه، فقط در اختصار

زین کوب: آقای گنابادی، شخصاً دوست دارد که روی کدام نویسنده، کدام شاعر، یا مخصوصاً روی کدام متن کار کنید؟

گنابادی: در مرحله اول دلم می خواست روی «شاهنامه» مطالعه کنم، اما دیگر این فرصت نیست. من سبکهای دیگر، از قبیل هندی و غیره را نمی پسندم، و بیشتر علاقه دارم به شعر خراسانی و نثر خراسانی و شعر و نثر قرن چهارم و پنجم پردازم. من هیچ علاقه ای به ادبیات دوران انحطاط ندارم.

دوران انحطاط

زین کوب: فرمودید «دوران انحطاط». منظور تان چیست؟

گنابادی: مثلاً دوران مغول، مثلاً شعر و نثر دوران صفویه.

زین کوب: شما اینها را دوره انحطاط می دانیده؟

تحصیلات عالی، به دست آوردن لیسانس و گواهی دکتری است، که گمان نمی‌کنم در قیمت هم این طور بوده باشد. یعنی اگر کسی نمی‌توانسته از خویش عالمی بسازد، اگر هم مدرک یا جوازی می‌گرفته، آن جواز و مدرک به همین دردش نمی‌خوردند، وحضور در محض یک عالم به تنهایی دلیل برای نبوده که این شخص واقعاً بدیک مرحله علمی رسیده. البته امروز هم مثل گذشته، دانشجویانی هستند که واقعاً دنبال علم هستند و بهمین سبب هم اهل بحث و تحقیق و مطالعه‌اند. اما بهطوری که استاد گنابادی هم فرمودند، همه دانشجویان قبیم هم دنبال علم و اهل بحث و تحقیق نبوده‌اند، و پیشترشان چون کار دیگری نداشتند پس مدارس می‌رفتند. نمی‌دانم این حکایت را شنیده‌اید؟ می‌گویند: شیخی در محض شریعت‌مداری که مدرس «شرح لمعه» بود، درس می‌خواند. پس از مدت میدیانی، پس ازمه، پانزده سال، شیخ همچنان توی «شرح لمعه» بود تا اینکه پس آقا— پس شریعت‌مدار— بزرگ می‌شود و بسن هفده، هجده سالگی می‌رسد، و آقا که دیگر پیر شده بود، تدریس «شرح لمعه» را به پرسش و اگذار می‌کند، و شیخ هم به تحلیل «شرح لمعه» در مکتب آقازاده ادامه می‌دهد. پنج، شش سالی هم از این قضیه می‌گذرد تا اینکه پس آقا به سن دامادی می‌خواند و عروسی می‌کند و یکی دو سال بعد صاحب پسری می‌شود. یک روز، این پسر بجهه، داشت آن دور و را بازی می‌کرد. شیخ که هنوز مشغول تحلیل «شرح لمعه» بود بجهه را به آقا نشان می‌دهد و می‌گوید: کی باشد که «شرح لمعه» را خدمت آقا کوچولو تحلیل بکنیم؟ همان‌طور که استاد گنابادی فرمودند، واقعاً منظور عده‌ای فقط وقت گذرانی بوده، و امروز هم همین‌طور است.

از سی سال پیش

گنابادی: بله...، وقتی در مدرسه فاضل‌خان درس می‌خواندم و بامطبوعات آشنایی پیدا کرده بودم و مرحوم ادیب راشناخته بودم، بهاین فکر بودم و چند طبله هم‌فکر هم پیدا شدند و حتی در این باره شروع به مبارزه کردیم و شنایم پخش کردیم. اما فایده‌ای نداشت جز اینکه تکفیرمان کردند و از مدرسه هم اخراج شدیم. اما بعدها، پس از اینکه باکتبی که در مصر و بیروت، توسط دانشمندان آنجا در همین زمینه‌ها تألیف و چاپ می‌شود آشنا شدم، دیدم لزومی به تغییر این کتب و تألیف کتب تازه نیست، چون که امروزه، بهترین نوع این کتابها با شیوه‌هایی بهتر، و به شکل آسانتر و ساده‌تر و کوتاه‌تر توسط دانشمندان مصر و بیروت تألیف و چاپ شده، و در دسترس همه است، و باید توجه داشت که این دانشمندان، از کتب قدیمی ما هم استفاده کرده‌اند، بهطوری که مشکل به نظر می‌رسد در کتب قدیمی ما— که در حوزه‌ها تدریس می‌شد— چیزی بتوان یافت که در کتب جدیدی که در مصر و بیروت

شروع بمسئل و انتقاد کند، و در واقع جلسات درسی آن زمان، جلسات زنده مباحثه و مناظره بوده، و هیچ مانع در راه پرورش روح انتقادی طلاق وجود نداشته است. پس چطور می‌شود نظر کسانی را قبول کرد که عقیده دارند شیوه‌های قدیمی تدریس— که امروز کاملاً منسوخ شده است— جمود فکری ایجاد می‌کرده است؟

گنابادی: آن بحث و مناظره، اغلب در حدود مطالب کتاب خاصی که تدریس می‌شد انجام می‌گرفت، و کمتر استادی بود که بتواند دامنه بحث و مناظره را به مخارج از این حد بکشاند، و اصولاً، جز در چند مدرسه بیش از یکی دو استاد صاحب‌نظر وجود نداشت، و بقیه اشخاص بودند که کمی بیشتر از طلاق درس و کتاب خوانده بودند، و اطلاعاتی بیش از آنچه در آن کتابها خوانده بودند نداشتند، و بهمین سبب فرصت سوال خارج از حدود متن درسی، به طلاق نمی‌دادند.

سمیعی: پس مثل دانشگاه فعلی خودمان بودا

گنابادی: بله، تقریباً. مثلاً بیش از دویست نفر از سیصد شاگرد مدرسه فاضل خان— که من هم در آنجا درس می‌خواندم— اشخاص بودند که خانه و زندگی داشتند، و فقط برای گرفتن «وظیفه» ای استشان جزو شاگردان مدرسه بود، و اغلب رنگ اینها را در مدرسه نمی‌دیدیم. اینها بیشتر جزو دار وسته مثلاً فلان مجتهد بودند و بهمنظورهای خاصی مورد عنایت بودند.

البته استفاده از بعضی جنبه‌های شیوه قدیمی تدریس— و نه هم‌اوش— یعنی آزاد بودن بحث و انتقاد در جلسات درسی بسیار خوب است، و این نظریه امروز طرفدارانی هم دارد، و اگر امروز مدارس عالی ما شاگردان خوبی بیرون نمی‌دهند، دلیل براین نیست که وضع مدارس عالی در هم‌جای دنیا همین‌طور باشد. شیوه‌ها و روش‌های قدیمی تدریس چیز ناشناخته‌ای نیست، و در بسیاری از جاهای دنیا از جنبه‌های مفید آن استفاده می‌شود.

سمیعی: منظور بندۀ هم‌همین است: حالاکه در دیگر جاهای دنیا از شیوه‌ها و روش‌های قدیمی تدریسی ماقبل اسفاده می‌شود، چرا خود ما هم این کار را نکنیم؟

گنابادی: بله، این کار را خود ما هم باید بکنیم. زرین‌کوب: شاید مستلزم بوطبه نکته‌دیگری باشد. امروزه در ایران، هدف اغلب شاگردان از

شود، یا معتقد هستید که همان کتابها بهترین وسیله تعلیم در حوزه‌ها است؟

گنابادی: چرا...، وقتی در مدرسه فاضل‌خان درس می‌خواندم و بامطبوعات آشنایی پیدا کرده بودم و مرحوم ادیب راشناخته بودم، بهاین فکر بودم و چند طبله هم‌فکر هم پیدا شدند و حتی در این باره شروع به مبارزه کردیم و شنایم پخش کردیم. اما فایده‌ای نداشت جز اینکه تکفیرمان کردند و از مدرسه هم اخراج شدیم. اما بعدها، پس از اینکه باکتبی که در مصر و بیروت، توسط دانشمندان آنجا در همین زمینه‌ها تألیف و چاپ می‌شود آشنا شدم، دیدم لزومی به تغییر این کتب و تألیف کتب تازه نیست، چون که امروزه، بهترین نوع این کتابها با شیوه‌هایی بهتر، و به شکل آسانتر و ساده‌تر و کوتاه‌تر توسط دانشمندان مصر و بیروت تألیف و چاپ شده، و در دسترس همه است، و باید توجه داشت که این دانشمندان، از کتب قدیمی ما هم استفاده کرده‌اند، بهطوری که مشکل به نظر می‌رسد در کتب قدیمی ما— که در حوزه‌ها تدریس می‌شد— چیزی بتوان یافت که در کتب جدیدی که آن کتابها باید عوض

پمچاپ رسیده نباشد، مگر اینکه اشخاصی مایل باشند آن کتاب را برای تحقیق و مطالعه بیشتر بخوانند.

حکمیه: مشکل کار این است که بعضی از کتبی که در مدارس قدیمه تدریس می‌شود، جنبه سنتی پیدا کرده، مثلاً بر «الفیه» این‌مالك، همان بن عقیل و هم سیوطی شرح نوشته‌اند که «شرح ابن عقیل» به مراتب آساتر و روشنتر و مفصلتر از «شرح سیوطی» است، اما رسم براین است که حتماً باید «شرح سیوطی» خوانده شود.

افتخار شاگردی

سمیعی: آقای گنابادی، درباره «لغتنامه» و شیوه تنظیم آن انتقادی شده، گواینکه همه هم آن را اثر بالازرشی می‌دانند. ماهم هر روز با این کتاب سروکار داریم، حتی بعنوان کشف‌الایات هم اغلب به این کتاب مراجعه می‌کنیم، استفاده‌های فراوان دیگری هم از آن برده‌ایم و می‌بریم، و باید قبول کنیم که در مورد اعلام معارف اسلامی هم این کتاب مرجع بسیار جامعی است. بنده می‌خواستم اگر نواقصی در این کتاب است، آن را از زبان خودتان بشنویم. و تصدیق می‌فرمایید که روش شدن عیوب و نواقص فعلی این کتاب، سبب خواهد شد که چاهه‌ای بعدی آن بهتر باشد.

گنابادی: البته، کار بنیاد فرهنگ اساسی‌تر و علمی‌تر است. در «لغتنامه» بیشتر به توضیح لغات مشکل و نامفهوم توجه شده در صورتی که در بنیاد فرهنگ پدروشهای تاریخی، و به تحول لغت، از روزی که وارد اولین متن فارسی شده تا امروز، توجه می‌شود. این کار بسیار مشکل و جدی است، زمان بسیار می‌خواهد، به طوری که تا امروز فقط چهارده متن - از متون تا آخر قرن چهارم - فیش شده، و به این ترتیب چند نسل بعد ازما خواهد توافست ادامه این کوشش را به زمان فعلی برسانند.

زین گوب: مشکلی که در کار فیش کردن کتابها بسیار اساسی است، اطمینان فیش کننده است بر من! از کجا می‌شود به این منتهای بازاری، یا شبه بازاری اطمینان داشت؟ و چگونه می‌شود آن استعمالها را ملاک تحول زبان‌فارسی قبول کرده؟ من نمی‌دانم در کاری که بنیاد فرهنگ در پیش گرفته، با این مشکل چه می‌کند؟

گنابادی: در بنیاد فرهنگ، تا آنجایی که امکان دارد، سعی می‌شود مطمئن‌ترین نسخه‌ها و چاهه‌ها فیش بشود. اما همان طور که فرمودید، هیچ اطمینانی نیست که یک لغت، واقعاً همانی است که نویسنده نوشت، یا اینکه کاتب در آن نصت برده.

متون انتقادی

زین گوب: مشکل این است که متون انتقادی که روی موازین علمی تهیه شده باشند، در ایران بسیار کم است. شاید متونی با این مشخصات بیش از چند کتاب محدود نباشد، مثل کارهای مرحوم فروزنی، مرحوم فروزانفر، آقای مینوی و یکی دو نفر دیگر از استادان جوانتر امروز. البته حالا دیگر هر کسی می‌تواند کتابی چاپ کند و پشت جلدش بنویسد این متن به کوشش واهتمام فلان کس تهیه شده... اما این آثار بمعنی واقعی و علمی کلمه، متون انتقادی نیستند. با این کیفیت چطور می‌شود از روی این کتب، که اختیاطهای لازم در آن به کار نرفته، با نسخ دیگر درست مقابله شده، شجرقه النسب آها فراهم نشده، واز راه مطالعه شجرةالنسب آنها به نزدیکترین نسخه‌ای که از

چند جلد از حرف «الف» را نیز تنظیم کردم. امروز که به مجلدات «لغتنامه» و کارهای خودم نگاه می‌کنم، حقیقت این است که گاه از خودم می‌پرسم: یک آدم چطور می‌تواند این همه کار کند؟ که البته امروز دیگر نمی‌توانم مثل گذشته کار کنم. دیگر شکسته‌دام وزود خسته می‌شوم.

سمیعی: آقای گنابادی، درباره «لغتنامه» و شیوه تنظیم آن انتقادی شده، گواینکه همه هم آن را اثر بالازرشی می‌دانند. ماهم هر روز با این کتاب سروکار داریم، حتی بعنوان کشف‌الایات هم اغلب به این کتاب مراجعه می‌کنیم، استفاده‌های فراوان دیگری هم از آن برده‌ایم و می‌بریم، و باید قبول کنیم که در مورد اعلام معارف اسلامی هم این کتاب مرجع بسیار جامعی است. بنده می‌خواستم اگر نواقصی در این کتاب است، آن را از زبان خودتان بشنویم. و تصدیق می‌فرمایید که روش شدن عیوب و نواقص فعلی این کتاب، سبب خواهد شد که چاهه‌ای بعدی آن بهتر باشد.

گنابادی: چنان‌حالی که وارد هستید. حتی کارهای کوچک راهم امروزه نمی‌شود بدون مواجه شدن با خردگیری و انتقاد انجام داد. پس نباید انتظار داشت که کاری به این عظمت، کتابی که تمام لغات فارسی و عربی، و اعلام اشخاص و اماکن در آن جمع است، با انتقاد روبرو نشود، و به نظر بینه پاره‌ای از انتقادات وارد است، مخصوصاً در مورد مجلدات اول که ناهمانگیهای زیاد دارد، و در شرح حال اشخاصی هم گرچه چندین صفحه نوشته شده، اما بدون تحقیق کافی بوده و فقط نقل است، و معایب دیگری هم وجود دارد که در آن دوره اجتناب ناپذیر بود. مثلاً درباره لغات متون فارسی، آنچا که فیش کردن متن مشکل بود، مرحوم دهخدا می‌گفت که در طی چهل سال سه میلیون لغت فیش کرده. من در طی اکتفا می‌کردم، که به نظر من عجیب‌می‌رسید، اثبات درحال تحول هستند و از لحاظ معنی و شکل تغییراتی پیدا می‌کنند که باید همه فیش می‌شد، و من سعی می‌کردم اغلب ترکیبات و مصادر مرکب راهم فیش کنم. مرحوم دهخدا از سخنگیری من زیاد خوش نمی‌آمد، و حق هم داشت زیرا اگر من هم می‌خواستم همان طور کمحق است به کار ادایه دهم، شاید هنوز هم سرگرم تهیه فیش بودم، و بدون شک همه عمر من هم برای این طرز کار کفاف نمی‌داد و انجام این کار بعده نسلهای بعدی می‌افتاد. با وجود نواقصی که این کتاب دارد، در مقایسه با کتب دیگری که در این زمینه تدوین شده، کار عظیمی است و نواقص آن در آینده برطرف خواهد شد و همیشه بعنوان یک مأخذ جامع

گنابادی: خیلی مشکرم از حسن ظن جنابعالی. اگر ساقه کار را در تنظیم «لغتنامه» خواسته باشید، باید عرض کنم از همان روز اولی که خدمت مرحوم دهخدا رسیدم، و ایشان [فرهنگ عربی به‌فارسی] «منتهى الارب» را بهمن دادند که فیش کنم، همسکاری من در «لغتنامه» شروع شد. مرحوم دهخدا می‌گفت که در طی چهل سال سه میلیون لغت فیش کرده. من در طی دو سال یک میلیون فیش تهیه کردم. و غیر از نیمی از «منتهى الارب» - که متن اصلی لغت عربی به‌فارسی تمام «کلیات سعدی»، تمام «خمسة نظامی»، «تاریخ قم»، «فارسانه این بلخی»، «تاریخ بخارا» و مقداری از «مشتوی» و «شاهنامه» فردوسی و «لغات محلی شوستر» (نسخه خطی کتابخانه دهخدا)، «اینس‌الطایبین» بخاری (نسخه خطی کتابخانه مؤلف)، لغات محلی گناباد و مشهد (از یادداشت‌های خودم) و ترجمة «محاسن اصفهان» را هم فیش کردم، که کسانی که آنچا کار می‌کنند این را می‌دانند، و فعلاً اخبار شش هفت نفر دیگر راهم ادبیات می‌کنم. همچنین حرف «ذ» را با خود مرحوم دهخدا تنظیم کردیم و حرف «ط» و

دست مؤلف اصلی آنها بیرون آمده نزدیک شده‌اند، لفت قابل اطمینانی درست کرد؟

گتابادی: کاملا درست است، اما چاره چیست؟ حتماً «شاہنامه» ای را که در مسکو چاپ شده دیده‌اید، و ملاحظه فرموده‌اید با تمام سعی و دقیقی که دراین کتاب به کار رفته، چقدر غلط دارد.

رستم و سهراب

زرین گوب: بله، من الان بهمناسبی دارم‌دانش رستم و سهراب را ازروی این «شاہنامه» می‌خوانم. واقعاً خیلی عیب دارد، و بدون مبالغه در هر سه، چهار صفحه‌ای اقا پنج، شش غلط دارد. در غالب این چاپهای انتقادی و شبه انتقادی توجه کافی به‌هدف اصلی که در کار هست نمی‌شود. به گمان من هدف هر چاپ کننده این قبیل متون باید این باشد که نسخه‌ای که اوچاپ می‌کند، نزدیکترین نسخه باشد به آن چیزی که از دست مؤلف اثر بیرون آمده. برای توفیق دراین کارهای باید روش علمی و قواعد خاصی دنبال شود. اما متأسفانه امروز، معمولاً قدیمترین نسخه، به عنوان نزدیکترین نسخه به شکل اصلی اثر قبول می‌شود، و این به‌چاپ می‌رسد، و هرچقدر هم نسخه دیگری که در حواشی از آنها استفاده می‌شود پیشتر باشند، دلیل بردهت بیشتر فراهم آورند کتاب‌شمرده می‌شود. اما از کجا معلوم که قیمت یک نسخه دلیل بر اصالت آن است؟ و احتمال این هست که گاه، نسخه‌ای که چندان هم قدمت ندارد، خیلی حالزادره‌تر از یک نسخه قدیمی باشد.

سمیعی: آقای گتابادی، می‌دانیم که شما در باره دستور زبان فارسی خیلی تحقیق و مطالعه کرده‌اید، و درباره بعضی از کتب دستور هم انتقاداتی نوشته‌اید. می‌خواستم نظر شما را در باره کتابهای دستور — که تا امروز به چاپ رسیدم — بدانم. دیگر اینکه فکر می‌کنم هنوز کتاب دستوری درباره زبان زنده و امروزی فارسی نوشته نشده. آیا شما دراین زمینه برنامه‌ای ندارید؟

گتابادی: دستور زبان فارسی رشته‌ای است که عمر زیادی ندارد، و در واقعیس از مشروطیت و تأسیس مدارس جدید دستور زبان فارسی به عنوان یک درس به مدارس راه یافت، و قبل از آن کسی به دستور زبان فارسی توجیه نداشت و در عوض صرف و نحو عربی مورد توجه بود و تدریس می‌شد، و جز مقیدهای کوتاه

در «برهان قاطعه»، و شرح مختصه درباره پارهای از قواعد زبان فارسی در «المعجم» و جز اینها چیز مهم وجود نداشت. پس از مشروطیت و تأسیس مدارس جدید دستور زبان فارسی مورد توجه قرار گرفت و کسانی با مطالعه گرامرهای خارجی کتابهای در این زمینه نوشته‌ند، و درباره اصول زبان فارسی به سیک دستورهای خارجی، و گاه به‌قلید از عربی و فرنگی چیزهایی نوشته‌ند. اما همان‌طور که فرمودید، هیچ‌کدام اینها احتیاجات امروزی را رفع نمی‌کند. اصولاً باید دستور زبان فارسی را دادو قسمت کرد: دستور تاریخی، که مربوط می‌شود به‌متن قديمه، و دستور امروزی. تدریس دستور تاریخی در مدارس لزومی ندارد، مگر در موقع خواندن متون قديمه که باید به‌آن اشاره شود. اما دستور امروزی باید از زبان معاصر وزنده امروز گرفته شود، و دراین راه باید روزنامه‌ها و مجله‌های معاصر مطالعه شود تا مشکلاتی که نویسنده‌گان امروز با آن رو ببرو هستند روشن شود، و با همین روش دستوری نوشته شود که طرز درست نوشتن و درست حرف زدن را به‌شگردن مدارس و جوانان بیاموزد. تردیدی نیست که تحقیقات آقای دکتر خانلری درباره دستور تاریخی و دستور آموزشی مدارس نسبت به دیگر کتابهای دستور علمی‌تر است.

زرین گوب: مسئله‌ای که در این مورد وجود دارد این است که واقعاً کتابهای فلی دستور زبان فارسی، بهما یاد می‌دهند که مثلاً چطور پس‌بیک «گلستان»، یا پس‌بیک «علمی چیز‌بنویسم»، اما بهما یاد نمی‌دهند که چطور به‌زبان امروز حرف بزنیم و درست بنویسم، و اگر قرار باشد کتابهای دستور زبان، باشوهاد شری قدماً و نوونه‌های اشعار قدیمه نوشته شود، شاگردان از آن چیزی یاد نخواهند گرفت.

ادبیات امروز نوشته می‌شود، باید از روی احتیاجاتی باشد که در کتابهای امروز و زبان امروز وجود دارد. همان‌طور که آقای دکتر زرین گوب فرمودند، دستورهای فعلی، دستور زبان بیهقی و «شاہنامه» و بالحسنی است، در صورتی که امروزه زبان فارسی خیلی توسعه پیدا کرده.

چاره چیست

زرین گوب: خوب، چاره چیست؟ اگر از علماً و تحصیلکرده‌های قیمی بخواهیم دستور بنویسند، کتاب «مفتی» [«مفتی‌اللیب» این‌شام انصاری] را در نظر می‌گیرند، اگر هم از تحصیلکرده‌های امروزی بخواهیم، گرامرهای خارجی راملاک ادبیات فارسی را یاد بگیرند و از این کارهای باید دوستیجه بدست بیاید: یکی اینکه شخص خطیب خوبی بشود، دیگر اینکه نویسنده خوبی باشد. متأسفانه با این هم درس، این دو نتیجه به‌دست نمی‌آید. می‌شود دستور راطوری نوشت که ازروی قواعد آن، نتایجی که عرض کردم گرفته شود. مثلاً چندین سال است می‌گوییم به کار بردن وجه وصفی در فارسی درست نیست، اما باز هم به کار بردن می‌شود. چرا؟ برای اینکه دستورها به‌شکل آموزنده‌ای نوشته نمی‌شوند. دستوری که برای زبان معاصر و سوء تفاهم بشوند. البته بعضی چیزها هست که



راساخت و متداول کرد.

چند هفته قبل من مرض بودم و به دکتر مراجعه کردم. ایشان مقاله‌ای ترجمه کرده بود و دنبال یک اصطلاح فارسی می‌گشت که به معنی «تغییر دهنده انقباض و انسباط» به کار برد. چون می‌دانست من با لغت سروکار دارم، ازمن خواست اصطلاحی بهاین معنی برایش پیدا کنم. فوراً چیزی به نظر نرسید. اما در راه یادم آمد که در کتاب «هدایة المتعلمین» «بست و گشاد» بهجای «انقباض و انسباط» به کار برد شده. بعد دیدم این «بست و گشاد» بهجای «انقباض و انسباط» درست است، اما باید پسوند یا مادهٔ مضارعی داشته باشد که معنی «تغییر دهنده» را بددهد. بعد یادم آمد که در همان کتاب، «منش گردا» بهجای «حالت تهوع» بدکار برد شده، که «گردا» صفت فعلی است از فعل گردیدن و تغییر کردن و تغییر دادن، و بهاین ترتیب «منش گردا» می‌شود «تغییر کردن طبیعت». فکر کردم که اگر صفت فعلی «گردا» را پس از «بست و گشاد» بیاوریم، و بگوییم «بست و گشاد گردا» این اصطلاح می‌تواند به معنی «تغییر دهنده انقباض و انسباط» به کار برد شود. بهخانه که رسیدم بدکتر تلفن کردم و نظرم را گفتم. او هم پسندید. البته می‌شود از چنین روش‌هایی استفاده کرد و اصطلاحاتی به وجود آورد. اما در مورد علوم جدید، مثلاً علوم فضایی، مشکل به نظر می‌رسد که بشود در زبانهای شرقی اصطلاحات دقیق و کاملی به وجود آورد. به طوری که مثلاً گاه فرانسویها مجبور می‌شوند اصطلاحی را که در انگلیسی به وجود آمده عیناً به کار ببرند، یا مشابه آن را بازنده. اصلاً فرهنگستان برای همین کارهایت، و اگر قرار باشد هر کس پسلیقه خود اصطلاح و لغت بازد، ممکن است برای یک مفهوم ده اصطلاح ساخته شود و هرج و مرچ به وجود بیاید. من خبردارم که فرهنگستان مصر تصمیم گرفته بود این کار را انجام بددهد.

وظایف الاعضاء

سعیی: مسلم است که این کار، یا باید بهوسیله فرهنگستان یا دستگاه و مؤسسهٔ خاصی انجام بشود. اما روشنی که در این کار دنبال خواهد شد، باید مشخص بشود. مثلاً دربارهٔ اصطلاحاتی که جنبهٔ بین‌المللی دارد – مثل «فیزیولوژی» – عده‌ای معتقدند که باید همان «فیزیولوژی» را به کار برد، و عده‌ای دیگر معادل عربی این اصطلاح را بیشتر می‌پسندند. می‌گویند بهجای آن «وظایف الاعضاء» بهتر است، و گروهی هم

پیدا کردن معادل صحیح برای اصطلاحات علمی است، که البته اشخاصی در این راه روش‌هایی پیش گرفته‌اند و گویا فرهنگستان هم در نظر دارد بهاین وضع سروسامان بدهد، و غیر از این، عده‌ای صاحب‌نظر هم هستند که ممکن است مستقیماً در فرهنگستان دست‌اندرکار نباشند، اما نظریاتشان می‌تواند خیلی مفید باشد. تاحدی هم این نظریات در مطبوعات منعکس شده است. می‌خواستم که در این باره نظر استاد پروین گنابادی را باید نمایم.

گنابادی: دربارهٔ ترجمة کتب علمی، باید به عرض برسانم که امروز با مفاهیم علمی جدیدی رو بپرسیم که قبل آنها را نداشتمیم.

سعیی: شاید هم داشتمیم و حالا دیگر که نداشتمیم، یا فراموش شده.

گنابادی: البته نمی‌شود گفت که اصلاً نداشتمیم. به‌هرحال، در این باره نظریاتی وجود دارد. مثلاً در مورد اصطلاحات جدید طبی، اگر بشود تمام لغات و اصطلاحات کتاب «هدایة المتعلمین في الطب» و آثار و نوشت‌های ابن سينا و دیگران را فیض کرده و در دسترس قرارداد، برای کسانی که دست اندر کار ترجمه کتب طبی و پیدا کردن اصطلاحات علمی آن هستند، بسیار مفید خواهد بود. لغات و اصطلاحاتی وجود داشته که امروزه فراموش شده‌اند و مرده محسوب می‌شوند، اما می‌شود اینها را از نو زنده کرد و به کار گرفت، واز روی آنها ترکیبات و اصطلاحات جدیدی در زبان فارسی به وجود آورد.

سعیی: این کار باید با چه شیوه و روشهای دنبال شود؟ مثلاً طبیبی می‌خواهد کتابی دربارهٔ انگلش‌نامه ترجمه کند، آیا پیدا کردن لغات و اصطلاحات جدید کار این طبیب است، یا باید مثلاً فرهنگستان یا محققین دیگری کتب قدیمه‌ی طبی را مطالعه و مقابله کنند و واژه‌نامه‌ای با تعریف کامل به وجود بیاورند که در اختیار متوجهین این گونه کتابها قرار گیرد؟ چونکه این کار، کار طبیب نیست.

گنابادی: درست است. این کار را باید فرهنگستان یا مؤسسهٔ علمی دیگری انجام بدهد. باید کتب علمی قدیم و جدید مطالعه و مقابله شود، اصطلاحات و لغات جمع‌آوری شود، و پس از آن آنها را جرح و تعدیل بکنند و بینند چه لغات و اصطلاحاتی داشته‌ایم که امروز می‌شود از آنها استفاده کرد، و چه چیزهایی را نداریم که می‌شود با استفاده از اصطلاحات قدیمی آنها

غلط و درست بودن آنها جنبهٔ ذوقی دارد، مثلاً من چیزی را غلط می‌دانم و شامانمی‌دانم. اما گاه مطلبی بمشکلی گفته می‌شود که ازان چیز دیگری فهمیده می‌شود. آنها بی که می‌خواهند روی فن دستور کار کنند، باید خوب تفحص کنند، گفتن مردم را بشوند، نوشت‌های مردم را بخوانند و بینند این غلطها به چه شکلی و در کجاها پیش می‌آید، و قواعد دستوری را برای اصلاح این اغلاط و مشکلات بتویسند، و گرنه این که مسد و مسدالیه و ضمایر و مبهمات چیست، و آنها را چطور باید تعریف کرد یا برای آنها چه معادله‌ای در فارسی می‌توان یافت چنان‌که در مردم عادی غواص خودند. کسی که می‌خواهد دستور و قواعد زبان را تدوین کند، باید مطبوعات را بخواند، به محاجرات رادیویی و تلویزیونی گوش کند، و پس از بررسی غلط‌هایی که مشاهده می‌کند، دستور بنویسد. یعنی باید دستور فایدهٔ عملی داشته باشد.

جامعة علمی ایران

سعیی: یکی از مسائل مبتلاه‌ی جامعهٔ علمی ایران این است که امروزه کتابهای زیادی ترجمه و در دانشگاه تدوین می‌شود، و کتب درسی دیگری هم باید ترجمه بشود، اما مشکلی که پیش آمده،

اما آن دیگرها نمانده است.

زین کوب: ولی چه لغاتی در حوزه‌ها به کار رفته؟... آنها که مطابق با ذوق و عقل سلیم بوده‌اند. هیچ وقت طلب را مجبور نکرده‌اند که لغاتی که به نظرشان نادرست و غلط می‌آمد، به کار بینند. اگر آزادی اهل علم از آنها سلب شود، و مجبور باشند مثلاً فلان معنی را حتماً بافلان لغت بیان کنند و نه با لغت دیگری که به نظر خودشان صحیح می‌آید، اصلاً به جای هرج و مرج وضعی پیش خواهد آمد که باید برزبان فارسی گریست. هرج و مرج صد درجه بهتر از آن است که زبان فارسی به کلی سترون بشود. به این ترتیب کم کم تفاهم واقعی بین علماء هم که شرط واقعی پیشرفت علمی است از بین خواهد رفت.

زبان خاص علوم

گتابادی: نه، جناب دکتر، همه لغات را نباید با اصطلاحات علمی مقایسه کرد. توضیح ایشان فقط در مورد اصطلاحات علمی بود، و نه درباره لغت بهطور کلی. مثلاً علم ریاضیات یا فیزیک اصطلاحات خاصی دارد و زبان خاصی هم هست که این علوم را با آن می‌نویسند و بیان می‌کنند. همان طور که فرمودید، اگر قرار باشد باهمه لغات چنین کاری بکنند، واقعاً باید برزبان فارسی گریست. این کار به کلی غلط است. مثلاً بعضیها عقیده دارند که تمام لغات عربی که در زبان فارسی متداول شده، باید فارسی بشوند. این دیوانگی و تنصب است. تمام لغات خارجی را که در زبان فارسی جای خود را باز کرده‌اند و متداول شده‌اند، چه عربی باشد و چه ترکی یا فرانسه وغیره، باید جزو زبان فارسی قبول کرد. اما اصطلاحات علمی باید شکل واحد داشته باشند، برای این-

عقیده درین مردم نیست، لغاتی پسازد که آن لغات مورد قبول اشخاصی که در رشته و فنی متخصص و صاحب‌نظر هستند، قرار گیرید؟ خودمان رادر دوره ابوریحان بیرونی، یا ابن‌سینا، یادانشمندانی از این قبيل تصور کنیم. اینها کتبی به فارسی می‌نوشتند و لغات و اصطلاحاتی به کار می‌بردند، بدون این که کسی آنها را مجبور کند که اصطلاحات واحدی به کار بینند. اختلافاتی که امروز مشاهده می‌شود، آن اندازه هم که ادعای کنند هرج و مرج و مرج ایجاد نکرده، غنای زبان فارسی را بیشتر کرده.

سمیعی: زمان فرق کرده. در زمان ابن‌سینا هیچ کتابی به وسعتی که امروز چاپ می‌شود، وجود نداشت. در زمان ابن‌سینا یا ابوریحان بیرونی نه مطبوعات و چاپ وجود داشت و نه رایو و تلویزیون. در آن زمان اگر کتابی جا باز می‌کرد و مورد قبول قرار می‌گرفت، می‌شد کتاب درسی، و در همه حوزه‌ها هم همین کتاب تدریس می‌شد و همه طالب هم همان اصطلاحات و لغات رایاد می‌گرفتند و بخودی خود یک اتحاد شکل بوجود می‌آمد. اما امروز این‌طور نیست. واقعاً هرج و مرج بوجود آمده است.

گتابادی: امروز که ابوریحانی پیدانمی‌شود...

زین کوب: مسئله این است که ابوریحان زبان فارسی را بدله بوده است و می‌توانسته است مطلب خود را به این زبان بیان کند. مشکل کتاب نویسان ماتنها در لغت و اصطلاح نیست بیشتر در این است که زبان فارسی رانمی‌توانند درست بنویسند. اگر هرج و مرج هست از اینچاست.

آیتی: اجازه بدهید. مثلاً بینید اصطلاحاتی که کنندی در فلسفة دارد، بعداً چه تغییراتی کرده. او می‌گوید «مائیت» که بعداً شده «ماهیت» یا «لیس و ایس» که بعداً شده «عدم و وجود». باید دید چرا او «مائیت» گفته و فلاسفه بعدی آنرا تغییر داده‌اند و «ماهیت» کرده‌اند، یا چرا او، «لیس و ایس» گفته و فلاسفه بعدی آن را به «عدم و وجود» تغییر داده‌اند.

سمیعی: فکر می‌کنم که این نقش حوزه‌های درسی بوده. مثلاً ناصرخسرو هم از این توآوریها کرده و برای فلسفه اصطلاحات فارسی به کار برده. اما هیچکدام از آنها متداول نشده و نمانده. برای این که نوشته‌های او درسی نشده. بمعارbat دیگر، آن اصطلاحاتی که در حوزه‌هایی درسی به کار رفته و متداول شده مانده،

می‌گویند باید «پیکرشناسی» را ترجیح داد که فارسی است. غیر از این گروهی هم معتقدند که باید لغاتی کاملاً جدید براساس اصل یونانی یا لاتینی به وجود آورده، مشلاً «فراء» یا «پیرا» بهجای «Peri» و «پیراین» بهجای «پریسکوب» (Periscope) وغیره. می‌خواست نظر شما را راجع به نحوه انتخاب این لغات بدانم.

گتابادی: به نظر بندۀ تنصب در مسائل علمی کار درست نیست. باید لغات و اصطلاحات را طوری انتخاب کرد که فهمش آسان باشد. مشلاً اگر بسود با استفاده از پیشوندها و پسوندها و ترکیبات، لغات و اصطلاحات فارسی درست کرد که چه بهتر. در غیر این صورت باید از اصطلاحات علمی، بهمان شکلی که هستند استفاده کرد. به نظر بندۀ باید یک دستگاه دیصالحیت از روی مطالعه، لغات و اصطلاحات نویسنده و ترکیبات، اگر هم در این جدید را بوجود بیاورد. حتی اگر در این میان لغاتی پیدا شود که کاملاً درست و بیعیب نیاشد، از لغات مختلفی که توسط اشخاص مختلف برای یک مفهوم ساخته شود، بهتر است، زیرا آن لغات، اگر هم در ابتدا گوشخراش و ناماؤس باشد، برای اسعمال عادی خواهد شد و معنی خود را پیدا خواهد کرد، و جزو زبان پذیر فقه خواهد شد.

آیتی: جناب آقای پروین گتابادی، امروزه بعضی سعی می‌کنند که برای هر لغت فرنگی یک معادل فارسی پیدا کنند و حتی کتابهایی هم براین مبنای بهمراه می‌رسد. مثالی که خود شما زدید: به کار بردن «بست و گشاد گردا» بهجای «تغییر دهنده قبض وسط» از همان قبیل است. یک نفر هم بهجای «حرکت خلاف عقر بساعت» اصطلاح «پاساعتس سو» را به کار برده. آیا «تغییر دهنده قبض وسط» بهتر است یا «بست و گشاد گردا»؟ آیا «حرکت خلاف عقر بساعت» بهتر است یا «پاساعتس سو»؟ اخیراً هم کتابی از استادی با همین روش و شیوه چاپ شده که به کلی نامفهوم است.

دستگاه دیصالحیت

گتابادی: اگر یک دستگاه دیصالحیت لغات را جمع آوری کند و از روی اصول بهترین آنها را انتخاب کند، این آشنازگی اصلاح خواهد شد.

زین کوب: تا حیثیت علمی آن دستگاه چه اندازه‌ای باشد! چطور می‌شود انتظار داشت دستگاهی که احیاناً در صلاحیت آن توافق



واینگونه لغات، برای دانشجویانی که می‌خواهند یک کتاب علمی را از روی متن اصلی بخوانند اشکالاتی تولید خواهد کرد. همان طور که اصطلاحات و لغات علمی به زبان عربی، مشکلی شده بود برای دانشجویان عرب که بهارویا می‌رفتند، اما برای دانشجویان ایرانی که این اصطلاحات را در زبان اصلی می‌شناختند، این مشکل وجود نداشت، و درس را بهتر و زودتر از محصلین عرب یاد می‌گرفتند. به عقیده بندۀ بهتر است لغات و اصطلاحات علمی را، بازبان همان کشوری که منبع این علم است یاد بگیریم، و وضع اصطلاحات فارسی، مثلاً برای طب یا داروسازی، برای دانشجویان و دانشمندان، همان اشکالاتی را که عرض کردم ایجاد خواهد کرد.

سمیعی: اشکال این است که اگر در رشته‌ای از علوم، مثلاً در طب، تمام لغات و اصطلاحات زبان اصلی به کار گرفته شوند، فقط متخصصین خواهند توانست از آن استفاده کنند. مثل مقالاتی که اطباء می‌نویسند.

آیتی: طبیب این مقاله را برای چه می‌نویسد؟ برای استفاده سایر اطباء، آنها هم معنی جنین جملاتی را بخوبی می‌فهمند.

سمیعی: البته اطلاع زبان اجنبی هم دیگر رامی‌فهمند. اما اگر خواسته باشیم مقالاتی به زبان ساده برای تعمیم این علم بنویسیم، مثلاً اگر بخواهیم مقالاتی علی در رشته طب برای استفاده‌شایهایان بهداشت بنویسیم، که نتیجه آن هم گسترش بهداشت در سطح کشور خواهد بود، این لغات و اصطلاحات ناآشنای مشکلات فراوانی در راه فهم این گونه مطالب ایجاد خواهد کرد. به نظر بندۀ باید راهی پیدا کرده که متخصصین و علمای پتوانند با زبانی ساده و اصطلاحات و لغاتی مشترک، رابطه بیشتری با دیگران داشته باشند، و اگر معتقد باشیم فهم این مسائل فقط مربوط به متخصصین و علمات، مشکل حل نخواهد شد. غیر از این، علومی هم هست که جنبه عامتری دارد. مثلاً ممکن است که یک فرد روش‌نگر بخواهد غیر از رشته تخصصی خودش هم مطالعه داشته باشد، مثلاً بخواهد کتاب یامقاله‌ای در رشته مردم‌شناسی بخواند. حالا، اگر تمام اصطلاحات این علم به زبان فرنگی باشد، واضح است که جنین علاقمندی، با مقدار زیادی لغات و اصطلاحات نامأتوس فرنگی روبه رخواهد شد، و طبعاً فهم آن مقاله یا کتاب برایش دخوار خواهد بود.

آینده دور یا تزدیک کسی نباید آن را نقض کند خیلی جسورانه است. هرستگاهی که لغت یا اصطلاح می‌سازد باید آن را فقط یک پیشنهاد تلقی کند، همین ویس. آنچه نسل ما می‌گوید و درست می‌کند بخودش مربوط است. آینده حتی آینده خیلی تزدیک هم ممکن است اصلاً آن را کافی نداند. به عنوان مداخله نسل ما در زبان و لغت نباید طوری باشد که رابطه ناآمدگان ما را با گذشتگان ما قطع کند...

چیزهای غیر ابدی

گنایادی: خیر قربان. این جور چیزهای بی‌حوقت ابدی نیست. اصلاً در دنیا کمتر قانون ابدی وجود دارد، حتی احکام الهی هم تغییر می‌کند. منظور این است که نسل فلسفی از این پلاتکلیفی خلاص شود. نسلهای بعدی هیچ اجباری بقهول کردن هرجیزی که به نظر نسل امروز درست‌رسیده، ندارند. آنها خواهند توانست درمورد چیزهایی که به نظرشان درست نمی‌آید تجدیدنظر کنند.

زرین گوب: مقصودم این است که باید بین علمایی که بهاین لغات و اصطلاحات احتیاج دارند، تفاهم و روابط روشنتر و بیشتری به وجود بیاید و این کار ممکن نیست، مگراینکه کنگره‌های علمی، توسط خود علماء بهطور مرتب و به فوایل معین تشکیل شود، و این مسائل توسط خود آنها بررسی شود.

آیتی: درمورد لغات علمی که آقای دکتر

فرمودند، باید عرض کنم که اصطلاحات هر علمی فقط مخصوص کسانی است که اهل آن دانستن اصطلاحات فیزیک اتمی ندارم، کسبه بازار هم احتیاجی به شناختن اصطلاحات و لغات فلسفی ندارند. آن کسی که فلسفه می‌خواند می‌داند که معنی «وجود» یا «ماهیت» چیست، وجه لزومی دارد که مثلاً بمجای «وجود» بگوییم «هستی» و بمجای «ماهیت» بگوییم «چه‌جزی؟» البته اعراب چنین کاری کرند.

یعنی بمجای لغات و اصطلاحات علمی خارجی، لغات عربی وضع کرند. اما این اشکال جدیدی شد برای دانشجویانی که می‌خواستند کتاب یا مقاله‌ای را از متن اصلی بخوانند، چون که منابع این علم از روزه دراروپاست. مثلاً اگر ما به جای «آشنین» بگوییم «گلورده» تعبیه‌ای از آن گرفته نخواهد شد. چون که «آشنین» یک بیماری مشخص و شناخته شده است، اما «گلورده» می‌تواند هرجوری باشد.

فرنگی است، فقط «حافظه» جا تنگ کرده که آن را فارسی بکنیم و بگوییم «ویر»؟

گتابادی: اینها تعصب بیهوده است.

آیتی: به عقیده من تغییر لغاتی که مردم با آنها البت پیدا کرده‌اند لزومی ندارد، یعنی نباید معرفه را نکره کرد.

گتابادی: حتی لغات عربی، که از مدت‌ها پیش بشکل غلط هم در فارس متداول شده، یعنی مطابق شکل اصل عربی خود نیستند، بدعاً عقیده من با همین شکلهای غلط از اصل عربی‌شان صحیحتر هستند. سی چهل سال قبل از این، بعضی از ادب‌ها با کلمه «تنقید» لج کرده بودند، و می‌گفتند «تنقید» غلط است، برای اینکه «تقد ینقد» در عربی به باب تفعیل نمی‌رود. و آن قدر گفتند و نوشتن، تا اینکه بیچاره مطوعات‌ها هم مجبور شدند به جای آن «انتقاد» را به کار ببرند، که هنوز هم متداول است. چندی قبل‌بنده کتاب نظام‌الاطبا را می‌خواندم. در آنجا بایی هست به نام «تفرس»، یعنی فارسی کردن لغت عربی. و نوشه: ایرانیها قاعده‌ای دارند که لغات عربی را که الف دارد ممال می‌کنند، مثلاً «رکاب» را «ركیب» یا «کتاب» را «کنیب» می‌کنند — در قافیه با کلماتی که در فارسی «ی» مجھول دارند به کار می‌برند با همین قاعده هم «تنقاد» را با مایل کردن «الف» این کلمه به «ی» تبدیل کرده‌اند به «تنقید».

امروزه این همه پرداختن به لفظ و لغت واقعاً اتفاق وقت است. به جای این فضل — فروشیها باید دنبال هنر و دانش رفت.

شناسنامه لغات

زین کوب: لغت و کلمه برای تفاهم است. نباید کاری کرد که تفاهم مشکل شود. مطالعه شناسنامه لغات و دانستن این که اصل کدام لغت عربی یا ترکی است، به چه درد می‌خورد؟ ما اصل خیلی چیزها را می‌دانیم، و اصلاً بالتفکر که ما می‌کنیم دیگر این لغات عربی یا ترکی نیستند.

گتابادی: صحیح است.

آیتی: اعراب هم صدها لغت فارسی به کار می‌برند.

سیمی: وجود لغات عربی در زبانهای ایرانی، حتی به دوره‌های قبل از اسلام می‌رسد.

حکیمی: غزالی خودش اصطلاحی وضع نکرده، تعبیر «اسباب» و «معدات» را به کار برد.

گتابادی: او مطلب را بیان کرده و اگر خنروتی احساس می‌کرد اصطلاحی هم وضع می‌کرد.

حکیمی: ممکن است، اصطلاحات مردم‌شناسی را در متون خودمان داشته باشیم و بتوانیم از آنها استفاده کیم، ولی با اصطلاحات علوم دقیقه چه باید کرد؟

سیمی: مشکل دیگری هم هست که ما را ناگزیر می‌کند به‌فکر ساختن معادل فارسی برای لغات علمی باشیم، و آن هم مشتقات این لغات است. آیا نباید به جای این اصطلاح فرنگی یک لغت فارسی داشته باشیم؟

بحث خودمانی

حکیمی: این بحث مربوط به خودمان است و بیک بحث خارجی نیست و مربوط است به غزالی. غزالی در این بحث اصطلاحاتی از قبیل «معدات» و «اسباب» و «در وقت تجمع اسباب» وغیره به کار برد، به‌این معنی که مثلاً بنده کبریت را روش نمی‌کنم. پنهان هم هست. در وقت مقارنه روش شدن کبریت و وجود پنهان، و فاصله‌ای که برای آتش گرفتن پنهان کافی است، اگر هوا هم مساعد باشد، دست بنده هم نلرزد، پنهان هم تر نباشد و غیرم — که تمام اینها سبب «معد» است — پس از جمع این اسباب اراده از لی تعلق می‌گیرد به این فعل، و این را می‌گویید «وجود اسباب» یا «وجود اسباب و معدات» برای صدور فعل از بنده. در این صورت تصور من این است که برای خواننده‌ای که «کیمیای سعادت» یا «احیاء‌العلوم» غزالی را بخواند، همین تعبیر به عنوان ادای مقصد غزالی، مفهوم است.

گتابادی: اصطلاحات جا افتاده قدمی را نباید دست زد. بحث برس مسائل جدید و اصطلاحات خارجی است که الان مورد احتیاج است.

«اصالت اسباب»

حکیمی: بعضی وقتها ممکن است اصطلاحی ساخته شود برای مفهومی که در معارف ما سایقه داشته مانند اصطلاح «فرضتی گری» به جای «اصالت اسباب» در بحث مربوط به‌جز و تقویض غزالی، که می‌گویند وجود فعل و مقدمات فعل همه سبب هستند برای تعلق اراده الهی، که در واقع می‌خواهد جمع کند بین اراده آزاد بنده و اراده مطلق و تام خداوند. یعنی همان مسئله «تحریر کسب اشعری» به وسیله غزالی. در اینجا واقعاً باید قبول کرد که این گونه اصطلاحات نوساخته، مفهوم سابق را بهیاد نمی‌آورد و به اصطلاح فاقد «تذکر» است.

آیتی: خود غزالی جه گفته؟

آیتی: صحبت اینجاست که همین اصطلاحات خودمان هم، دوباره با مشکل دیگری، با تعبیر دیگری به خودمان برمی‌گردند، و ممکن است چنین تصور شود که اینها چیزهای تازه‌ای است. این مسئله می‌رساند که ما در حرکت جدید و مسائل روز هم از گذشته خودمان بینیاز نیستیم، و احساس چنین بینیازی، زیانهای محسوس دارد. اخیراً کتابی چاپ شده به نام «درست و نادرست در روانشناسی». در این کتاب «ویر» به جای «حافظه» به کار برده شده! آخر «حافظه» چه عیبی دارد که بگوییم «ویر»؟ گروهی می‌خواهند لغات عربی را تبعید کنند. اصلاح‌ما لغت عربی نداریم! وقتی کسی پوشاش عبارت است از شابو، کراوات، کت، پایپون، پوشت... و سرتاپایش

تلریس می‌کند. اما پسر دیگرم به علیه موفق به ادامه تحصیلات تخصصی نشد.

آیینی: استاد، قبل اشاره کردۀاید بخصوص مرحوم ادیب و حوزه‌ او. مثل اینکه گفته بودید طلب‌ها از او پذیرایی می‌کردند. این قصیه چیست؟

گنابادی: این مربوط به وضع زندگی ادیب است. وقتی من خدمت ادیب رفتم او مردی پنجاه و هفت، هشت ساله بود. متّهال هم نبود و مجرد زندگی می‌کرد. او دو اتفاق داشت، و عمولاً شاگردان خصوصی او صحبت‌ها برایش چای درست می‌کردند. یادم هست که یک قوری داشت. ما با چوب سفید و زغال آتش روش نبود. قریب پانزده سال هم در مدرسه «حیبیه»، در فردوس تحصیل کردم، و پس از آن هم در شهر قاین یک سالی بودم و در چهارده سالگی به مشهد آمدم. شش، هفت سالی محصل مدرسه «فضل‌خان» بودم، و بعد هم رفتم به حوزه مرحوم ادیب نیشاپوری.

حال چرا ما این کلمه را عوض کنیم و مثلاً بگوییم: «سرپوش‌هایم را دزدیدند».

حال اگر مطلب دیگری نیست، می‌خواستم سوالی درباره زندگی استاد بکنم. ممکن است بفرمایید جنابعالی در چه سالی و در کجا متولد شده‌اید؟

گنابادی: بنده در سال ۱۲۸۲ در کاخ گناباد بعدهای آمدم. همین قریب‌های که برادر زلزله به کلی ویران شد، پدر بنده روحانی و اهل علم بود. من مقدمات را تا شش، هفت سالگی بیش از خواندم. در کاخ هم یک مدرسه قدیمه بود که گاهی به آنجا می‌رفتم، اما قابل استفاده نبود. قریب پانزده سال هم در مدرسه «حیبیه»، در فردوس تحصیل کردم، و پس از آن هم در شهر قاین یک سالی بودم و در چهارده سالگی به مشهد آمدم. شش، هفت سالی محصل مدرسه «فضل‌خان» بودم، و بعد هم رفتم به حوزه مرحوم ادیب نیشاپوری.

در بیست سالگی معلم شدم، اما تحصیل را هم ادامه می‌دادم. البته توانستم فرانسه و انگلیس را آن طور که باید بگیرم، اما پیش خودم کار کردم، و با این دو زبان تا اندازمایی که بتوانم احتیاجات خود را رفع کنم، آشنا شدم، که البته آنقدرها نیست که

توانم ترجمه‌ای سنتی بکنم. این تحصیلات بنده است. بعد شدم معلم ابتدایی، در مشهد بازرس فنی هم بودم، در اوقاف هم بودم، و

بعدها ششم رئیس دانشسرای دختران. همان وقت روزنامه هم منتشر می‌کردم. در سال ۱۳۲۲ که نماینده مجلس شدم به تهران آمدم و بعد از آن هم از سیاست به کلی کنار رفتم.

در سالهای بعد گرفتاری‌های دیگری بیدار کردم، منتظر خدمت شدم. با دهخدا آشنا شدم، وارد کار لغتنامه شدم، تا اینکه از نو به خدمت احضار شدم و به کار فرهنگی خودم برگشتم. فعلاً هم باز نشسته هستم و در «سازمان لغتنامه» و «بنیاد فرهنگ» کار می‌کنم.



گنابادی: درست است. پیدایش لغات عربی در زبانهای ایرانی، فقط مربوط به دوره‌های بعد از اسلام نیست، قبل از آن هم وجود داشته.

زرین‌کوب: اصلاً لغات آرامی در زبان فرس باستان آن اندازه بود که تا مدت‌ها خیال می‌کردند زبان فرس باستان نوعی زبان آرامی است. فکر تصفیه‌ی زبان از ترکیه‌بما رسیده است.

گنابادی: این ناسیونالیست بازیها گاهی به شوونیسم متنهای می‌شود. این تعصبات بیجا در تمام مظاهر زندگی متجلى است و کاملاً غلط است. در علم نباید تقصیب داشت. چه اهمیتی دارد که بعضی از اصطلاحات عربی یا ترکی باشند؟

زرین‌کوب: بهنظر بنده ما باید لغاتی را که در شعر و نثر فارسی متدالوی است و مردم می‌فهمند فارسی بدانیم. ما چه کار داریم بازتاب از لغات؟ چه اهمیتی دارد که نژاد یک لغت عربی

یامغولی باشد؟ مثلاً لغت «نوکر» که یک لغت مغولی است، چه عیبی دارد که آن را عرض کنیم. اصلاً برای «نوکر» لغتی داریم که به این خوبی برایمان نوکری بکند؟

قالپاق‌هایم کو؟

گنابادی: یکی از پسرهایم که رفته امریکا و در رشته روانشناسی و تعلیم و تربیت کوهدکان استثنایی تخصص دارد. فعلاً هم در امریکا و در زبان فارسی جا باز کرده و متدالو شده،

مقالات با ایرج

سمیعی: استاد، آیا شما با ایرج میرزا هم ملاقاتی داشته‌اید؟

گنابادی: بله. اتفاقاً داستانی راجع به ایرج میرزا هست که بدنیست بگوییم. می‌دانید که او در «عارف‌نامه» همه ملاها را به یک چوب راند و لی یکی را مستثنی کرده و گفته:

فقط یک وقت یک آزاده بینی یکی چون آیه‌الله‌زاده بینی این شعر یک سابقه تاریخی دارد. کلائل محمد تقی‌خان در مشهد قیام کرده بود و مطبوعات طرفدار او بودند. مرحوم ایرج هم شاعر بود و هم آزاده. در آن وقت‌ها شیخ‌احمد بهار نامی هم به لهجه شهیدی شعر می‌گفت.

سمیعی: این شخص عمومی‌ملک‌الشعرای بهار نبود؟

گنابادی: خیر، با مرحوم ملک‌الشعراء نسبت دوری داشت. اخیراً کسی اورا برادر ملک‌الشعراء معرفی کرده، اما حقیقت ندارد. بدیرحال، این شیخ‌احمد بهار شعرهای محلی می‌گفت. و از جمله شعرهایی بر ضد رئیس‌الوزرای وقت، قوام‌السلطنه. ایرج در جواب به یکی از شعرهای او شعر معروف «داش غلام» خود را گفته بود.

البته این شعر خیلی مفصل است و در روزنامه‌ها هم چاپ شد. بعد کلائل شکست خورد و کشته شد و بگیر و بیند راه افتاد. افسری به نام امیر شکر حسین آقاخان در مشهد شروع کرد به

سمیعی: در چند سالگی متّهال شدید؟

گنابادی: در بیست و شش سالگی، در مشهد.

سمیعی: استاد، فرزند هم دارید؟

گنابادی: بله، دو پسر دارم.

سمیعی: آنها چه می‌خوانند؟ آیا آنها هم مثل شما بهادیبات علاقه دارند؟

سمیعی: مثلاً مردم می‌گویند: «قالپاق‌هایم را

رزدیدند». خوب، قالپاق یک لغت ترکی است

و در زبان فارسی جا باز کرده و متدالو شده،

فقط یک وقت یک آزاده بینی

یکی چون آیه‌المزاوه بینی
گفت: نگفته چرا برای آقازاده شعر گفته‌ام و
تعریفش را کردم! بگذارید ایشان بگوییم
که آن شب که بهخانه ایشان رفتم چه شد، من
در گوشش اثاقی نشسته بودم و فکر می‌کردم
که خدایا، من شاعر زند و لاپالی، در منزل
این مجتهده چه خاکی بسمرم بزیم، که
آقازاده باخوشنوی و مهربانی آمد پیش و
گفت: حضرت والا علوم است که خسته و کسل
هستید، بفرمایید برویم آن‌اثاق. با شدم رفته
به‌اثاق دیگری. همین که وارد اثاق شدیم دیدم
بده، بهه، چه دم و دستگاهی! وسایل را طوری
ترتیب داده و گذاشته بودند که انگار درخانه
خودم بودم. مثل این بود که آقازاده از تمام
جزئیات زندگی من اطلاع داشتند. خلاصه
هرچه بخواهی آماده بود. با خودم گفتمن: کجا
از اینجا بهتر و نسبتیم. وده پاترده روزی در
آنجا به من چنان خوش گذشت که در خانه
خودم هر گز این جور خوش تگذشته بودا پس
از تعریف این سرگذشت گفت: به این جهت
است که گفته‌ام:

«فقط یک وقت یک آزاده بینی

یکی چون آیه‌المزاوه بینی»

این هم داستان برخورد من با مرحوم ایرج

نمی‌توانست دیزی فقیرانه ادیب را بخورد.
شب سوم که شد، مرحوم ادیب گفت: آقا، ما
با حضرت والا فکر خوبی کردیم. گفتمن: چه
فکری؟ گفت: در اینجا به حضرت والا سخت
می‌گزرد، اثاق ما خیلی محقر است و ممکن
است همسایه‌ها هم خبر بشوند و اسباب زحمت
حضرت والا بشوند. برای ما هم خوب نیست.
ما فکر کردیم که بهتر است حضرت والا تشریف
بیرون منزل آقازاده. آنجا امن‌تر است. آقازاده
همان آیت‌الله‌زاده بود و مردم آقازاده می‌
گفتند. ایشان فرزند مرحوم آخوندیلا کاظم
خراسانی بود که از علمای مشروطیت است.
آقازاده در مشهد خیلی نفوذ داشت، بطوری که
هر وقت دولت می‌خواست والی جدیدی به‌مشهد
پفرستد، قبل با آقازاده مشورت می‌کرد. ادیب
می‌گفت: فردا شب، هوا که تاریک شد،
حضرت والا به منزل آقازاده می‌روند. ابته
آقازاده خیلی بمرحوم ادیب احترام می‌
گذشت و به وی ارادت داشت. ایرج ده، پاترده
روزی آنجا مانده بود. بعد هم آقازاده ایشان
را فرستاده بود به‌جای دیگر و بعد وساطت شده
بود و از دولت برای ایشان خط امان گرفته
بودند. چند وقت بعد «شازده» دوباره به‌مشهد
پرگشت و یک شب آمد پیش ادیب، و من هم
آنچا بودم. نشسته بودیم او «عارف‌نامه‌اش را
نمی‌خواند. وقتی به‌این شعر رسید:

توقیف‌طرداران کلیل، وجلال‌الممالک [ایرج
میرزا] هم در مظانی بود که باید توقیف
می‌شد. یک شب پیش مرحوم ادیب بودم که
مرحوم ایرج سرده وارد شد. البته او اغلب
پیش ادیب می‌آمد و روی فرش پاره پاره و
مندرس او می‌نشست، اما زندگی خودش می‌جلد
بود و دم و دستگاه آبرومند و مرتبی داشت.
جلال‌الممالک به‌اتفاق ادیب به آن یکی اثاق
رفتند و یکی دو دقیقه بعد ادیب تنها آمد
سراغ من. گفت: «آقا وضع عجیب شده است!
ملاحظه کنید، حضرت والا بدمن پناه آورده‌اند.
می‌خواهند ایشان را توقیف کنند. حالا ما چه
بکنیم؟ حتماً باید برای ایشان مشروب تهیه
شودا حالا کی باید برود برای تهیه آن؟...
شما باید بروید.»

من هم که طلبی بودم و جایی را نمی‌
شناختم. البته شنیده بودم که چند نفر ارمنی
مشروب می‌فروشنده، اما من این جور جاها را
بلند نبودم. خلاصه، راه افتادم و پرسان پرسان
ارمنی مشروب فروش را پیدا کردم و یک
بطری مشروب خریدم و برگشتم به حجره
ادیب. ادیب خیلی ازمن شکر کرد و گفت: آقا
مواظب باشید کسی نفهمد. حالا شما برگردید
خانه و فردا صبح زود بیایید. روزهای بعد
گاهی می‌رفتم و چلوکباب می‌گرفتم. چون که
زندگی ایرج خیلی تروتیز و مجلل بود و

سمیعی: مشکریم استاد.



الف) تأليف:

- راهنمای مطالعه، چاپ اول: مشهد، کتابفروشی گلشن، ۱۳۱۳.
- چاپ دوم: طبله نور، مشهد، ۱۳۱۶.
- چاپ سوم: تهران، وزارت آموزش و پرورش (کتابفروشی اقبال)، ۱۳۴۵.
- پروردش اراده، مشهد، کتابفروشی زوار، ۱۳۱۶.
- اندیشه‌ها، بخش ۱، مشهد، ۱۳۱۶.
- اندیشه‌ها، بخش ۲، مشهد، ۱۳۱۶.
- فن مناظره، مشهد، ۱۳۱۸ (پاورقی روزنامه «آزادی»).
- برگزیده هفت خوان رستم از شاهنامه، با شرح حال فردوسی و تفسیر لغات، مشهد، چاپ اول: ۱۳۰۹.
- شیوه نگارش، مشهد، ۱۳۱۷، کتابفروشی زوار.
- دستور زبان فارسی، تهران، ۱۳۳۲، انتشارات عطائی. (چندین چاپ)
- خودآموز املاء، تهران، ۱۳۳۲، انتشارات عطائی. (برای دبستانها)
- خودآموز انشاء، تهران، ۱۳۳۲، انتشارات عطائی. (برای دبستانها)

۵۵۵ هزار

آثار

ب) همکاری در تصحیح متون کهن:

- تاریخ طبری، ترجمة ابوعلی بلعمی، آغاز شده توسط ملک الشعرا، بهار، تهران، اداره نگارش وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱.
- کشف الاسرار، جلد چهارم، با همکاری آقای علی اصغر حکمت، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹.
- همکاری در تألیف و تدوین رفت‌نامه دهخدا، از سال ۱۳۲۸ تاکنون.

پژوهیں گنابادی

ج) ترجمه:

- روح تربیت، گوستاولوبون، مشهد، ۱۳۰۷ (پاورقی روزنامه «صاعقه شرق»).
- مقدمه ابن خلدون، ابن خلدون، (۲ جلد)، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول: ۱۳۳۶، چاپ دوم: ۱۳۴۵-۴۷.
- گزینه مشترک یاقوت، یاقوت حموی، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۴.



د) مقالات و آثار کوتاه:

- بررسی دیوان عبدالواسع جبلی، به کوشش دکتر ذبیح‌الله صفا، در پایان مجلد دوم، چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- مقدمه کتاب مبارز، اثر منوچهر هراوی، تهران، ۱۳۴۴.
- مقدمه کتاب مشاعره: سی‌ودوحرف از سی‌ودو شاعر، تهران.
- «درود به خراسان»، گفتاری در هفتادسالگی فرخ، زیر نظر مجتبی مینوی، ۱۳۴۴، تهران.
- «نکاتی راجع به تاریخ بیهقی»، گفتار در یادنامه ابوالفضل بیهقی، مجموعه سخنرانی‌های مجلس بزرگداشت ابوالفضل بیهقی، دانشگاه مشهد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، مشهد، ۱۳۵۰.
- «جنبه تاریخی بعضی از بازیها»، گفتاری در نامه مینوی، زیر نظر حبیب یغمائی، ایرج افشار، با همکاری محمدرؤشن، تهران، ۱۳۵۰.
- مقاله‌های متعدد در «سخن»، «یغما»، «دانش»، «دانشجو»، «راهنمای کتاب»، «آموزش و پرورش»، «کوشش و خرد»، «وحید»، «خاطرات»، «زیبائی و زندگی»، «پست ایران» و ...

نمونه‌ای از اصل و ترجمه «مقدمه ابن خلدون»

باید دانست که اسلوب همچون نورده است که ترکیبها را برآن می‌سازند یا مانند قالبی است که سخن را در آن قالبریزی می‌کنند. و باید تصور کرد که در اسلوب دلالت‌سخن را بر اصل معنی که مربوط به اعراب (نحو) است در نظر می‌گیرند، یا به دلالت سخن بر کمال معنی که از خواص ترکیبات مربوط به علم بلاغت و بیان است توجه می‌کنند، یا وزن شعر را بر حسب استعمالات عرب مورد دقت قرار می‌دهند که مربوط به علم عروض است و بنابراین سه داشن یاد کرده به هیچ‌رو مربوط به این فن شعر نیست بلکه اسلوب شعر عبارت از صورتی ذهنی است مخصوص ترکیب‌های منظوم و کلی به اعتبار انتباط آن بر هر ترکیب خاصی و ذهن این صورت را از عین یا ذات ترکیبها منترع می‌کند و آن را مانند قالب یا نورده به خیال می‌سپرد، سپس ترکیباتی را که در نزد عرب از لحاظ اعراب و بیان صحیح است بر می‌گزیند و آنها را به بهترین ترتیبی قالبریزی می‌کنند، همچنانکه بنا به قالب گیری می‌پردازد یا با فنده پارچه را بر نورده می‌پیچد، تا رفته رفته، در تئیجه حصول ترکیب‌های وافى به مقصود، قالب ذهن توسعه می‌باید و از لحاظ ملکه زبان عربی، بر صورت صحیحی که در آن هست منطبق می‌گردد. چنانکه هر یک از فنون کلامداری اسلوبهای خاصی است و این اسلوبها در آن بهشیوه‌های گوناگون جلوه‌گر می‌شود، مانند اینکه پرسش از آثار منزل خراب‌در شعر گاهی از راه خطاب کردن به آثار مزبور است بدینسان: ای خانه «میه» که در بالای کوه و سپس در تکیه‌گاه آن واقع شده‌ای؟ و گاهی بهشیوه این است که شاعر از هر اهان خود درخواست می‌کند بایستند و از خانه ویرانه بپرسند، چون: بایستید از خانه‌ای که ساکنان آن با شتاب سفر کرده‌اند بپرسیم. یا اینکه شاعر از هر اهان خود می‌طلبد که بر آثار منزل ویران بگریند بدینسان:

بایستید! از بیاد آوردن یار و دیار «ویرانه» وی،
گریستن آغاز کنیم. یا مخاطب نامعلومی را به پرسش و امی-
دارد تا پاسخ بشنود، مانند:

آیا پرسش تکری تا آثار خرابه به تو خبر دهد؟ و مانند درود گفتن به نشانه‌های منزل ویران بدین شیوه که شاعر مخاطب نامعلومی را به درود گفتن امر کند...

فَاغْلِمُ اَنْهَا عِبَارَةٌ عَنِ الْيَنْوَالِ، الَّذِي يُسَجِّلُ فِيهِ التَّرَاكِيبَ، اوَالْقَالِبَ، الَّذِي يُفْرَغُ فِيهِ. وَلَا يُرْجِعُ إِلَى الْكَلَامِ بِاعْتِبَارِ إِفَادَتِهِ اَصْلَ المَعْنَى، الَّذِي هُوَ وَظِيفَةُ الْأَعْرَابِ، وَلَا بِاعْتِبَارِ إِفَادَتِهِ كَمَالَ الْمَعْنَى مِنْ خَواصِ التَّرَاكِيبِ، الَّذِي هُوَ وَظِيفَةُ الْبَلَاغَةِ وَالْبَيَانِ، وَلَا بِاعْتِبَارِ الْوَزْنِ، كَمَا اسْتَعْلَمُهُ الْعَرَبُ فِيهِ، الَّذِي هُوَ وَظِيفَةُ الْأَرْوَضِ. فَهَذِهِ الْعُلُومُ الْثَّلَاثَةُ خَارِجَةٌ عَنْ هَذِهِ الصَّنَاعَةِ الشَّعْرِيَّةِ وَإِنَّمَا يُرْجِعُ إِلَى صُورَةِ ذُنْبَيَّةِ لِلتَّرَاكِيبِ الْمُنْتَظَمَةِ كُلِّيَّةً بِاعْتِبَارِ اِنْطِبَاقِهَا عَلَى تَوْكِيبِ خَاصِّ، وَتِلْكَ الْصُّورَةِ يَسْتَنْعِنُهَا الْدَّهْنُ مِنْ أَعْيَانِ التَّرَاكِيبِ وَاَشْخَاصِهَا وَيُصْبِرُهَا فِي الْخَيَالِ كَالْقَالِبِ اوَالْيَنْوَالِ، ثُمَّ يَسْتَنْعِنُ التَّرَاكِيبَ الصَّحِيحَةَ عَنِ الدَّرَبِ، بِاعْتِبَارِ الْأَعْرَابِ وَالْبَيَانِ، فِيَرْصُدُهَا فِيهِ رَصَّاً، كَمَا يَفْعَلُهُ الْبَنْجَةُ فِي الْقَالِبِ اوَالنَّسَاجِ فِي الْمَنْوَالِ، حَتَّى يَسْتَنْعِنُ الْقَالِبَ بِحَصْوَلِ التَّرَاكِيبِ السَّوَافِيَّةِ بِمَقْصُودِ الْكَلَامِ وَيَقْعُدُ عَلَى الصُّورَةِ الصَّحِيحَةِ بِاعْتِبَارِ مُلْكَةِ الْلِّسَانِ الْعَرَبِيِّ فِيهِ، فَإِنْ لَكُلُّ قِنْ مِنَ الْكَلَامِ اَسَالِيَّةً تَخَصُّ بِهِ وَتُوجَدُ فِيهِ عَلَى اَنْحَاءِ مُخْتَلَفَةٍ، قَسْوَالُ الْطَّلْبَوْلُ فِي الشِّعْرِيَّكُونُ بِخَطَابِ الطَّلْبَوْلِ، كَتُولَهُ يَادُ اَوْمَيَّةِ بِالْعَلَيَاءِ فَالْسَّنَدِ!

وَيَكُونُ بِاسْتِدَاعِهِ الصَّحِيبُ لِلوقوفِ وَالسؤالِ، كَتُولَهُ:

فَقَاتَ تَسْتَلِي الدَّارَكُلَى خَفَّ اَهْلَهَا

او بِاسْتِنَكَهِ الصَّحِيبِ عَلَى الطَّلَّلِ، كَتُولَهُ:

فَقَاتَ تَبَكَّرِي مِنْ فَكُرِي حَبِيبِ وَمَنْزِلِ

او بِلاِسْتَفَهَامِ عَنِ الْجَوَابِ لِمُخَاطَبِ غَيْرِ مَعِينٍ، كَتُولَهُ:

اَلَّمْ تَسْتَلِ فَتَخْبِرَكَ الرُّؤُسُمُ؟

وَمُثَلِ تَحْيَةِ الطَّلْبَوْلِ بِالْأَمْرِ بِمُخَاطَبِ غَيْرِ مَعِينٍ بِتَحْمِيَّهَا ..

مقدمه ابن خلدون، ترجمه فارسي، ج ۲، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷ هـ. ش، ج ۲، ص ۵۰۲-۵۰۳

۱۲۰۹ - ۱۲۱۰



شعر نو از آغاز تا امروز (۱۳۰۱-۱۳۵۰)

انتخاب و مقدمه و تفسیر از محمدحقوقی

شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۱

صفحه ۴۵۰

درنگ ما برس این مقدمه طبیعی است، از آن رو که در چنین سفینه‌ای اگر حرفی هست در وهله اول برس معیاره است واز آن که بگذریم برس چگونگی به کارستن آها. وانگهی بیش نویسنده با بررسی همین معیارها روش می‌شود. مقدمه بر مدار شعر نیمایی می‌چرخد. از این‌رو، پس از آزمایشی برای تصویر محیط جدال کهنه و نو، به انکاس کار نیما در میان گروههای مختلف می‌پردازد و برایه نوع واکنشها و جبهه‌گیریها مخالفان و موافقان شعر نیمایی را دسته‌بندی می‌کند. چهره این گروه‌بندیها هر چند درجای دیگر تاحدی روش می‌گردد فی الحال مهم است. برای گروهها مصادق مشخصی یاد نشده و بدینسان مطالب از کلی‌بافی خارج نمی‌شود، لذا نمی‌تواند در این مقال بسنجدش درآید. در این جای دیگر نیز سوای گروه‌بندی ششم (موج‌نو) که خود به خود

پیچیدن در شعر نو و درفن او

احمد سمیعی

مشخص است، ویژگیهای گروههای دیگر کنایه‌وار یاد شده و بیشتر لحن تعریضی دارد و چون آماج تعریضها برای خواننده معلوم نیست در حد خود نیز افاده‌ای نمی‌کند.

در گفتگو از گروه اول (کهنسرایان) به مهترین موارد اختلاف میان شعر نیمایی و شعر کهن می‌پردازد. این وجوه افتراق را مؤلف به: کوتاه و بلندی مصرعها، عدم رعایت قراردادها، «عدم سخنوری»، نوع ابهام تعبیر کرده است.

مفهوم نویسنده از کوتاه و بلندی مصرعها همان است که به «شعر آزاد» تعبیر کرده‌اند. در شعر آزاد، هر چند که این شعر از وزن عروضی برخوردار است، تعداد مقاطع مصرعها مساوی نیست. در توضیح مطلب، مؤلف به نکته‌ای اشاره می‌کند که حاکی از دید هنر شناختی اوست: وی قید تساوی مقاطع مصرعها را مستلزم آن می‌داند که شاعر مصرعها را با حشو پر کند و خود همین بلا را برس خط شعری از م. امیدمی‌آورد (ص. ۹). اما گنجینه شعر فارسی از سنتی و غیر سنتی نشان می‌دهد که نه تساوی مقاطع مصرعها مستلزم پر کردن آنها با حشو است و نه کوتاه و بلندی مصرعها همواره شعر را از حشو این می‌دارد. کار شاعر را از این حیث بهمسامحه با کار معمار می‌توان سنجید. معمار نخست قواره زمین و موقع آن را می‌بیند، آنگاه با توجه به هدفی معین در خور وسعت و موقع زمین نقشه می‌کشد. از آن هم فراتر، شکل و محتوای شعر هم از آغاز کار— نه فقط در پایان و در هنگامی که شعر ساخته و پرداخته شدم— انفکاک نایاب نند. حال اگر کسی بخواهد با تصرف در کار معمار، ساختمانی نه در خور قواره و موقع زمین را جاشین ساختمان ساقب‌سازد، پیداست که تیجه خوشی به دست نخواهد آمد. اصولاً آزمایشی که مؤلف برای مساوی کردن دو خط شعر نامساوی م. امید کرده عبیث است، چون

کتاب «شعر نو از آغاز تا امروز» اینک بیش از سهمانه است که به بازار آمده است. باین‌همه تاکنون نقدی از سرحوصله از آن انتشار نیافته است. اگر هم جسته و گریخته یا سفارشی درباره آن اظهار نظری شده باشد نمی‌توان به حساب عیارزدین گذاشت.

حق این می‌بود که چنین کتابی بیش از اینها مدار بحث شود و جبهه‌گیریهای پنهان در برای آن آشکار گردد. هر چه هست، این اندازه بینفاوتی اگر نمودار کم اعتنایی نسبت به سرنوشت شعر فارسی نباشد نشانه نوعی دلمردگی در جامعه روشنفکری ما هست. نه تنها کتاب بلکه مقاله‌ای از این دست در پنجاه سال بیش می‌توانست برای بهراه افتادن جدال ادبی پرشوری بهانه و دستاوردی خجسته به دست دهد و قلمهای بسیاری را به گردش درآورد.

کتاب غیر از فهرست راهنمای چهار بخش متمایز دارد:

اول— مقدمه («نگاهی به جواب شعر امروز») که حدود ۶۰ صفحه از کتاب را در بر می‌گیرد، دوم ۱۰۳ شعر از ۲۵ شاعر نوپرداز، سوم تفسیر ۸ شعر از ۸ شاعر، چهارم سطری چند درباره هر یک از شاعران مجموعه از جمله فهرست آثار آنان.

سخن ما بیشتر در پیرامون مقدمه خواهد بود، زیرا در این مقدمه است که نویسنده می‌کوشد تا انکاس کار نیما را بررسی کند، اختلاف شعر نیمایی و شعر کهن را به دست دهد، شاعران دنباله‌رو نیما را گروه‌بندی کند، ملاکها و ضوابط انتخاب اشعار را بینایاند و سرانجام درباره شعرهای منتخب هر دوره توضیح دهد.

همین مضمون «ابر بی باران» (خانه‌ام ابریست اما ابر بارانش گرفته است) نیما— که مفسر مفهوم «ابرآماده باران» از آن مراد گرفته (ص ۳۸۷) و معلوم نیست که در این صورت قید «اما» چه محلی از اعراب دارد — در شعر سنتی مکرر آمده است:

تران در ابر می جسم چو مهتاب
کنونت یافتم چون ابر بی آب
(«خسرو شیرین» نظامی)

مانند ابری تو : هم مظلوم و بی باران
تاریک مکنای ابر، یک قطره بیار آخر
(«غزلیات شمس»)

و همین مضمون است که در شعر «سترون» (زمستان) اخوان آمده است:

فضا را تیره می دارد
ولی هرگز نمی بارد

مقصود مؤلف از «سخنوری» مهارت و قدرت شاعری و وزیدگی در فن شعر است. در این مثال مؤلف نه تنها اهمیت فن (تکنیک) رادر شعر امروز نادیده می گیرد بلکه ادعای می کند که شعر کهن به خلاف شعرنو از چپ برداشت نوشته می شده است. مراد این است که شاعر کهنسرا قافیه ها را دریف می کند و به مقتضای آن سخن را به رشتۀ نظم می کشد. اگر هم با مسامحه پذیریم که چنین شیوه ای را کهنسرا ایان به کار می برد، باید بیدرنگ گوشزد سازیم که با اندک تفاوت (قید وزن)، در اساس، کیفیت تکون هر شعری بر همین سان است. در حقیقت چنانکه آلن (Alain)، فیلسوف و استاد معاصر فرانسوی، نوشته است، شاعر «در حالی که به پیروی از بحر، سازواری (هماهنگی) و قافیه به دنبال واژه ها می رود، اندیشه خویش را کشف می کند... آنچه خاصه شاعر است و پیش از هر چیز وی را از ناظم ممتاز می سازد این است که بدجای سیر از فکر به بیان، درست به خلاف، از بیان به سوی فکر سیر می کند. به جای آنکه به سراغ دلایل، تسبیهات و تصویرها برود تا اندیشه های خود را روشن سازد و آنها را از حالت انتراعی بدو تولد فروکشد، بیشتر در بند آن است که از درون، همچنان که از نی، اصواتی برآورد، و در مصوعها، بندها، و مایه های صوتی، نقش کلاماتی را از پیش جا می دهد که هنوز نمی شناسد، کلاماتی که در انتظار آنهاست و پس از نیاز و کر شمه هایی به معجز عرضه می شوند تاصورت و معنی راسازوار (هماهنگ، همساز) کند. باید دریافت که در اینجا طبیعت است که پیشو است و سازواری مصوعها پیش از معنای آنها وجود دارد.»

به قول پیر روردی (P. Reverdy)، شاعر معاصر فرانسوی، «برای شاعر واژه است که بر فکر مقدم و راهبر آن است. ولی صوت بر واژه هم مقدم است و آن را فرا می خواند، و فرون بر اینها، سرچشمه، وزن است، هر اندازه هم که زیاد پیدا نباشد.»

قطعه شعر «گورستان دریایی» به گواهی خود والری (Valéry) «ابتدا انگاره وزنی میان تهی یا انباشته از هجایابی مهم میش نبوده است.»

شکل را از محتوا جدا می سازد و حال آنکه این دو با هم پیوند «آلی» دارند.

از جهتی دیگر فی المثل در این بیت سنتی:

گفتن بر خورشید که من چشمۀ نورم

دانند بزرگان که سزاوار سها نیست

می توان «دانند بزرگان که» را با حفظ اصل معنی حذف کرد و مصوعها را کوتاه و بلند ساخت، ولی آیا می توان

گفت که جملۀ معتبره «دانند بزرگان» زائد است و آیا همین کلمات زائد نیست که به شعر شعریت و لطف می بخشد؟

یا در این بیت از اخوان:

دل را و شوق را و توان را

غم خورد و غمگسار نیامد

آیا تکرار «را» نیست که نه تنها سخن را به نفعه در می آورد بلکه ذهن را برای پذیره شدن مصوع دوم مهیا تر می سازد؟

آیا با همین «کلمات زائد» نیست که سخن به سرو د مبدل شده است؟ و مگر نهاین است که در شعر همه تر فندها و کشش و کوششها برای آن است که گفتار برای سرو دن آماده شود.

حتمی «کلودل» (Claudel) که اکتفا به شماره هجاجها را بس ابتدایی می داند این حقیقت را می پذیرد که شعر موزون و متساوی در ذهن خواننده حالت آسانی و به روزی، حالی خوش و آرام می آفریند.

در گفتوگو از قراردادها روش می شود که مقصود نمود گارها، رمزها و مضمونهای سنتی است. در این، سخنی نیست که از این مضمونهای سنتی زیاده بیگاری گرفته شده است. اما این دعوی که آنها «مانع اندیشه آزادانه و نیروی تخیل واقعی (کذا!) شاعرانه می شدند» با واقعیات مسلم انکار می شود. بهترین گواه نادرستی این دعوی اشعار حافظ است. حافظ همین مضمونهای سنتی را به خدمت درآورده، اما شعرش همواره تازه و اندیشه اش همچنان آزاد مانده و نیروی تخييلش پيوسنه بالامانع در کار بوده است. هنگامی که حافظ با استخدام مضمونهای سنتی می گويد:

مزرع سین سبز فلک دیدم و داس مه نو

يادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

آیا آنچه از «مزرع سبز فلک» و «داس مه نو» به ذهنش آمده نشانه تخیل آزاد و تداعی منطقی نیست؛ و از گان اصلی حافظ همان گل است و شمع و بلبل و سرسو و شمشاد و زلف و شب و قصه و مغ و چنگ... و با همین واژگان اصلی است که دنیای حافظ سروده شده است. به هیچ وجه چنین نیست که حاصل تر کیب این مضمونهای سنتی — آنچنان که مؤلف ادعا می کند از پیش معلوم بوده باشد، همچنان که هندسه از نقطه و خط و سطح و حجم بر را گسته ولی این همه نقش عجب از گردش پر گار پدید می آید. به گفته خود حافظ:

یك قصه پيش نیست غم شعف وین عجب

گز هر زبان که می شنوم نامکر است وانگهی نه مضمون و رمز وسطورة تازه آوردن و پرگی شعر نیمایی است و نه هر مضمون که در شعر نیمایی می آید تازه است.

کلودل می‌نویسد: «شاعر با نوعی تحریک ایقاعی، تکرار، نوسان لفظی، تلاوت مووزون، اندکی بهشیوه عامه غوغایی شرق، شوق کار پیدا می‌کند. اورا می‌بینیم که دستها را بهم می‌مالد و بالا و پایین می‌رود، وزن را ضرب می‌گیرد، چیزی زمزمه می‌کند و اندک اندک با این تپش منظم، میان دو قطب خیال و آرزو، موج سخنان و معانی برمی‌خیزد.»

راز گوییهای مایا کوفسکی (Maiya Kofskiy) نیز با نظری همین تعبیرات بیان شده است: «با دستهای آویزان قدم می‌زنم، با زمزمهای آرام که هنوز توان گفت خالی از گفتار است، گاهی گامها را کوتاهتر می‌کنم تا این زمزمه را بهم تنزه و گاهی هموزن با گامهای خود زمزمه را تندتر می‌کنم. وزن بدینسان رندیده می‌شود و شکل می‌گیرد، چیزی که بنیاد هر اثر شعری است. و در سراسر آن همه‌های بهراه می‌اندازد. اندک اندک شاعر از این همه‌های واژه‌هایی بروز می‌کشد... بیشتر اوقات واژه عمدۀ است که معنای مصرع را مشخص می‌کند یا واژه‌ای که باید قافیه شود. دیگر واژه‌ها در رابطه با واژه عمدۀ فرا می‌رسند و خود را جا می‌کنند. چون اصل کار آماده می‌شود، ناگهان به‌آدمی این احساس دست می‌دهد که وزن شکسته شده است. هجایی کوتاهی، صوتی کم است. شاعر از نو دست به کار و اساسی واژه‌ها می‌شود و سرانجام کار، آدمی را به حالت هذیانی مفرط درمی‌آورد. گویی صدبار روی دندان آدمی روشی را آزموده‌اند که نمی‌خواهد جا بیغفت؛ و عاقبت پس از صدبار آزمایش به‌دندان می‌خورد و کار روبراه است.»

چهبا همه این فراگرد پرپیچ و خم در چند لحظه می‌گذرد.

مؤلف، چنان از شعر و شاعری سخن می‌گوید که پنداری هنرمند از پیش مولود خوبیش را می‌شناسد، در حالی که نه تنها از پیش نمی‌شناسد، پس از ولادت نیز انگیزه حیرت‌خود اوست. انگار دیگری آن را ساخته و اگر قرار باشد باز آن را بسازد خود را ناتوان می‌یابد.

این را هم بگوییم که بهخلاف مشهور، شاعر نیست که در تئکنای قافیه گیر می‌کند بل قافیه است که از دست شاعر به تنگ می‌آید. قید قافیه را خود شاعر به جان پذیرفته است. بیهوده نیست که عبدالواسع جبلی می‌گوید: از دست من آمد بهفغان باب تعقل. قصیده‌های بلند و تجدید مطلع‌های خاقانی واستخدام قوافی تازه و غیر سنتی به وسیله شاعرانی چون بهار این دعوی را تأیید می‌کنند.

نکته‌ای دیگر اینکه شعر بت شعر در این نیست که معانی را بانظم منطقی بیان کند هرچند این کار را بکند. ما با غزل مولانا یا غزل حافظ عرفان نمی‌آموزیم بلکه بهخلاف، با آگاهی از معانی عرفانی، از غزل مولانا و حافظ لذت می‌بریم. این لذت، لذت هنری ناشی از گیفیت بیان معنی با ارائه تصاویر است. بهمین سان منظومة «اندر طبیعت» لوگرسیوس سماع طبیعی و حکمت اخلاقی ایقور را نه گزارش بلکه تصویر می‌کند. شعرخوان آشنا به زبان لاتینی، هرچند از پیش با مفاهیم ایقوری آشنا باشد، باز در اشعار لوگرسیوس لذت تازه‌ای سراغ می‌گیرد.

وجه افتراق مهم دیگر، که مؤلف بر سر آن بیشتر می-

ایستد، «ابهام» است. وی ابهام حقیقی را ویژه شعر نو می‌داند و معتقد است که آنچه در شعر کهن ابهام می‌نماید در حقیقت «تعقید» و «اشکال» ناشی از عوامل گوناگون لفت، ساختمان دستوری، علوم عصر، صنایع بدیعی، اغراق و مبالغه، ریزه کاریهای شیوه‌هندی، تشبیه و استعاره است و حال آنکه یگانه ابهام ذاتی شعر از «عامل فضا» ناشی می‌شود. و در عین حال این ابهام اخیر را که خمیر مایه و ذاتی شعر می‌داند در شاعران واقعی کهن همچون مولوی و حافظ نیز می‌یابد که «بانبروی تخیل و قدرت شکافندگی ذهن خود می‌خواهد آن فضاهای را بشناسند و در آنها نفوذ کنند و از آنها جهانی روش و بی‌اتتها بسازند» (ص ۱۴).

اما ابهام در شعر امروز را وابسته به عواملی چند می‌داند:

- ۱- ذاتی بودن ابهام که در شعر مولوی و حافظ و کهنسایان نظری آنان نیز هست و بنابراین نمی‌تواند وجه افتراق باشد.
- ۲- اینکه شاعر خصوصیات انسانی خود را به اشیاء می‌بخشد و بدینسان اسرار وجود و ذهنیات پیچیده او به اشیاء تحمل می‌شود. آیا این عامل را مثلاً در «ناییه» مولوی نمی‌یابیم که در آن مولوی عیناً اسرار وجود خود را بر «نی» بار کرده است؟^۳ نگهداشت حد شعر و پرهیز از تزدیک شدن بهشیوه‌های استدلالی که چیز تازه‌ای نیست و هر اثر شعری موفق با تصویر سروکار دارد و اگر هم به استدلالی متول شود با استفاده از قیاس خطابی است. ۴- عامل ایجاد رابطه شعری که البته یگانه راه آن همان نیست که مؤلف پنداشته و هزاران راه دارد. ۵- عامل ایجاز و «فسرده‌گی» که مراد همان «تکائف» (Densité) است و مؤلف خود بسیاری از ایيات حافظ و گاه دیگران را در شعر سنتی، از این تکائف بهره‌مند دانسته است. برای ایجاز واقعی نیز دو عامل شمرده است: طرز کنار هم نشستن کلمات، گریختن از منطق نحوی.

و جه افتراق مهم دیگر پرپیچ و خم در چند لحظه

مقصود وحدت و انسجام ساختمانی تمام قطعه شعر در شعر نیمایی است که مؤلف این خصیصه را در هیچیک از اشعار کهن سراغ نمی‌گیرد، لیکن در مورد حافظ هریک از ایيات را جدا جدا مصدق این وحدت ساختمانی می‌داند.

اما حرف در این است که این یکپارچگی در موارد بسیار دیگری هم دیده می‌شود، از جمله در رباعیات خیام. رباعیات خیام دارای آنچنان وحدت ساختمانی هستند که به قرینه همین وحدت باز شناخته می‌شوند. در رباعیات سه‌نصرع اول گویی تمهدی است برای اینکه نتیجه در مرصع چهارم چون ضربهای فرود آید، چنانکه در رباعی نیز:

جامع است که عقل آفرین می‌زندش
صد بوسه ز مهر بر جیبن می‌زندش
وین کوزه گر دهر چنین جام لطیف
می‌سازد و باز بزرگی می‌زندش!

اندیشه اصلی (بی‌غایی آفرینش) پس از زمینه‌چینیهای استادانه، در آخرین مرصع با اصلاحات تمام آمده است. بگذریم از وحدت حال در تصاویر ناصرخسرو و غزلیات شمس و غزلهای سعدی، و بگذریم از اینکه نه تنها در

واما ملاکهایی که مؤلف برای انتخاب اشعار اختیار کرده است عبارتند از: ۱- جوهرشعر ۲- ساختمان شعر ۳- تأثیر مستقیم برشعر معاصر ۴- کمیت از لحاظ تعداد شعر- های موفق.

آنچه

بیش از هر چیز جلب نظر می‌کند اینکه، به دعوی مؤلف، اشعار برپایه اصول شعر نیمایی انتخاب شده است. این کار - اگر هم واقعاً صورت گرفته باشد - حق انتخاب کننده است. اما اگر معنی آن این باشد که شعر نو و شعر نیمایی یکی است، پذیرفتنی نیست، زیرا چنین قیدی شعر نو را در تنگنا می‌افکند و آن را از پرووال گشایی باز می‌دارد. ما در پایان مقال برس این اندیشه بازخواهیم گشت.

باری، جوهرشعر هرچند مراد از آن مبهم مانده است و گناه از مؤلف نیست چون جوهرشعر علی‌الاصل وصفناپذیر است از سه ملاک دیگر مهمتر دانسته شده و «تحوّه ارائه تصاویر» تعیین کننده میزان شعریت شمرده شده است.

در توضیح ساختمان شعر مفاد حرفاها اساسی مؤلف همان است که برآهنی در مبحث «شکل ذهنی در شعر» («طلا در مس»، صفحات ۶۳-۳۵) و بهویژه اخوان در مقاله‌ای که در باب «هماهنگی و ترکیب» در مجله «هیرمند» منتشر ساخته، بیان شده است. بیانی که برآهنی آورده چنین است: «تشکل ذهنی آن تصویر یزدگ و غیرقابل لمس ذهنی است که چندین تصویر کوچک دیگر در دایره پرآبام وابهام آن جان می‌یابند، طوری که نتوان کلمه‌ای یا تصویری را از شعر بیرون کشید و دور اندافت».

درباره تأثیر مستقیم برشعر معاصر - خواه مثبت خواه منفی - مقصود مؤلف تأثیری است ناشی از قرار گرفتن شاعر در دوره یا دوره‌هایی از حیات شاعری خوش در موقعیتی خاص.

در مورد کمیت از لحاظ تعداد شعر موفق، مؤلف دو شعر موفق را برای رسیدن به حد نصاب کافی می‌داند. به طوری که در همان نظر اول پیداست از آن دو ملاک اخیر یکی سیار مبهم و کلی است و دیگری کاملاً دلخواهی. از اینها که بگذریم مؤلف در هیچ‌جا تحریج نمی‌کند که جمع این چهار ملاک شرط لازم و کافی برای انتخاب اشعار است یا فرد فرد یا بعض آنها. همین قدر تلویحاً می‌فهماند که میانگین (معدل) امتیازاتی که هر شعر از چهار ملاک آورده، تعیین کننده انتخاب یا عدم انتخاب آن بوده است.

ولی آخر این میانگین گرفتن به شیوه آماری و ریاضی در مورد شعر اگر خنده‌آور نباشد، دست کم محال است.

مؤلف پنجاه سال شعرنو فارسی را به پنج دهه تقسیم کرده که بیش و کم با جریان تحول شعر نو و نقاط عطف آن مطابقت دارد. لیکن ایراد عمدہ برس همین «بیش و کم» است. زیرا همین «بیش و کم» است که تقسیم مؤلف را در عوض «تاریخی»، «تقویمی» می‌کند. در تاریخ نه تنها یک سال و دوسال، بل بیک ماه و دوماه و حتی گاهی یک روز و در مواردی حتی بهری از روز اهمیت اساسی دارد. جو سیاسی

هر بیت و هر غزل بلکه در سراسر غزلیات حافظ آنچنان تشکل ذهنی می‌توان سراغ گرفت که از مجموع دیوان، سیمای معنوی حافظ را، همچون دستگاهی فلسفی، می‌توان بیرون کشید. همین وحدت و تشکل و قوام است که موجب شده است هر غزل و هر بیت دیوان به مهر حافظ ممهور باشد.

برست است که هر بیت غزل حافظ اثر هنری تمامی است، اما لذت هنری که از مجموع غزل دست می‌دهد چیزی دیگر است. در غزلهای حافظ فوجی از مضامین که باهم ارتباطی پنهانی دارند... وحدت خاصی بدسراسر غزل می‌بخشد - و این بیشتر وحدت عاطفی و ضمنی است تا وحدت منطقی استدلالی. هر کوششی برای تفکیک مضامون عمدہ در ترکیب عاطفی غزلهای حافظ، تقریباً بهطور اجتناب ناپذیری بهمنله کردن یک موجود زنده خواهد انجامید!».

در حقیقت ایات غزل حافظ همچون دانه‌های مروارید هر کدام جدا گاهه گوهری گرانبهایند اما چون به رشته کشیده شوند هر یک از دانه‌ها در کنار دانه‌ای دیگر ارزش و اعتبار تازه‌ای می‌یابد.

از طرف دیگر، شرط یکپارچگی و انسجام - چنانکه مؤلف تصور کرده - این نیست که مطلقاً از اثر، چیزی نتوان برداشت یا برآن چیزی نتوان افزود. در حقیقت مفاهیم یکپارچگی و انسجام و وحدت، مطلق نیستند. از مجموعه «نووس دومیلو» دو بازو برداشته شده، با این همه یکپارچگی و انسجام آنچه بهجا مانده محفوظ است.

«سمفوونی ناتمام» شوپن آهنگی یکپارچه و منسجم است. از آن سو نیز، از «جنگ و صلح» تولستوی صفحات بلکه فصلهایی تمام را که در آنها از فلسفه تاریخ گفتگو می‌رود می‌توان برداشت. از «بیسوایان» ویکتور هوگو فضولی تمام را بردارید، اثر همچنان منجسم می‌ماند.

محظوا و شکل فقط در قطعه شعر ساخته و پرداخته نیست که ناگستنی‌اند، بلکه این دو در طی ساختن و هم از آغاز ساختن، پیوندی آلی دارند. پس انسجام و یکپارچگی را در هر پاره‌ای از پاره‌های اصلی شعر موفق می‌توان سراغ گرفت.

این را هم ناگفته نگذاریم که ابهامهای دیگر به معنایی که مؤلف گرفته در شعر کهن عمومیت ندارد. در حقیقت بسیاری از معانی اگر برای جماعت شعرخوان امروز مبهم است در عصر شاعر از جمله متعارفات و مشهورات بوده است. هر روشنفکر عصر مولوی و سعدی و حافظ به اساطیر قومی و مذهبی و آیات قرآنی و احادیث ومصطلحات علوم عصر آشناشی داشته، حتی بیش از آنچه فی المثل شعرخوان امروزی ممکن است به محله «اشیری» در شعر طاهره صفارزاده آشناشی داشته باشد. و آنگهی از ترندها و شگردهایی همچون زنده کردن واژه‌های مهیجور و برهم زدن ساختمان مؤلف دستوری و بازی با الفاظ و ریزه‌کاریها و تشبیه و استعاره و اسطوره‌سازی و تصویرگری، هدف آن است که در خواننده احساس ورود به جهانی و رای جهان نش پدید آید. می‌توان گفت که این جمله تمهدی است برای درچیدن دستگاهی در خورگذار نیروی کهربابای شعر تا جوهرشعر، باهمه لطف و مستوری، بروز و ظهوری داشته باشد.

«از روی دست شاعران دیگر نوشته می‌شود.» (ص ۵۷) م. سرشک و دیگران را نیز تلویحًا جزو این دسته قلمداد می‌کند، هرچند عقیده دارد که آنان «کاملاً به کیفیت و چگونگی کار خود استشعار (کندا!) دارند.» باید گفت که اینان نه تنها از کیفیت کار خود بلکه از دید شعری و هنری و بینش مؤلف نیز آگاهی تمام دارند و اگر در «مجموعه» اشعارشان نیامده باکی نیست. چون برای رساندن ندای خود به خلق نیازی به «مجموعه» ندارند.

دراین مقام، مؤلف از برقراری (و نه استنتاج و استخراج)

ضوابط نیز پارا فراتر گذاشته برای ساختمان اثر هنری به زبان «ازرا پاند» نسخه می‌نویسد. (صفحات ۵۷ – ۵۸) اما چنانکه هترشناسان تأکید کرده‌اند «برای ساختن اثر هنری هیچ نسخه‌ای وجود ندارد. برای داوری درباره آن نیز نسخه‌ای در کار نیست. شاید حداقل بتوان از ضوابطی بس کلی سخن گفت. تازه این ضابطه‌ها نیز از مفهوم حضوری (پیش از تجربه) زیبایی استنتاج نمی‌شوند، بلکه به طور حصولی (پس از تجربه) از آثاری که خود به حقیقت پیوسته‌اند، استخراج می‌شوند.»

در برایر دستورالعمل مؤلف به «شاعران جوانتر» (ص ۵۷) توصیهٔ حقیر این است: از معیارها و ضوابط آگاه باشید. معیارها را مشق و تجربه کنید. لیکن در هر حال به غریزهٔ خود شعر بگویید: عروضی یا آزاد، مقفی یا بی‌قافیه، بایان مستقیم یا نامستقیم، ومطمئن باشید که اگر در اثر شما جوهر شعری باشد، سرود زندگی باشد، منتقدان و منتقدنامایان چه بخواهند و چه نخواهند جای خود را در زندگی و در تاریخ خواهد گشود.

۱۳۱ اگر احیاناً مؤلف از شعر دوره‌ای (ملترم) خوش

نمی‌آید و این بیزاری را در لفاف ضوابط منعندی می‌بیند، چه باک! بهترین شاعران نوپرداز، ملتزم بوده‌اند و هستند. حتی سارتر که شعر را فارغ از الترام می‌خواند روز گاری پیش معتقد شده بود که جایزهٔ نوبل، پیش از همه باید به «پابلونرودا»، شاعر ملتزم شیلی تعلق بگیرد، و می‌دانیم که دراین مورد، حق به مقدار رسیده است. آماج تمام اشعار ویکتوره‌هوگو در «مجموعهٔ هجایی «کیفرها» (Châtiments) رژیم ناپلئون سوم است. مایاکوفسکی به سفارشی بودن اشعار خود می‌بالد. در الترام آراگون جای گفتگو نیست. ناصرخسرو شاعر متعهد است. شاهنامهٔ فردوسی در حقیقت منظومه‌ای است که شاعر به خود سفارش داده است. غزلیات حافظ با حوادث و جریانهای سیاسی عصر و زمانه او پیوند ناگستینی دارد، به طوری که مطابقت آنها با رویدادهای زمان، پس از شش قرن نیز امکان‌پذیر شده است.

شعر فارسی همواره سلاحی کاری و بربندی بوده است و اگر کسانی بخواهند مردم ایران را از این سلاح بیهوده دارند – کاری که نیما هرگز نخواسته است بشود – باید امیدوار بود که با تأیید و تسلیم رویرو شوند. □

۱) نور و ظلمت در ادبیات فارسی، تألیف میخائل زند، ترجمه اسدیبور پیرانفر.

ممکن است از صبح تا غروب یک روز به کلی تغییر کند. با این‌همه اگر نیت مؤلف این بوده است که ضمن انتخاب اشعار از جریان تحولات سیاسی و اجتماعی غافل نماند، سزاوار ستایش است. اما هرگاه چنین بوده، حاصل چنین کوششی قاعدتاً می‌باشی آن باشد که مهر حوادث اصلی هر دهه بر جین اشعار منتخب آن دهه خورده باشد. لیکن متأسفانه چنین نیست و ما از روی اشعار هر دهه دقیقاً نمی‌توانیم روح زمان را دریابیم و در جو شرایط عصر قرار گیریم.

علم

آن است که علی‌الاصل مؤلف از اشعار «دوره‌ای» رمیدگی دارد. اما شعر را بازندگی پیوند است. شعر ضربان قلب زندگی است و ضربان شعر همین تپش را منعکس می‌سازد. کسی که از زندگی پیوند برپیده یا اصولاً با آن پیوند برقرار نکرده باشد، کسی که گوشش در برایر موسیقی زندگی ناشنوا باشد، نمی‌تواند نهان از زندگی برآمده باشد، سرود شعر سرمی‌دهنده سروی که از همان وحدت ویکپارچگی زندگی، از همان شور و گرمای زندگی برخوردار است و در زندگی اثر می‌گذارد و آن را به پیش می‌راند، برای حرکت زندگی «مارش» می‌نوازد.

اگر مؤلف خدا نخواسته از جمله کسانی می‌بود که استشمام «هوای تازه»‌ی عصر و زمانه آزارشان می‌دهد، معماهی در کار نبود. اما مؤلف به هیچ وجه خود را از این قماش معرفی نمی‌کند. پس مشکل او در چیست؟

به گمان من مشکل اصلی مؤلف دراین است که می‌خواهد معیارهای از پیش ساخته و خود ساخته را برهمه قلمرو شعر امروز تحمیل کند – معیارهایی که چون براساس پدیدارشناسی، ساخته و پرداخته نشده‌اند طبعاً نمی‌توانند همه فرآخنای شعر امروز را که دارای افقهای بس متعددی است در برگیرند. با چنین معیارهایی البته که بسیاری از گنجهای شعری به چنین انتخاب درنمی‌آید.

باید افزود که در همان چارچوب ساخته مؤلف اشعار متعددی که به اعتبار «میانگین» ملاک‌های چهارگانه امتیاز کافی دارند، بهبهانه‌ای در «مجموعهٔ کیفرها» آورده نشده است. این بهانه مثلاً در مورد شعر ضیاء موحد آن است که از جهت ملاک‌های سوم (موقعیت و تأثیرگذاری) و چهارم (کمیت شعرهای موفق) امتیازی نیاورده است. این عندر را مؤلف به دست خود ناموجه می‌سازد، زیرا اشعار محمد زهري و مفتون امینی را انتخاب کرده و حال آنکه خود صریحاً می‌گوید که «اینان در سرنوشت شعر فارسی هیچ گونه تأثیری، اعم از مشیت یا منفی نداشته‌اند» (ص ۴۷) و در مورد انتخاب به اعتبار کمیت شعرهای موفق نیز راه یافتن به دنیای شاعران مجموعه را تنها بادوشعر کافی دانسته است.

در گفتگو از دهه پنجم، مؤلف به تعریض از شاعرانی یاد می‌کند که «زبانی کاملاً مستقل ندارند، ولی به مراتب از لحاظ تسلط بر آرایه‌ها و ظواهر و شگردهای شعری از دسته نخست (دارندگان زبانی نسبتاً مستقل) مقتدرتر و توواناترند» (ص ۵۷). مقصود، شاعرانی است که اشعارشان به قول مؤلف

برای زورمندان وزرمندان — دست کم برای بسیاری از متفکران غربی، تمدن غرب، «مطلق» نبود، بلکه تمدن و فرهنگی بود در میان سایر فرهنگها و تمدنها، و راهی در کار راهها. در میان محققان، کسانی پیدا شدند که غرض آنها از تحقیق در تمدن دیگران، تنها تحکیم مبانی و تأیید تاریخ تمدن غربی نبود، بلکه می‌خواستند آن تمدنها را چنانکه هستند بشناسند، نه آن چنانکه مغرب زمین می‌پسند. اینان می‌خواستند دریابند چگونه ممکن است قوم دیگری با ابتدا بهمانی دیگری جز مبانی غربی، تمدنی داشته باشد. چرا که اینک امکان تصور تمدن‌های موزون و هماهنگ دیگری نیز

در شرق هم خبری هست

غلامعلی حداد عادل

پیدا شده بود.

پس متفکران و محققان بسیاری آغاز به کار کردند و با نیت تازه‌ای به بازشناسی فرهنگها و تمدن‌های دیگر پرداختند. در این کوشش نوپایی تازه برخی از مجتمع علمی و تحقیقی مغرب‌زمین به این نتیجه رسیده‌اند که شناخت یک تمدن شرقی، برای یک محقق مغرب‌زمینی، کاری است که اگر محال نباشد، بسیار دشوار است و این دشواری از آنجاست که این بازشناسی و تحقیق تازه، مستلزم آن است که محقق غربی، نظرگاه متعارف خویش را رها کند و سعی نماید تا در شناخت جوهر تمدن دیگران، از مطالعه فروع و ظواهر فراتر رود و به‌اصل اصولی که در ورای نمودهای پراکنده قرار دارد، دست یابد؛ و این کار مشکلی است. پس بهتر آن دیده‌اند که حدیث فرهنگها و تمدن‌های دیگر را از زبان کسانی هم از اهل آن تمدنها بشنوند و پذیرفته‌اند که صاحبخانه، خانه را از میهمان بهتر می‌شناسند.

مؤلف کتاب «علم و تمدن در اسلام» در مغرب‌زمین جزء کسانی شناخته شده که می‌توانند تمدن اسلامی را — فارغ از تأثیر ارزش‌های مرسوم غربی و در عین حال آگاه از آن ارزشها — بشناسند و بشناسانند و اصولاً تألیف چنین کتابی نیز بهمهین منظور صورت گرفته است. این کتاب جزء سلسله کتابهایی است که بنگاه کتابخانه جدید آمریکایی (New American Library) از پانزده سال پیش بهنشر آنها همت گماشته است. جورجیوی ساتیلانا از انتیتیوی تکنولوژی ماساچوستر (M. I. T.) که بر تمام این سلسله انتشارات نظارت دارد، در دیباچه این کتاب چنین می‌نویسد:

«توصیفی که پس از این از علم اسلامی خواهد آمد، ممکن است در خاور و باخترا مایه شگفتی بعضی از خوانندگان شود، گو اینکه این شگفتی در هر سو

تا سی چهل سال پیش، عقیده عمومی در مغرب زمین این بود که تمدن غرب «تمدن مطلق» است و جز آن هرچه هست یا وحشیگری است یا صورت ناقصی از تمدنی که در غرب به کمال خود رسیده است. تمدن مطلق که ناگزیر جز یک تمدن نمی‌توانست باشد، پیدا شده بود و بنابراین منطقی می‌نمود که همه جوامع گذشته و حال که دلسته و پاسبسته صورتهای دیگری جز صورت تمدن و فرهنگ غربی، «بی‌تمدن» و «بی‌فرهنگ» نامیده شوند.

کاروان علم و تمدن که از آغاز تاریخ سفر درازی را در جستجوی خوبی‌خی در پیش گرفته بود، اینک راهی را که به منزلگاه می‌رسید یافته بود، پس لازم بود عقب‌مانده‌ها شتاب کنند و آنها که بیراهه می‌روند، راه میانبری پیدا کنند و خود را هرچه زودتر به «راه» رسانند.

در چنین زمینه‌یی، تحقیق و تتبیع در احوال گذشته و حال اقوام دیگر چه معنایی می‌توانست داشته باشد؟ محقق غربی می‌خواست مراحل گذشته راهی را که اینک او در آن راه رو به منزلگاه روان بود بازشناسد و غرض وی از شناختن تمدن‌های گذشته اقوام دیگر، غالباً آن بود تا آنها را چنان بدنبال هم مرتب سازد که از توالی همه آنها، تمدن غرب بهنحوی منطقی نتیجه شود. در این تحقیق و تتبیع ملاک و معیار وی در ارزیابی حاصل کوشش‌های دیگران، همان ملاک‌های معتبر غربی بود و بلندی و کوتاهی و رسانی و نارسانی همچیز با «متر» استاندارد پذیرفته شده در مغرب زمین معین می‌شد.

اما این خوبی‌خی دیری نپایید واز این تمدن، آشوبها و عصیانهای عظیمی برخاست که آن اعتماد مطلق را بهشک مبدل ساخت و تجربه‌های تلغی و تلختر، جایی برای خوشبواری باقی نگذاشت. تحولاتی پیش‌آمد که جهت و معنی بسیاری از کوششها و جستجوهای غربیان را تغییر داد. دیگر اگرنه

«تاریخ علم را، در زمان حاضر، غالباً بهصورت انباشته شدن تدریجی راه ورسماها و تلطیف کمی روشهای علمی در مطالعه طبیعت در نظر می‌گیرند. با چنین نظری تنها مفهوم زمان حاضر علم معتبر شمرده می‌شود؛ و بنابراین علوم تمدنهای دیگر در پرتو علم جدید موردن قضاوت قرار می‌گیرد، و ارزیابی آنها، در درجه اول، با توجه به «تکامل» آنها با گذشت زمان صورت می‌پذیرد. ولی، هدف ما در این کتاب آن نیست که علم اسلامی را از دیدگاه علم جدید واژ این مفهوم «تکاملی» تاریخ مورد مطالعه قرار دهیم؛ برخلاف، غرض ما آن است که بعضی از سیمهای علم اسلامی را، بدان صورت که از دیدگاه اسلامی به نظر می‌رسد، نشان دهیم.»

۱۰۱ اما مقصود از این «دیدگاه اسلامی» چیست؟ پاسخ را از خود کتاب بشنویم:

«علوم و فنون در اسلام بر پایهٔ وحدت بناده‌اند، و همین وحدت است که قلب و هستهٔ وحی اسلامی را تشکیل می‌دهد. درست به همان صورت که هر هنر اسلامی، خواه الحمراء بوده باشد یا مسجد اسلامی پاریس، صورت تجسمی خاصی را نشان می‌دهد که در آن شخص می‌تواند وحدت الاهی را متجلی در کثرت بینند، به همان صورت نیز همهٔ علمی که به حق ممکن است اسلامی نامیده شود، وحدت طبیعت را آشکار می‌سازد. ممکن است چنین گفته شود که هنف همه علوم اسلامی – و اگر به صورت کلیتر سخن بگوییم، هدف سراسر علم جهانشناسی باستانی و قرون وسطایی – نشان دادن وحدت و پیوستگی همهٔ موجودات است، بدانسان که آدمی، با مشاهدهٔ وحدت جهان، به وحدت اصل الاهی و غیبی می‌رسد، که وحدت طبیعت، تصویری از آن است.»

وبدینترتیب، همچنانکه از ابتدا و به صراحت معلوم می‌گردد، این کتاب، حجمی از اطلاعات و ارقام گوناگون نیست که بی‌هیچ پیوستگی در کنار هم انباشته شده باشند، بلکه همچون درختی است با شاخهایی پربار که همان فعلهای مفصل آن باشد. سعی مؤلف همه در این است تا نشان دهد که این شاخهای یعنی رشته‌های گوناگون علم و مظاهر مختلف تمدن اسلامی، همه بریک ساقه رسته و از یک ریشه تغذیه می‌کنند. و هشدار می‌دهد که برای فهم تمدن اسلامی بدانگونه که بوده و هست، اولاً باید نتایج حاصل ازین تمدن را با معیارهایی جز آنچه در خود آن معتبر شمرده می‌شود ارزیابی کرد و ثانیاً باید تمامی چشم‌انداز وسیع آن را در نظر گرفت تا درک منزلت هر یکش و نسبت آن باسایر قسمتهای امکان‌پذیر باشد. راه بردن از کثرت به وحدت، همواره مستلزم شناخت سلسله مراتبی است که هر مرتبه را در جای بهنجار خویش می‌نشاند و مراتب نازلت را مرحله به مرحله در مرتبه بالاتری محافظت می‌سازد. به نظر مؤلف، این سلسله مراتب در تمدن اسلامی، بهیک معنی همان مراحل شریعت و طریقت و حقیقت است، آنچنانکه گویی «شریعت محیط دایره‌ای است که طریقت شعاع آن است و حقیقت مرکز آن.»

بهدلیلی دیگر باشد. دربارهٔ شایستگی نویسنده یا آشنایی او با طرز تفکر غربی ما هیچ تردیدی نمی‌تواند وجود داشته باشد. سید حسین نصر، که تولد و پرورش و تعلیم و تربیت نخستین او در ایران بوده است، در اروپا نیز درس خوانده و از انتیتوی تکنولوژی ماساچوست در رشته فیزیک لیسانسی شده است. در همین انتیتو بود که در ضمن حضور در درس‌های من علاقه‌شیدی به تاریخ علم پیدا کرد. وی پس از آن برای گرفتن لیسانس در رشته‌های زمینشناسی و زمینفیزیک به داشگاه هاروارد رفت، ولی کمی بعد بر آن شد که حرفة خود را تاریخ علم قرارداده و پسال ۱۹۵۸ در همین رشته درجه دکتری گرفت. از آن زمان تاکنون همین رشته را در داشگاه تهران تدریس می‌کند. در کتاب وی اعتقاد جازم و مستقیم و سازش‌ناپذیر (uncompromising) مسلمانی از عصر جدید را می‌یابیم که عمیقاً به‌احیای قریب الوقوع تمدن خویش ایمان‌دارد، و این اعتقاد وی بازمینه تربیت باختبری که دارد اهمیت خاص پیدامی کند. نوشته او از جند راه و روش، کار تازه‌ای است. فرهنگ اسلامی غالباً بهصورت حلقة اتصالی ضروری میان دوران باستانی و قرون وسطی معرفی شده، ولی رسالت تاریخی آن در آنجا که با متون و راه و روش‌های یونانی سروکار داشته آشکار شده است. این خود راهی برای تغییر صورت دادن یک تمدن بزرگ به صورت فرعی از تاریخ مغرب‌میان است. شایستگی دکتر نصر در این است که توائسته است به‌شكلی متقادع کننده ثابت کند که فکر و فرهنگ اسلامی، افق وسیعتری را فرا می‌گیرد، و اینکه پروردن میراث یونانی، تنها مرحله‌ای در رشد و تکامل فکری به‌شار می‌رود، که استقلال ذاتی دارد.»

این کتاب، پس از مقدمهٔ کوتاهی که مؤلف بر ترجمه فارسی آن آورده و دیباچهٔ نسبتاً مفصل و قابل بحثی که ساقیلانا بر آن نوشته است، شامل یک مقدمه و سیزده فصل است. فهم درست این کتاب، بدون خواندن و دریافتمن مقدمه آن دشوار است، از آن جهت که در این مقدمه، مؤلف می‌خواهد نظرگاه خویش را در نگاهی که به «علم و تمدن در اسلام» داشته است بازگو کند و خواننده را هم از آغاز باخبر سازد که این کتاب با تقریباً همه کتابهای دیگری که تاکنون در این زمینه و کمایش به همین نام تألیف یافته است، فرقی اساسی دارد.

۱۰۲ ساله‌است که در تاریخ علم و تمدن اسلام، عجولانه دنبال نمونه‌هایی هستیم تا باستان آنها بتوانیم ثابت کنیم که در تمدن دینی گذشته‌ما نیز حتماً و به معنای امروزی و غربی کلمه، «علم و عالم» وجود داشته است و تمدن اسلامی نیز علم را در مسیری تکاملی که به داشت جدید متنه شده است، مقداری به‌پیش برد. و می‌خواهیم بدین ترتیب تهمت ناسازگاری با علم امروزی را از دامان اسلام پاک کنیم و خود را در پیشگاه تمدن حیرت‌انگیز معاصر از سرافکنگی نجات بخشیم. اما کتاب «علم و تمدن در اسلام»، در سرآغاز مقدمهٔ خود چنین عباراتی دارد:

نگرفته است، نباید گفت که مؤلف چنین مشکلی را از نظر دور داشته و چنین پرسشی را از یاد برده است. شاید مهمترین حقیقتی که از این کتاب، دستگیر خواسته می‌شود این باشد که معنویت اسلامی صرفاً همان متفاہیک اسطوی می‌نماید. «نصر» همواره تأکید می‌کند که فلسفه، مخصوصاً فلسفه استدلالی و فلسفه مشایی، عالم‌ترین جلوه تفکر اسلامی نیست. پای چوبین و بی‌تمکین فلسفه استدلالی تنها وسیله راه پیمایی و سیر و سلوک حکیمان مسلمان نبوده و نیست. عرفان اسلامی که هیچگاه به نفع فلسفه استدلالی محسن طرد نشده، برای درک حقیقت و کسب معنویت هرگز محتاج مقدمات طبیعی خاصی نیست. عارف از آنجا که در دل هر ذرۀ طبیعت، آفتابی می‌بیند، طبیعت را روشن می‌بیند، حقیقتی که او در می‌باید تیجه مقدمات قیاسی واستدلالی یک فیزیک خاص نیست تا با افتادن آن فیزیک، متفاہیک مورد اعتقاد او نیز بی‌اعتبار گردد. توجهی که مؤلف به‌گزالت دارد – که گرچه «کاملاً فلسفه استدلالی را برینداخت» اما «آن را در فرمان عرفان قرار داد» – و نیز اهمیتی که به‌سهروردی و ملاصدرا می‌دهد، همه ازین جهت است که اینان نمایندگان نوع تفکری آمیخته با عرفان و اشراف هستند که توانسته در برابر فلسفه استدلالی محسن برخیزد، رشد کند و باقی بماند. حتی ابن‌سینا نیز «در آخرین تالیفات خود، و مخصوصاً در داستانهای تمثیلی و در رساله‌ی قیاسی، عالم فیلسوفان قیاسی را به‌صورت جهانی از رمزها تغییر شکل داده است که در آن عارف به جانب سعادت ابدی خود سفر می‌کند».

کتاب

«علم و تمدن در اسلام» به‌تعصب ناروای قومی و ملی آلوده نیست، یعنی از آسیب آن بیماری که ساله است حتی در حیطۀ مقالات و مقولات اسلامی نیز عارض بسیاری از نویسنده‌گان هاست، درامان مانده است. نامها و سرزمینها را فارغ از احساسات قوه‌ی امروزی، برادروار در کنار هم می‌بینیم و می‌خوانیم: «یکی از معاصران کاشانی» (غیاث الدین جمشید)، «ابوالحسن بستی»، که در کرانه‌ی دیگر جهان اسلام، یعنی در مرکش زندگی می‌کرد، نیز در راههای تازه‌ای در زمینه‌ی علوم عدّ گام بر می‌داشت و ریاضیدان دیگر مصری، بدرالدین ماردینی، رساله‌های معتبری در ریاضیات و نجوم تألیف می‌کرد.

جملاتی که مؤلف در پایان مقدمه‌کتاب آورده است، بیش از هر بیان دیگری روشنگر نظرگاه اوست، آنچاکه می‌گوید: «ما چنان احساس می‌کنیم که باید این اشتباه عمومی مغرب‌زمینی را از میان برداریم که تصویری کنند مسلمانان تنها مجاهدان و بازارگانانی بوده‌اند که تمایل شدید ایشان به «موشکافیهای» جبر و منطق تا حدی آنان را شایسته آن کرده بوده است که ناقل علم یونانی به‌مغرب‌زمین شوند...

از قرن هفدهم به بعد، مغرب‌زمین همه نیروهای فکری و عقلی خوش را به تحقیق کمی درباره سیما‌های مختلف اشیاء معطوف داشته، واز این راه بدیک علم طبیعی دست یافته است که ثمرات آشکار آن در قلمرو فیزیکی و مادی در میان تمام ملت‌ها، که اغلب

اسلام در آغاز ظهور خود به تمدنها و معارف گوناگونی دسترسی داشت و در برخورد با این تمدنها، جهان اسلام توانست از هریک از آنها «برووق سازمان درونی خود و اساسی که وحی قرآنی برای آن نهاده بود» عناصری را برگزیند و از آن خود سازد «چه اغلب علوم جهان‌شناختی قدیمی – یونانی، کلدانی، ایرانی، هندی و چینی – در بدآن بودند که وحدت طبیعت را بیان کنند و به همین جهت با روح اسلام سازگاری داشتند».

در طول تاریخ اسلام، چهره‌آشنایی که وحدت علوم و معارف گوناگون را در خویش منعکس کرده و آنها را همچون دانه‌های تسبیح به‌رشته‌ای واحد درآورده است، «مرد حکیم» است. «در این چهره‌ی حکیم می‌توان وحدت علوم را به عنوان شاخه‌های گوناگون درخت حکمتی که در وجود اوست، مشاهله کرد».

فصل اول کتاب با عنوان «چهره‌های جهانی علوم اسلامی» از ۱۹ «حکیم» – هم بین معنی که گفتیم – سخن می‌گوید. فصل دوم درباره «شالوده دستگاه تعليمی و سازمانهای تربیتی» تمدن اسلامی است، نخست سخن از طبقه بندي علوم است و سپس طرحی است از سازمانهای تعليمی از مکتب‌خانه‌ها تا مؤسسات تعليمات عالی و رصدخانه‌ها و مرآکر تصوف. یازده فصل دیگر، هر کدام به‌یخشی از معارف اسلامی به شرح زیر اختصاص یافته است: «جهان‌شناسی، هیئت (cosmography)، جغرافیا و تاریخ طبیعی»، «فیزیک»، «ریاضیات»، «علوم‌نحو»، «پژوهشی»، «علوم انسانی»، «سنت کیمیایی»، «کیمیای اسلامی و تأثیر آن در مغرب‌زمین»، «فلسفه»، «تعارض فلسفه و کلام» و بالآخره «سنت‌عرفانی».

بیش از نیمی ازین کتاب، قطعاتی است برگزیده از کتابهای معتبر اسلامی در همه زمینه‌ها و این بدان منظور است تا کتاب مجموعه‌یی از مقالات خطابی و مدح و تحسین بی‌دلیل نیاشد و خواننده از علم و تمدن اسلامی سخنهای کلی شنود و با مطالعه نوته‌هایی از آنچه حکیمان مسلمان در رشته‌های گوناگون نوشته‌اند، حقاً بداند که این همه گفتوگوها درباره چیست و سخن از چیست.

۵۵ همه این فصلها، سعی شده تا خواننده مرتبه ویژه علم و معرفت مورد بحث را در نظام واحد تمدن اسلامی دریابد و مخصوصاً آگاه شود که حکیم مسلمان، چگونه در هریک از علوم و فنون شانه و رمز مراتب بالاتر وجود را می‌جسته و می‌یافته است. این نکته، مخصوصاً در بحث از فلسفه و بالاخص فلسفه مشایی، اهمیت فراوان دارد.

می‌دانیم که فلسفه مشایی که نماینده بارز آن در اسلام، ابن‌سیناست، می‌خواهد باعقل استدلالی و از رهگذر جهان‌شناسی اسطوی، از عالم ماده و طبیعت تعالی جویید و به قلمرو الهیات و «مابعدالطبیعه» پای‌نهد. ظاهرآ به‌نظر می‌رسد که اینک که جهان‌شناسی اسطو، اعتبار خود را از دست داده و افالک و عقول عشره وابسته بدانها جایی در تفکر علمی ندارد، لاجرم بادرهم شکستن این نزدیان، وصول به عالم بالا دیگر ممکن نخواهد بود. گرچه این مسئله بینین صورت و بینین صراحت در این کتاب مطرح نشده و مورد بحث قرار

ایشان «علم» را با فنون صناعت و موارد استعمال علم یکی می‌پندارد، احترام و ارزش فراوانی ایجاد کرده است. علم اسلامی، برخلاف، جویاً معرفتی است که به کمال روحانی می‌انجامد و مایه نجات هر کس می‌شود که شایستگی تحصیل و مطالعه آن را داشته باشد؛ بنابراین میوه علم اسلامی درونی و مخفی، و تشخیص ارزشهای آن بسیار دشوار است. هر کس بخواهد علم اسلامی را فهم کند، ناچار باید خود را در چشم انداز آن قرار دهد و به علم طبیعت دیگری که غایت دیگری دارد معتبر شود واز وسایل تحقیقی جز آنچه در علم جدید به کار می‌رود استفاده کند. اگر علم غربی را با تاییج مادی آن یکی دانستن دور از انصاف است، داوری درباره علم قرون وسطی بی‌نهایت از روی «سودمندی» خارجی آن، بی‌انصافی بیشتری است. هر اندازه مورد استعمال آن در کارهای گاهشماری و آبیاری و معماری مهم بوده، همیشه هدف نهایی آن ارتباط دادن جهان جسمانی با اصل روحانی آن از طریق شناسایی رموزی بوده است که مراتب مختلف حقیقت و واقعیت را باهم متعدد می‌سازد. این علم تنها باید از طریق هدفهای خاص و چشم اندازهای آن فهم و درباره آن داوری شود».

شاید خواننده فارسی زبان، که اگر سنت اجازه دهد پنجاه سال است نام آقای آرام را به عنوان مترجم در کتاب نام مؤلفان فرنگی و ایلایان عرب دیده است، از این که یکی دوبار است کتابی را به قلم سیدحسین نصر وبه ترجمه احمد آرام می‌بیند، تعجب کند، اما پس از مطالعه تصدیق خواهد کرد و انصاف خواهد داد که چنان کتابی را به حق چنین مترجمی لازم بوده است. قطع نظر از سهوهای محدود، ترجمه این کتاب از

چند نظر واحد اهمیت بسیار است. مهمترین امتیاز آن، دقت و صحت و وفاداری معقول آن به متن اصلی است، نشر فارسی آن دلپسند و متنی است، نامها و اصطلاحات عربی و اسلامی به صورت اصلی و کامل و صحیح آورده شده است و در موارد بسیار، مترجم در ترجمة قطعات برگزیده از متنون اسلامی به‌اصل آن متنون مراجعه کرده و قسمت موردنظر را کاملتر و جامعتر از متن اصلی کتاب ترجمه کرده است. ترجمة فارسی در بعضی موارد، حاوی اصل متنی است که مؤلف، خود آنها را هنگام تألیف از فارسی به‌انگلیسی ترجمه کرده بوده است بنابراین برای خواننده فارسی‌زبان، ترجمه از این لحاظ طبعاً بر اصل ترجیح دارد.

شناخت صحیح تمدن اسلامی، برای خواننده مسلمان مشرق‌زمینی، البته لازم است، اما کافی نیست. در قرن ما، مشکل بزرگ همه مردمی که احساس می‌کنند تمدن اصیل و عزیزانشان در نورتند و خیره کننده تمدن غربی رنگ می‌باشد و محو می‌شود، این است که چه باید کرد تا چنین نشود. خواننده فارسی زبان، با چنین احساسی، لاجرم برای بعضی از مسائل خاص خود و مخصوصاً مسائل ناشی از برخورد تمدن اسلامی با تمدن غربی، در این کتاب پاسخ صریحی نمی‌یابد، چرا که کتاب از ابتدا و در اصل برای جامعه غربی نوشته شده است. لیکن باید پذیرفت که اگر ماهیت تمدنی، بدانگونه که می‌بایست، شناخته نشود، هر کوششی برای حل مسائل ناشی از برخورد آن تمدن با تمدن‌های دیگر، جز آنکه راه را دورتر و رهرو را خسته‌ترسازد، نتیجه‌ای نخواهد داشت.

اهمیت این کتاب در این است که نشانه کوششی است برای شناخت ماهیت تمدن اسلامی، بدانگونه که می‌بایست.

□

موسیقی را وسیله‌ای در راه تلطیف احساسات خواننده، ونه تحریک ابرای فعالیت و خودسازی، قرار دهد. نباید فراموش کرد که انتشار این کتاب در زبان اصلی در کشوری صورت گرفته است که هزاران کتاب دیگر، با هدفهای مختلف و نقطعه نظرها وسطوح متفاوت، در کتاب آن در دسترس خوانندگان است، حال آنکه در ایران طی سی سال اخیر، تعداد کتابهای

مردان موسیقی

نوشته والاس برائلوی و هربرت واینستاک

ترجمه دکتر مهدی فروغ

شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۱

صفحه ۹۱۶

موسیقی، زبان از یاد نرفته

پرویز منصوری

مربوط به تاریخ موسیقی یا شرح حال موسیقیدانان غرب یا کتابهایی که گوشاهای از هنر موسیقی را عرضه کند از تعداد انگشتان یک دست تجاوز نکرده‌اند، واژه‌های شرح حالشان، توصیف کند و در واقع هدفش بیشتر این است که بزرگی این مردان

این کتاب با تمام حجم خود (۹۱۶ صفحه) ادعایی بیش از آن ندارد که بیست و دو «مرد بزرگ موسیقی» را، تا آخرین حد غور در ریزه کارهای شرح حالشان، توصیف کند و در واقع هدفش بیشتر این است که بزرگی این مردان

به هر حال مسئولیت نویسنده‌گان و مترجمان کتابهای مربوط به موسیقی را، اعم از تاریخ یا شرح حال یا مطالب فنی، چندین برابر می‌کند. باری کتاب «مردان موسیقی» نه تاریخ موسیقی کم و بیش کامل است و نه آنچنان وسیله‌ای است که راورسم کار را در اختیار افراد محدودی که می‌خواهند یکی از «مردان بزرگ موسیقی» شوند، بگذارد.

در اُن این نکته که «مردان موسیقی» تاریخ موسیقی، و حتی قسمتی از تاریخ موسیقی، نیست بسیار آسان است، زیرا که مهمترین و آموزنده‌ترین قسمت تاریخ مربوط به زمانها و مقوله‌هایی است که این کتاب درباره آنها ساخت است: موسیقی در بونان باستان و تأثیر موسیقی فواحی جنوبی اروپا در تعلیمات وجهانبینی سیحیت وبالآخره ظلم و منع کلیسا در باره موسیقی مردم از یکسو و حمایت وسیع آن از هنر مهار شده موسیقی درجهت تمایلات و تعلیمات خود از سوی دیگر، مباحثی است که این کتاب با آنها نمی‌پردازد.

نویسنده‌گان کتاب، والاس برکوی و هربرت واينستاک، در مقدمه خاطرنشان می‌سازند که طی یازده سال پس از چاپ اول، هشت بار چاپ کتاب تجدید شده است و در چاپ نهم مطالبی «درباره هنر ادبیات... در مردم موسیقی، ... و مطالبی که احتمالاً آنرا به صورت مطبوعی درآورد» به آن افزوده‌اند و در این تجدید نظر به انتقادهایی که طی یازده سال از این کتاب شده و هم به مطالب تازه‌ای که به ذهن خودشان رسیده، دقیقاً توجه کرده‌اند، اما در هر حال اعتقاد به درهم ریختن و از نو آفرین طرحی جدید نداشته‌اند: «ما سعی نکردیم که طرح همه کتاب را در هم بریزیم تا باعقار یافته (و همواره تغییرپذیر) ما درباره جزئیات مختلفی که به فکر مان می‌رسد موافق افتدي؛ اصلاح یکصد و چند نکته کوچک که عموماً موجب تغییر مختصری در مطالب کتاب می‌شد، کفایت می‌کرد؛ پاره‌ای از اصطلاحات تازه کشف شده در جاهای مناسب درج شد.» به زبانی دیگر می‌شد مطلب را واضحتر بیان کرد: کتاب موقعيت یافته، هشت بار تجدید چاپ شده و فروش عالی داشته است، بنابراین تغییر طرح کتاب، حتی در موادی که باعقار یافته آنها منطبق نبوده، عاقلانه نمی‌نموده است: «رأی خود را در آنچه گفته بودیم بمندرت تغییر دادیم. فقط موقعی تغییر دادیم که از خواندن آن خودمان شرمگین می‌شیم.»

پیداست که نویسنده‌گان کتاب در مجموع قصد ندارند چیزی بر «شرح حال مفصل و احتمالاً غیردقیق» بیست و اند نابغه آهنگساز بیفزایند؛ آنها اساساً در بیان آن نیستند که مخود را با نکته‌های فنی درگیر کنند و بالاخره تیجه آن است که کتاب آنها را نمی‌توان تاریخ شسته رفته و کم و بیش کامل موسیقی نامید و نه یک بحث تحلیلی در باره آثار بزرگان موسیقی، اگرچه به زبانی کمتر فنی. علاوه بر این، کتاب در باره موسیقیدانها بی مانند ریمسکی گرساکف، موسورگسکی، بالاکیرف، ادوار الگار، رژر بینزه، سزار فرانک، گوستاو ماهرل، آرنولد شوئنرگ، جرج گرشوبین، آرون کوپلندهیچ بحثی نمی‌کند، و معلوم نیست که معیار انتخاب این‌یست و دومصنف بر چه اصولی استوار است.

بر همین سیاق، اگر اینجا و آنها، بیان قضاوی لازم بوده است، نویسنده‌گان درست از آن نظری پیروی می‌کنند که

مردم پسندتر باشد، و بهمین دلیل عموماً در تشریح برخی نکات قابل بحث، بدون استدلال موضعی اختیار کرده‌اند، مثلاً نظری که درباره آخرین «مس» بتهوون (Missa Solennis, Mass in D) ابراز داشته‌اند: «قدرت و زیبایی در آن مکرر به نقطه اوج می‌رسد، ولی متأسفانه در ساختن آن توجهی به محدود دامنه صدای انسانی نشده... قسمت عظیم «فوگ»... هنگام اجرا هرگز آن‌طور که باید جاندار نیست» (ص ۲۸۰). سپس از قول پل بکر (Bekker) می‌گویند که: «عیب با خوانندگان است، زیرا تبل و مسامحة کار و بیکفایت‌اند.» و خود بالاصله به مخالف آن نظر می‌دهند: «با اینکه خوانندگان احتیاج به مدافعانه ندارند ولی در این مورد عقل سليم از ایشان جانبداری می‌کند.» در واقع توسل به «عدم احتیاج خوانندگان به مدافعانه» یا «جانبداری عقل سليم از ایشان»، در آنجا که این یا آن قسمت از اثری غیرقابل اجرا تشخیص داده شود، محتاج تعمق و استدلال بیشتری است، و گفتن و گذشن از چنین نظری جرئت بسیار می‌خواهد. بی‌تردید یکی از بحثهای مشکل تاریخ موسیقی، بررسی «اختلاف نظر» هایی است که گاهگاه میان خلاقان موسیقی و اجراء کنندگان آن (واز همه بیشتر، خوانندگان) در می‌گرفته است. نتیجه کلی این بررسی تاکنون بدون شک این بوده است که عدم توانایی اجرا به خودی خوب‌دلیل عدم امکان اجرا نیست. براین استنتاج باید یکی دونکته طریف دیگر نیز افروزد: در دنیای موسیقی (و هر رشته علمی با هنری دیگر) هر اجرا کننده‌ای در ظرف یکی دو دهه دوره فراگیری خود را به پایان می‌رساند و به زندگی حرفاًی وارد می‌شود؛ حال آنکه مصنفان بزرگ، تا آخرین روز زندگی و برای هر کار هنری، ناگزیر از فراگیری مجدد هستند و ناجار همواره در مرحله مطالعه و طلبگی بدسرمی برند و بیش و کم از تجربه‌های دیگران نیز بهره می‌جویند. این وضع، تقریباً همیشه به حق، آهنگسازان را در مرتبه والاًتری نسبت به اجراء کنندگان (و به خصوص خوانندگان که گاه بسیار از خودراضی و خودنما بوده‌اند) قرار می‌دهد و در هیچ حال «عقل سليم» نباید در مورد ناتوانی اجرای خواننده‌ای از او جانبداری کند.

از این نکات قابل تأمل در کتاب به فراوانی می‌توان

یافت، ولی نکته مهمتر این است که همه مردان بزرگ موسیقی همواره با همان دید مردم پسندانه مورد تحلیل قرار می‌گیرند. در واقع کتاب از همان روشی پیروی می‌کند که خود در جایی بهطنز و انتقاد از آن یاد کرده است:

«مکرر این سؤال پیش آمده که چرا اپرا، که تقریباً از همان آغاز مصنفان بزرگ و معروفی در آن کار کرده‌اند، به‌این کندی و بیقووارگی پیش رفته و تا این حد بیمعنی و کم ارزش بوده است. جواب این سؤال این است که مشتريان و علاقه‌مندان آن، آن را به‌این صورت می‌پسندیدند» (ص ۱۲۲). در همانجا آمده که کریستوف ویلیبالدوفون گلوک (von Gluck) در راه مبارزه با این عنصر مغرب، کمر همت برسته و به پیروزی رسیده است. اما آیا می‌توان از نویسنده‌گان «مردان موسیقی» نیز این مبارزه را انتظار داشت؟

ترجمه کتاب، چنان‌که مترجم در مقدمه خود ذکر می‌کند، قبل از سال ۱۳۳۶ آغاز شده و ظاهرآ تا این اوآخر

بهدرازا کشیده است. مترجم مدعی است که «سعی کرده است مسئولیت فهم مطلب را برای خواننده تا حدود زیادی به عهده بگیرد»، اما تا چهاندازه براین مهم توفيق یافته، موضوعی است کم و بیش قابل تأمل. واقعیت این است که دکتر مهدی فروغ بهمن اصلی کتاب و فادر مانده و در برگرداندن آن به فارسی مسئولیتی احساس می کرده است، اما در آنجا کم مطلب نیازمند مختصری اطلاعات موسیقی بوده است می گوید: «تعابرات و اصطلاحات فنی که در کتاب مردان موسیقی به کار رفته عموماً بزبان ملی مصنفانی است که شرح احوالشان مطرح است و مترجم خود را ناگزیر می دید که برای تلفظ صحیح و تعبیر و تفسیر آنها بزبان فارسی، با صرف کردن وقت زیاد، به فرنگهای روسی و آلمانی وايتالیایی و فرانسوی و لاتین وزبانهای دیگر مراجعه کند». بالای حال از کوشش خود چنان که باید نتیجه نگرفته است: مترجم، حتی در تلفظ اعلام، از اسلوب ثابتی پیروی نمی کند؛ مثلاً نام Mozart را «ولفگانگ امده موزار» نوشته، که ظاهراً شکل فرانسوی این نام است، و در جای دیگر نام Schutz^{۱۱} را «فرانتزیتر شوبرت» ضبط کرده که ظاهراً تلفظ انگلیسی آن است، در حالی که این هردو مصنف اتریشی و آلمانی زبان بوده‌اند؛ مضافاً براینکه Wolfgang را «ولفگانگ» (یعنی بایک «واو» اضافه) و Charlot را «شارلت» (بدون «واو») نوشته و نام «هاینه» (Heine) را «هاین» ضبط کرده است (ص ۴۴۷).

دیگر

اینکه مترجم از فرستی که روش حاشیه‌نویسی در اختیارش می گذارد، بهدرستی استفاده نکرده است. برخی از توضیحات قطعاً غیر لازماند: Charles IX و Venice (ص ۱۹) از این نوع اند، و برخی با مفهومی کاملاً غیر کافی: «مس» (ص ۵) و «موته» (ص ۶)، که آنها را به ترتیب چنین معنی کرده است: «Mass»، سرودهای مذهبی کلیسا و Motet. یک نوع موسیقی مذهبی برای آواز جمعی بدون همراهی ساز و به صورت کنتریوان. اگر بهاین دو توضیح اعتماد و اکتفا کنیم، برای این دو کلمه چیزی درحدود یک مفهوم درخواهیم یافت، و این استنباط نه دقیق است و نهحتی درست. در توضیح کلمه «لیستود» که بزبان آلمانی به معنای «مرگ عاشقانه» یا «مرگ در رام و از عشق» است، در ذیل صفحه فقط به ضبط کلمه آلمانی آن — Liebestod — قناعت شده که البته و افی به مقصود نیست. توضیحی که در ذیل صفحه ۱۳۲ در مورد کلمه «هفت بخشی» آمده نارسا و مشکوک است: Sept، مقصود همان قطعه موسوم به آدله‌لائید (Adelaide) و محتمل‌منسوب به آدله‌لائید مقدس،... بانوی امپراتوریاتیالیا. توضیح آنکه بتلوون قطعه عاشقانه‌ای به نام «آده‌لائید» نوشته است، اما نه «هفت بخشی»، بلکه برای سویرانو (و گاهی تنور) به همراهی پیانو؛ از سوی دیگر Septed (و نه Sept) قطعه‌ای است به فرم «سونات» که برای هفت‌ساز نوشته شود. در برگردان متن نیز گاهگاه لغزشایی روی داده است: مثلاً عبارت «Deutsche Lieder» را که باید مطلاقاً «ترانه‌های آلمانی» (یا «لیدهایی به سبک آلمانی») گفت، مترجم به

«قطعات غنائی» ترجمه کرده است؛ یا جمله «خوانندگان احتیاج به دفاع ندارند» می‌بایست به «خوانندگان مستحق دفاع نیستند» ترجمه شود؛ این لغزش مفهوم جمله را کاملاً دگرگون و نامفهوم کرده است (ص ۲۸۰). ایضاً عبارت «The sound of their mighty Cadences» می‌بایست به «تأثیر کدامهای قوی آنها» ترجمه شود و نه «الحان جانبخش زیر و بم آثارشان» (ص ۲۶). «کدانس» در موسیقی مفهومی دقیق وظریف‌دارد و البته از آنجا که تفہیم آن نیازمند بحث کم و بیش مفصل است، بهتر است در برگرداندن آن نیز — مانند کلمات هارمونی، کنترپوان، سونات و غیره همان کلامه خارجی استعمال شود. گاهی به نظر می‌رسد که مترجم به نظر ظرف و در عین حال نقدآمیز نویسنده‌گان پی نبرده است: «شوپن... در حقیقت برای پیمودن راههای دور موسیقی نفس نمی‌رسید. مقاله «کوریامبیک» که شومان غلط انداز، روی واریاسیونهای «لاچی دارم» نوشته، اگر با «دروون‌بینی» مطالعه شود مناسبتر خواهد بود تا با نظر انتقادی. این دو قطعه کنسرو که برای پیانو تصنیف شده البته گاهگاه نواخته می‌شود، ولی هرگز نظر و علاقه کسی را جلب نکرده است. چندین نفر «مکانیک موسیقی» سعی کرده‌اند که قسمت ارکستر این کنسروها را دستکاری کنند و به آنها نیرو بیخشند... ولی هرچه در تکمیل این قطعات کوشش شود نمی‌توانند جز ایجاد یک وحدت سطحی تیجه دیگری در آنها داشته باشند». (ص ۴۴—۴۵) حتی برای یک خواننده خوب کتاب، یعنی برای کسی که «از طریق تفنن» موسیقی سیار شنیده و کتاب و رساله در شرح احوال موسیقیدانان و شان ترول و فرم کارهایشان خوانده است، معانی جملات فوق روش نیست. کلمه «کوریامبیک» با آنکه در ذیل صفحه توضیح داده شده، بهسب بی اطلاعی از «مقاله شومان» باز خواننده را گیج می‌کند، و احتمالاً همان توضیح به ابهام مطلب می‌افزاید. دراینکه چرا مقاله شومان «غلط‌انداز» است بخشی نمی‌رود و معلوم نیست خواننده کنجدکاو کجا باید دنبال این مقاله بگردد. از این گذشته، عبارت «مکانیک موسیقی» (که در توضیح آن، در ذیل صفحه، فقط به ذکر Musical Mechanic اکتفا شده) چه معنی می‌دهد؟

توضیح مطلب این است که چندین از موسیقیدانان پس از شوپن خواستند، با دستکاری در سازنده‌ی قسمت ارکستر این دو کنسرو، آن را که از نظر سونوریتۀ ارکستر سیار ضعیف است — مؤثرتر سازند، والبته به تیجه‌ای آنچنان که باید است نیافتد. نویسنده‌گان کتاب در واقع با استفاده از ترکیبی غیر عادی، والبته کمی هم ریشند آمیز، عمل این دسته از موسیقیدانان را فنی کرده‌اند (که البته معلوم هم نیست تا چهاندازه در این قضایت حق داشته باشند).

با اینهمه نمی‌توان و باید از حق گذشت که کتاب «مردان موسیقی» بهترین کتابی است که تاکنون در نوع خود به فارسی درآمده است. نقاط ضعف آن همه به جای خود، اما در مقام مقایسه با کتابهای انگشت شماره‌گری که تاکنون به زبان فارسی برگردانده شده‌اند، نمی‌توان آن را دست‌کم گرفت. امید است روزی کتابهای مربوط به موسیقی تا آن اندازه فراوان شود که عمل انتخاب ممکن گردد. □

درست و نادرست در روانشناسی

نوشتۀ ه. ی. آیزنک

ترجمۀ دکتر ایرج نیک‌آئین

شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۰

صفحه ۵۳۶

نامیده می‌شود و شامل مقولاتی از قبیل هیپنوتیزم، تله‌پاتی و غیب‌بینی و شفای معجزآسا وغیره است، به وجود آورده‌اند. پاراپسیکولوژی از بد و پیدایش خود با شک و شبهه، واحیاناً مخالفت و نفرت، پزشکان رو به رو شد. این برخورد هنوز وجود دارد ولی در واکنش‌های دوطرف تعذیبی پیدا شده است. سه ماه پیش در گنگره طب پیشگام که در اشتونگارت آلمان غربی تشکیل شده بود، پزشکان و پژوهندگان از دعوت دکتر هانس بندر متخصص پاراپسیکولوژی دچار تعجب شدند ولی سخنان اورا شنیدند. دکتر بندر نیز کار همکاران خود را دشوار نکرد. او از چیزی به نام «شفای معجزآسا» صحبت

روانشناسی و شبه روانشناسی

دکتر عظیم وهابزاده و دکتر حسن مرندی

کرد که هر پزشکی گاه ویگاه در عمر حرفه‌ای خود با آن برخورد کرده است. این شفای معجزآسا بدون دلیل واضحی رخ می‌دهد و همیشه از حد امیدهای پزشک معالج فراتر می‌رود.

وی می‌گفت این گونه پدیده‌ها را نمی‌توان با علمی که ما امروز داریم کاملاً توضیح داد، اما می‌توان آنها را دقیقاً توصیف کرد. چون توصیف تجارب و تعریف مفاهیم آغاز از هر علم است، دکتر بندر اظهار امیدواری کرد که در طی یکی دو نسل آینده معرفت بشری درباره این پدیده‌ها حاصل شود.

اما موضوع فقط در توصیف دقیق و توضیح کیفیت این پدیده‌ها نیست، صرف این که چنین پدیده‌هایی تا چه حد وجود دارند نیز موضوع بررسی است و دکتر آیزنک در کتاب خود، به نام «درست و نادرست در روانشناسی» در زمرة کارهای دیگر، در مرحله اول بهاین کار پرداخته است. سلاحی که وی برای این کار در دست دارد علم، یا تحقیق علمی، است.

خواننده‌ای که بادکتر آیزنک آشنایی قبلی ندارد وقتی، بایان قاطع عنوان روی جلد کتاب رو به رو می‌شود حدس می‌زند که مؤلف — لائق باعتقاد خودش — معیار سنجش بسیار دقیقی در تمیز صحیح از سقیم در روانشناسی به دست آورده است که چنین با جرئت اعلام می‌کند که تکلیف همه چیز را در روانشناسی روشن کرده است.

آنجا که مؤلف کتاب خود را با نقل قولی از تی. اج. هاکسلی آغاز می‌کند که: «دانش چیزی جز عقل تربیت شده و مشکل نیست که تفاوتش باعقل سلیم مانند تفاوت یک سر باز کار کشته با یک سر باز نو خام است...»، نه تنها تکلیف خود را باعلم یکسره می‌کند بلکه به خواننده امکان می‌دهد که با گرایش

«سر من دائمًا تکان می‌خورد و گردنم به جلو خم بود. چشم‌مانم داشت از حدقه درمی‌آمد و التهاب زیادی داشت. پشت من تقریباً به کلی فلیج بود و به دشواری می‌توانستم حرف بزنم. بی اختیار و بدون دلیل آشکاری می‌خندیدم. به سختی نفس می‌کشیدم و از درد شدید بین شانه‌ها و لرزش دائمی عذاب می‌کشیدم. موقع راه رفتن تلو تلو می‌خوردم.»

این شهادت سرگرد دوهوسه بود که در قرن هیجدهم پس از چهار سال سرگردانی، برای معالجه تزد دکتر آتناون، مسمر رفت بعد از چهار ماه کاملاً درمان شد. روش این درمان، روان درمانی یا به‌اصطلاح طب قدیم ایران «علاج نفسانی» بود که بسیار سابقه داشت و نمونه‌های آن را در شرح حال محمدبن زکریای رازی و ابن‌سینا دیده‌ایم. اما آنچه تازگی داشت تعبیر دکتر مسمر از این روش درمان بود. او می‌گفت ماده سیالی به نام «مغناطیس حیوانی» وجود دارد که پخش و عملکرد آن زیرمهار اراده بشر است و می‌تواند بیماریهای عصبی را مستقیماً و بیماریهای دیگر را بهطور غیر مستقیم درمان کند.

این تجربه و توضیح آن عواقب مهمی برای علم پزشکی دربرداشت. از یکسو توجه پزشکان را به این نکته جلب کرد که بسیاری از عالم جسمانی بیماریها را می‌توان به کمک درمان روانی برطرف کرد و حتی بعضی از بیماریهای جسمانی می‌توانند منشاء روانی داشته باشند. این سلسله عواقب جنبه مثبت داشتند و به پیدایش و رشد روانپزشکی و شاخه بسیار مهم آن طب روان تی کمک کردند.

اما کارهای دکتر مسمر نتایج دیگری نیز بهار آورد. عوامل شبهمافوق طبیعی که باداش قابل توجیه و توضیح نیستند وارد حاشیه علم شدند و کم کم در جنب روانشناسی جایی برای خود باز کردند و آن شاخه‌ای را که امروز به نام پاراپسیکولوژی

مؤلف آشنا شود و معیار اورا در تشخیص درست از نادرست دریابد.

چون این کتاب نهایی محدودی کارشناسان برگزیده،
بلکه برای همگان علاوه‌مند نوشته شده، آغاز سخن با عقل
سلیم از دولحاظ بهجا و دقیق است. نخست اینکه مقوله علم را
از برج عاج خود پایین می‌کشد و به خواننده معمولی جرمت
می‌بخشد که در خویشتن لیاقت آن را احساس کند که چون
دارای عقل سلیم است می‌تواند محلی در علم، اگر نه در متن
لائق در حاشیه آن، داشته باشد. دوم اینکه سرنجی برای
رسیدن به تعریف علم و رفتار علمی بددست می‌دهد.

منظور از عقل سليم آن توانايی تحقيق و شناخت است که همه مردم در رايمانيهاي روزمره برای تشخيص درست از نادرست به كار مي گيرند. علم نيز تحقيق است ولی طبعاً هر تحقيقی علم نیست. شاید بتوان راهي برای توضیع بهتر قضیه پیدا كرد: هاگسلی در توصیف تمثیلی خود از دانش، اختلاف بين کار عقل سليم و رفتار علمی را فقط از درجه کمی ذکر می كند و آن را نه در محتوی بلکه در صورت و روش کار می داند یا دقیقتر بگوییم، بحث فقط برسر روش (متدد) است.

نماگفتہ

پیداست له علم بهمنوون نوعی تحقیق باید از شکل‌های دیگر تحقیق - از جمله نوع عقل سلیم - یا از نظر موضوع متمایز باشد یاروش. از نظر موضوع یا محتوى تحقیق گاهی این اختلاف مطروح می‌شود که عقل سلیم فقط با فوریت‌های عملی سروکار دارد، حال آنکه علم منحصراً محدود به کلیات یا بای است. ولی واضح است که شان دادن نارسایی این تفکیک اشکال چندانی خواهد داشت: گمان نمی‌رود این همه علوم عملی صرفاً به علت کاربرد عملیشان غیر علمی تلقی شوند یا این همه معارف بشری ضرب المثلها و کلمات قصار که پرداخته عقل سلیم است در شمار فوریت‌های عملی قلمداد شوند. بهاین جهت تمايز و اختلاف باید در زمینه روش کار جستجو شود. بهتر است - اگر بخواهیم مشی مؤلف را دنبال کنیم - باز هم به عقل سلیم رجوع کنیم. عقل سلیم حکم‌ساده‌ای دارد: علم تحقیقی است کنترول شده در حالی که کار عقل سلیم چنین نیست. در واقع هم روش کاربردن عقل سلیم در مسائل روزمره باروش تحقیق علمی متضاد نیست بلکه فقط از نظر میزان دقت ووضوح اختلاف دارد، یعنی دانشمند بیشتر به امکان اشتباه توجه دارد و کوشش می‌کند دقت عمل خود را افزایش دهد. بااین وصف واضح است که هنوز تعریف روش کننده‌ای به دست داده نشده بلکه فقط اسمی گذاشته شده است و برای این منظور لازم است معنی کنترول روش شود: منظور از کنترول چیست؟ یک روش تحقیقی و قوی کنترول شده است که محقق بتواند آن را باکفایت و کارآبی در حل مشکلاتی که او را به تحقیق واداشته به کار ببرد. درجه این کارآبی می‌تواند معیاری از میزان کنترول به شمار آید. همین کنترول کارآمد است که در دست مؤلف همچون واحد اندازه گیری برای سنجش درستی و نادرستی احکام و فرضیه‌های روشناسی به کار رفته است و همان چیزی است که در سرتاسر کتاب معیار سنجش علمی بودن یا غیر علمی بودن مباحث قرار گرفته است.

二〇〇〇年

نهضه مؤلفانی که به نوشتن کتابهای علمی برای عموم دست می‌زند اغلب به مباحثی می‌پردازند که مقبولیت عامه یافته‌اند و از پشتونه مدارک و شواهد عینی کافی برخوردار هستند: دکتر آیزناک با اقدام خود در زمینهٔ علوم کردن مسائل روانشناسی مدرن در واقع و ظرفیهٔ دشوارتری را به‌عهده گرفته است. او می‌خواهد خواننده را با امکاناتی که در بطن روانشناسی علمی قرارداد آشنا سازد. در این راه گاهی‌با بالضروره بحث اواز حقایق اثبات شده فراتر می‌رود و احياناً به خالی‌پردازی که این همه از آن اجتناب می‌ورزد می‌کشد.

پیش‌شناخت، چنان که از نام آن بر می‌آید توانایی دیدن آینده و پیشگویی آن چیزهایی است که روی خواهد داد. اطمینان مفرط دکتر آیزنک به صحت معیارهای سنجش خود، سبب شده است که در نتیجه گیری خود استعدادهایی را به ذهن آدمی نسبت دهد که منطقاً نمی‌توان از ذهن انتظار داشت. اگر توضیح دکتر بندر را، که در شروع این مقال آورده‌یم پیش‌شناخت چیزی است که نمی‌توان آن را از دستگاه عصبی انسان انتظار داشت، اگر چه آمارها و تحلیل عوامل، حکمی به ففع امکان وجود آن بکنند. در این صورت باید در صحت این حکم شک کرد که روشهای آماری کارآمد در یک یا چند زمینه، می‌توانند به همه زمینه‌ها گسترش داده شوند و این همان تعیینهایی است که آیزنک در سیاری از موارد بهشت از آنها اعتقاد می‌کند، ولی دلستگی او به معیارهای آماری سنجش، بهوی امکان نمی‌دهند که در مورد تعیین روشهای آماری خود به نظر انتقاد بکرد.

درست و نادرست در روانشناسی» کتاب دوم از سری تألیفات سه گانه مؤلف است. کتاب اول «کاربتهای بهجا و نابجای روانشناسی» و کتاب سوم به نام «واقعیت و خیال در روانشناسی» نام دارد. خود مؤلف از این کار خود تحت عنوان «عمومی کردن روانشناسی مدرن» نام می‌برد. البته لفظ «عمومی کردن» نباید شخص را دچار اشتباه کند زیرا مؤلف درساده کردن موضوعها و گشودن تعقیدات مباحث مبهم و بغرنج از توجه بهارزش و اعتبار علمی مطالب غافل نماینده است و اگر مراد نویسنده را از «عمومی کردن» همانا قراردادن روانشناسی علمی در دسترس گروه علاقمندان دارای سواد کافی قبول کنیم به جرئت می‌توان گفت که او در این منظور خود موفق بوده است.

تاریخی که بعضی اوقات خواننده احساس می‌کند مؤلف خیلی دور رفته است. با وجود این او همیشه بیان دارد که به خواننده بگوید کجا با واقعیات سرو کار دارد و کجا خیالپردازی پیش گرفته است و هم در این زمینه است که بازهم با نقل قولی از هاکسلی به متقداش جواب می‌دهد: «آنها یی که نمی‌خواهند از واقعیات فراتر روند کمتر تاخود واقعیات می‌رسند.»

۵- کتو آیزنک از مدافعان اصلی روانشناسی علمی است و در کار تحقیق مشی و روش کارآمدی دارد. او همچو در پی تاییج قابل تحقیق و اثبات است و جز آن را غیر علمی می‌شناسد و از همین نظر است که هر گونه ذهنگرایی (سوژکتیوسم) رادر روانشناسی مردود می‌شمارد. مخالفت او با روانکاوی نیز از همین جا است. او روانشناسی فروید را که نتیجه تعمیم تجارب شخصی وی در مورد چند بیمار است فاقد شواهد عینی می‌داند و در فضول مختلف کتاب خود، از جمله در تعبیر خواب (رؤیاگزاری) و «روانشناسی زیبایی شناسی» آن را باعتبار اعلام می‌کند. قطعاً او خصوصیت باخود فروید ندارد بلکه تأکید او در این زمینه حاکی از این نظری است که گاهی خیالپردازی‌های ماهرانه مشکوک چون از شخصی به شخص دیگر منتقل شوند حکم واقعیات مسلم پیدا می‌کند.

اگر بخواهیم برای او مکتبی تعیین کنیم بدون شک در میان طرفداران اصالت رفتار قرار خواهد گرفت ولی از علم رفتار کلاسیک که در تاریخ علم به اتسون منسوب است انحرافاتی پیدا کرده است و با ستایشی که در فصل «شخصیت و شرطی شدن» از پاولف به عمل می‌آورد واژ او به عنوان «بزرگترین روانشناس تاریخ کوتاه روانشناسی» اسم می‌برد. همچنین، توجهی که در مبانی رفتار درمانی به اصول شرطی شدن دارد می‌توان حدس زد در میان مکاتب مختلف اصالت رفتار به نظریه شرطی شدن بیشتر نظر دارد.

یکی از موارد اختلاف آیزنک با رفتارگری کلاسیک موضوع شخصیت است ویشر در همین زمینه است که نظریات و نوشتنهای او غالباً با کلمه «بحث‌انگیز» توصیف می‌شود.

دکتر آیزنک در مسئله شخصیت و سنجش علمی آن از دوسو مورد اعتقاد است. در یک سو آن عده از متقدانی قرار دارند که شخصیت انسانی را پیچیده‌تر از آن می‌دانند که قابل تقسیم به اجزای مشکله‌اش باشد و در این زمینه هر گونه کوششی را از پیش محکوم بهشکست می‌دانند.

آیزنک پیچیدگی شخصیت انسانی را دقیقاً تأیید می‌کند ولی معتقد است فقط اقدام و عمل می‌تواند نشان بدهد آیا سنجش علمی شخصیت شدنی است یا نه. او همچ دلیلی نمی‌پید که در این زمینه از به کار بستن روش امتحان شده علمی که در زمینه‌های دیگر تاییج مثبت فراوان داشته است، صرفنظر کند. دکتر آیزنک به این توصیه کلارک ماکسول معتقد است که «در مطالعه مباحث پیچیده باید همه توجه را روی عواملی از موضوع که برای مقابله مشاهده و تغییر دادن است متوجه کنیم و بقیه را که برای ما نه قابل مشاهده‌اند و نه قابل تغییر دادن، به دست فراموشی بسپاریم».

درسی دیگر منتقدان وی آن عده از روانشناسان تجربی جای دارند که تأکید آیزنک راروی شخصیت افرادی می‌دانند. آنها استدلال می‌کنند که در روانشناسی نیز مثل سایر علوم اساساً فقط وابستگی متغیرها مطرح است. بدین ترتیب احتیاجی بهفرض مقولاتی نظری شخصیت، سرش و جز آنها نیست. آیزنک این قیاس ساده را درمورد روانشناسی اشتباه می‌داند. به عقیده او به علت این حقیقت که افراد از هم متمایز هستند فردیت باید در معادله دخالت داده شود. این دخالت طبعاً راسته فونکسیون ساده و معمولی متغیرها را بهم می‌زند. او معتقد است افراد چه از لحاظ کیفیات ارثی و چه از نظر کیفیات محیط از هم متمایز هستند و روانشناسی بدون قبول این پیچیدگی که ناشی از همین خصوصیت شخصیت است راه به جایی نخواهد برد. در همین استدلال است که آیزنک از رفتارگری کلاسیک دور می‌افتد. از آنجا که یک کار عمده مؤلف در روانشناسی مدرن در نظریه شخصیت است و تاییج آن را در اغلب استنتاجات خود به کار می‌برد (فضول مختلف بخش دوم کتاب) جا دارد توضیح بیشتری داده شود.

هواداران رفتارگری کلاسیک اصطلاح شخصیت را

زاید می‌دانند. واتسون بنیادگذار و مبلغ بزرگ رفتارگری، در سال ۱۹۳۰، درباره شخصیت چنین می‌نویسد: شخصیت «مجموعه همه آن فعالیتهای فرد است که در جریان یک مشاهده واقعی نسبتاً طولانی که برای گرفتن اطلاعات مطمئن کافی باشد – قابل کشف است». در واقع هم اگر قبول شود که همه یادگیری بر مبنای اصل تشکیل ارتباط بین انجیزه (S) و پاسخ (R) جریان دارد و در این میان اگر جایی برای شخص باشد. همین فرمول R-S-R قدرتارگری بود که از ابتدا مورد اعتقاد شدید قرار گرفت و هواداران رفتارگری را بر آن داشت. که راه حل‌هایی جستجو کنند. کوشش‌های هال و توولمن نمونه‌هایی از این جستجو است. بالاخره، به تدریج این توجه پیدا شد که بین تحریک و پاسخ یک سازواره یا اور گانیسم (O) جای دارد. آیزنک قراردادن اور گانیسم را در میان S و R با توجه به واقعیات ابتدایی زیر ضروری می‌داند: نخست اینکه تحریک مشابه در اور گانیسم‌ها مختلف و اکنشهای مختلف ایجاد می‌کند. دوم، تحریک مشابه در اور گانیسم واحد همیشه به جواب مشابه منجر نمی‌شود بدین ترتیب، در هردو حالت مداخله دادن اور گانیسم ضروری به نظر می‌رسد. برای این کیفیت اور گانیسم دو توضیح می‌توان داد: نخست اینکه ممکن است اور گانیسمها از لحاظ طرح‌های تقویت کننده سابق از هم متمایز باشند یعنی – اگر بخواهیم ساده‌تر بیان کنیم – چگونگی واکنشهای ما در مقابل تحریکات مختلف تا حدودی به کم و کیف یادگیری‌های گذشته مربوط می‌شود. البته این همچ مطلب تازه‌ای نیست و عقل سلیم هم به اهمیت یادگیری‌های گذشته در فعالیتهای کنونی توجه داشته است ولی تردیدی نمی‌توان داشت که قبول این واقعیت با به کار بستن ساده و مستقیم اصل انجیزه – پاسخ در روانشناسی مغایرت دارد. نکته دوم که شاید همان قدر جالب و مهم باشد و در عین حال

کمتر شناخته شده است این واقعیت است که افراد ممکن است از نظر ساختمانی درمورد متغیرهایی از هم متمایز باشند. متغیرهایی که چگونگی پاسخها را در مقابل تعدادی از انگیزه‌ها تعیین می‌کنند. بدین ترتیب است که دکتر آیزنک مداخله دادن اور گانیسم را از اجزاء اصلی هر گونه روانشناسی مبتنی بر انگیزه پاسخ می‌شناسد و اصلاح فرمول R-S-R به صورت S-O-R مطرح می‌کند. او با شروع از همین نظر با به کار گرفتن روش‌های تجربی دقیق واستفاده از محاسبات پیچیده آماری تحلیل عوامل درصد جستجوی محورهای اصلی شخصیت برآمد و دومحور عمده درونگرایی - بروونگرایی و ثبات و عدم ثبات هیجانی را به عالم روانشناسی عرضه کرد. همین طبقه‌بندی محوری است که در فصول مختلف کتاب در بحث راجع به جنبه‌های مختلف فعالیتهای فرد مورد استفاده مؤلف قرار گرفته است.

* * *

با درنظر گرفتن معدودی کتابهایی که در سالهای اخیر بر مبنای مکاتب گوناگون درباره مسائل مختلف روانشناسی تألیف یا ترجمه شده است، آثار مربوط به روانشناسی علمی در زبان فارسی بسیار ناچیز است. در چنین وضعی مسلمان اقدام به ترجمه کتاب آیزنک می‌تواند برای علاقمندان معتبر باشد و همت مترجم در اقدام به این امر ستودنی است. کتاب نثر روان ویکدستی دارد و کوشش مترجم در حفظ دقت علمی معانی و مضامین پیداست. نکته جالب در کار ترجمه، استفاده تاحد ممکن از لغات و معادلهای فارسی است و با توجه به تعداد نسبتاً زیاد لغات و ترکیبات جالب و گویا باید قبول کرد که مترجم در این کار غالباً موفق بوده است. ناگفته نباید گذاشت که اصرار مترجم در این زمینه گاهی درک معانی را برای خواننده مشکل کرده است. در صفحه ۳۵۸ چنین می‌خوایم: «پاسخهای مشروطی که به طور مؤثری فروشنده نشده‌اند، ماهها و سالها بر جای می‌مانند، به طوری که بهیج شیوه خرد پذیری نمی‌توان به فرازوند کارپذیر فراموشی توسل جست».

همین طور در صفحه ۶۷: «... از سوی دیگر حضور آشکارای گروهی از مردان جوان است که منتج به کشمکشی بین تلقین و تصورات مبنی بر اخلاق‌شناسی و اخلاقی که از راه فرار وند طولانی فرهیش در او جایگیر شده بود، گردید» البته مترجم با گذاشتن لغات متن اصلی در زیرنویس درواقع نشان داده

است که قصد «مزاحمت» نداشته است. گاهی نیز خواننده فقط گرفتار سلیقه خاص مترجم می‌شود. دژگمانی به جای بدگمانی، ویر به جای حافظه نمونه‌هایی است از این قبیل.

با تمام دقتی که مترجم در سراسر کتاب به کار برده است معهداً به ندرت کم دقیه‌ای در ترجمه لغات به چشم می‌خورد. مثلاً در صفحه ۱۸ کلمه *a fortiori* به «به طور فطیّری» و کلمه *delinquency* به «عقب افتادگی» ترجمه شده است در صورتی که اولی دقیقاً به معنی «باقوی دلیل» یا «به طریق اولی» و دومی به معنی «بزهکاری و ولگردی» است. در بعضی موارد این قبیل غفلتها معنی جمله را به کلی مغلوش کرده است. به عنوان مثال، در صفحه ۱۶۶ *suit of the card* که به معنی نوع خال ورق است به دسته‌ورق ترجمه شده، در نتیجه توضیح آزمایش نامفهوم مانده است. یاد رصفحه ۱۰۶ کلمه *writing a sonnet* در عبارت *writing a sonnet* به جای نوشتن به سر ودن ترجمه شده و احیاناً کدورت خاطر اهل شعر فراهم آمده است، از این قرار: «زیر توب زدن، سروden غزل، در دریاچه پرین یاروی نام کاندیدایی خط کشیدن اینها همه فعالیتهای ارادی هستند که به وسیله استخوانبندی انجام می‌شوند به این ترتیب که استخوانها توسط ماهیچمه‌ها...» همین طور در صفحه ۴۹ عبارت *near and far vision* که به معنی دید نزدیک و دور است به نزدیک بینی و دوری بینی برگردانه شده است که مفهوم کاملاً دیگری دارند.

به ندرت ترکیبات زبان اصلی از نظر تیزیین مترجم دور مانده و انحرافاتی در معنی به وجود آورده است مثلاً جمله زیر از صفحه ۱۷ متن اصلی:

a discussion of the odds in horse racing and...
is no less statistical for being popular and
widespread

در صفحه ۱۱ کتاب به شرح زیر ترجمه شده است: «بحث بر سر برد مسابقه اسبدوانی و... چون عمومی و متداول شده است دیگر آماری نیست» در حالی که به نظر می‌رسد منظور نویسنده این بوده است: «بحث بر سر امکانات برد در مسابقه اسبدوانی و... به این سبب که مقبول عام و متداول شده است، از اعتبار آماری نیتفاذه است.»



زبان و زبانشناسی

نوشتہ رابرت ا. هال

ترجمہ دکتر محمد رضا باطنی

شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۰

صفحہ ۲۷۵

نویسنده کتاب «زبان و زبانشناسی» ملهم از مکتبی است که در زبانشناسی به نام مکتب بلومفیلد نامیده می‌شود (به نام زبانشناس امریکایی Leonard Bloomfield که در ۱۹۳۳ کتاب معروف خود *Language* را نوشت) و پیرواش نیز بلومفیلدی خوانده شده‌اند. بهمین دلیل است که در کتابشناسی این کتاب، اثر بلومفیلد به عنوان «بهترین کتابی که در قرن بیستم درباره زبانشناسی نوشته شده» ذکر شده است (ص ۲۷۰)، حال آنکه منصفانه‌تر خواهد بود اگر بگوییم این کتاب یکی از پنج اثر بزرگ زبانشناسی نوین در نیمه اول قرن بیستم است.

مکتب بلومفیلد تا پایان دهه پنجاه میلادی در امریکا

کهنه و نو در زبانشناسی

هرمز میلانیان

دست بالا را داشت و با اینکه مانند زبانشناسی سوسوری در اروپا «ساختگرا» (structuralist) بود از بسیاری جهات از آن متغیر می‌شد و حتی گاه در تضاد با آن قرار می‌گرفت. از آنجا که پیروان این مکتب سعی می‌کردند در توصیف یک زبان تا حد ممکن معیارهای معنایی را کنار بگذارند و فقط به توزیع واحدی‌ای صوری زبان روی زنجیر گفتار (محورهمنشینی) توجه کنند، این مکتب «توزیعی» (distributionalist) نیز خوانده می‌شود.

با انتشار کتاب نوام چومسکی (Noam Chomsky) به نام «ساختهای نحوی» (Syntactic Structures) در ۱۹۵۷، واکنش شدیدی نسبت به گرایش بلومفیلدی در امریکا نشان داده شد که تا امروز نیز ادامه دارد. گواینکه خردگیریهای چومسکی از «بلومفیلدیها» اغلب با خردگیریهای زبانشناسان اروپایی از آنان می‌گرفتند تفاوت دارد ولی این خود بحث مفصل و پیچیده‌ای است که نیازمند مقاله و حتی کتاب جداگانه‌ای می‌باشد. فقط می‌توان به این نکته اشاره کرد که چومسکی اصولاً زبانشناسی ساختگرا را به باد انتقاد می‌گیرد که به نظر وی بدترین جنبه‌های آن در مکتب بلومفیلد جلوه‌گر شده است. از سوی دیگر یکی از ویژگیهای زبانشناسی «بلومفیلدی» — و یکی از تفاوت‌های آن با زبانشناسی اروپایی — تأثیری است که از روانشناسی رفتارگرا (behaviorist) گرفته و از این‌رو زبان را به عنوان یک «رفتارگفتاری» (verbal behavior) در م JACK آزمونهای مکانیکی قرار داده و از کاربرد معیارهای درونی و شمی و ذهنی پرهیز کرده است. چومسکی در این زمینه نیز با حمله‌ای امان بر روانشناسی رفتارگرا (که به نظر وی انسان را تا حد موش آزمایشگاه تنزل می‌دهد) و زبانشناسان متأثر از آن

«زبان و زبانشناسی» به آثار غیر فنی و نسبتاً ساده زبانشناسی امریکا در آغاز دهه پنجاه میلادی تعلق دارد، گواینکه کتابشناسی آن در این چاپ تا ۱۹۵۸ پیش می‌رود. این مسئله چند نکته را از همان آغاز مطرح می‌کند:

— در این کتاب طبعاً به پیش‌فتهای سالهای اخیر در زبانشناسی و به‌ویژه زبانشناسی امریکایی و مکتب چومسکی و پیروان و منشعبانش که از پایان دهه پنجاه دست بالا را یافته و مسائل نوینی را مطرح کرده‌اند یا بعضی معیارها و تعبیرهای زبانشناسی پیش از خود را در امریکا به تردید گرفته‌اند، اشاره‌ای نیست.

— این کتاب در مورد بسیاری از مسائل زبانشناسی همدوره خود در اروپا، که در مباحث زبانشناسی نوین اهمیت اساسی داشته‌اند، ساكت است.

— و سرانجام از آن‌رو که این کتاب در درجه اول برای دادن اطلاعاتی کلی درباره زبان و زبانشناسی به مردم عادی و رفع سوءتفاهمات رایج نوشته شده، از مباحث نمونه‌و فنی زبانشناسی امریکایی تادهه پنجاه نیز (آگاهانه) خالیست. البته این کمبود را فهرست کتاب‌هایی که در پایان کتاب آمده برای خواننده علاقمند جبران توائد کرد، ولی همان طور که در بالا اشاره شد این فهرست تا ۱۹۵۸ پیشتر نمی‌رود و بعلاوه از پانزده کتابی که خواندن آن توصیه شده بیش از سه‌عنوان به زبانشناسی اروپایی اختصاص نیافرته و از این میان بجز کتاب فردیناندو سوسور (Ferdinand de Saussure) در حقیقت دو کتاب دیگر (از Vendryès و Jespersen) به گرایش‌های نوین زبانشناسی چندان مربوط نیست.

— «تصحیحاتی» که به صورتهای مربوط می‌شود که از نظر اجتماعی کاملاً پذیرفته است و گروه بیشماری از باسواندان (اگرنه همه آنان) آنها را به طور عادی به کار می‌برند، ولی سلیقه شخصی یا تعبیر نادرست بعضی از «مصححان» آنها را غلط گرفته است (مانند این اظهارنظر که گویا در فارسی می‌باشد را باید بهجای است به کار برد یا نمودن را بهجای گردن، حال آنکه از دیدگاه ساختمان زبان فارسی می‌باشد «گونه و استه» ای است برای است، بدین معنی که همه‌جا نمی‌تواند به جای است به کار رود ولی در بعضی از شرایط نحوی معین این امکان هست، و نمودن نیز «گونه سبکی آزاد» ای است برای گردن — علاوه بر معانی و ارزش‌های دیگری که دارد. یا این اظهارنظر که چنین را باید از قرار به ضم ج تلفظ کرد در حالی که همگان آن را با کسر ج تلفظ می‌کنند، زیرا چنین در فارسی بر عکس آنچه که بسرخی اندیشه‌دهاند ترکیبی است که با چون + این هم از نظر صرفی و هم از لحاظ نقش نحوی تفاوت دارد و این تفاوت در تلفظ نیز آشکار شده).

— «تصحیحاتی» که ناشی از انتقال خودسرانه الگو—های تلفظ یا دستور زبانی بیگانه به زبان خودی است (مانند کاربرد محتوا در سالهای اخیر بهجای محتوى از سوی عده‌ای که در حقیقت نظام دستوری عربی را در این مورد به فارسی — بدون هیچ سودی — تعیین داده‌اند، یا اصرار کسانی که معتقدند کلماتی چون **بناء**، **علاوه**، **سلاط** و **مانند** آن را باید — بمشیوه عربی — به کسر حرف اول تلفظ کرد، در حالی که تلفظ همگانی در این موارد مفتوح است. و جالب آن که در ترکیباتی که این کلمات در آنها وارد شده‌اند حتی تلفظ «مصححان» نیز بدون آنکه خود متوجه باشند مفتوح است: **علاوه**، **سلحشور** و **غیره**).

— «تصحیحاتی» که ناشی از انتخاب فقط یک گونه زبانی (یا خطی) از چند امکان موازی است (مثلًا انتخاب تلفظ نخست فقط به ضم ن در حالی که امکان تلفظ آن بهفتح ن هم هست و حتی رایجتر است، یا — در آنچه به خط مربوط می‌شود — انتخاب چسباندن یانچسباندن اجزای کلمات مرکب یا جدا نوشتن یا نوشتن هی — در فعل و مانند آن، در حالی که نظام خط فارسی هردو امکان را به طور آزاد در اختیار ما گذاشته با این شرط که در صورت جدا نوشتن فاصله بین حروف رعایت شود نه فاصله بین کلمات^۱ و اینکه کجا بیشتر از این امکان استفاده شود یا از آن منوط است به معیارهای فرعی دیگری چون زیاد شدن — یا نشدن — نقطه و دندانه. اغلب دستورالعملهای مربوط به رسم الخط که از سوی بعضی سازمانها و بنگاههای انتشاراتی یا مجلات ادبی به نویسنده‌گان تحمیل می‌شود و عادات املائی طبیعت‌شان را — بی‌دلیل یا سودی — درهم می‌ریزد نمونه این نوع «تصحیحات» است که ناشی از انتخاب و تعیین تنها یک امکان از میان امکانات موازی است که دستگاه زبان یا خط خود در اختیار ما گذاشته است).

یعنی بلومفیلدهای، یکی دیگر از پایه‌های نظری این مکتب را در امریکا مترزل ساخته است. ولی کتاب هال به‌هرحال در زمانی نوشته شده که گرچه زبانشناسی امریکا در جامعه امریکایی هنوز آوازه امروزین را نیافته بود اما در عوض از آرامش خیال و اعتماد به نفس و یکدستی فکری کم مانندی در میان بیشتر زبانشناسان آن دوره امریکا برخوردار بود.

اینهمه

باید مارا بدین فکر اندازد که خواندن این کتاب برای خواننده ایرانی سودمند نیست، بر عکس. زیرا بسیاری از مسائل مطرح شده در آن به‌هرحال در کلیات از سوی تمام مکاتب زبانشناسی پذیرفته است. بعلاوه کتابی است که تفاوت برداشت زبانشناسی را باید «ادبی» و «دستور—نویسان سنتی» در بسیاری موارد به خوبی آشکار می‌کند. هم‌زیست دیگر این کتاب برای خواننده عادی آن است که برخلاف بسیاری از آثار زبانشناسی نوین از زبانی شبیه ساده و روشن برخوردار است (گو اینکه این به قیمت مسکوت گذاشتن بسیاری از مسائل فنی تر زبانشناسی حتی تا آن دوران تمام شده است).

کتاب «زبان و زبانشناسی» به چهار بخش که هر یک چند فصلی دارد — و نیز دو ضمیمه — تقسیم شده است.

در بخش اول، با عنوان «چیزهایی که درباره آن نگرانیم» و مشتمل بر چهار فصل، نویسنده به رد سوءتفاهماتی می‌پردازد که نزد مردم زیر تأثیر بعضی از «ادبی» یا «دستور—نویسان سنتی» در بیشتر جوامعی که زبانشان از پشتونه ادبی و فرهنگی گسترده‌ای برخوردار است، رواج دارد. یکی از این سوءتفاهمات از آمیزش زبان (که یک پدیده آوابی است) باخط (که پدیده‌ای دیداری است و به طور ثانوی زبان را ثبت و ضبط می‌کند) ناشی می‌شود. سوءتفاهم دیگر ناشی از برخورد با مسئله «درست» و «غلط» در زبان (یا خط) است. بسیاری از «تصحیحاتی» که بعضی در زبان (یا سرمه الخط) می‌کنند خود از نظر زبانشناسی نابجاست، زیرا با ساختمان زبان و کاربرد همگانی آن منافات دارد. نویسنده با ارائه مثالهای متعددی از انگلیسی این نوع «تصحیحات» را دسته بندی می‌کند، که تلخیص آن به صورت زیر تواند بود (و مابرای روش تر شدن بحث، مثالهای معادلی از زبان یا خط فارسی خواهیم داد):

— «تصحیحاتی» که هدفش محکوم گردن صورتهایی است که از نظر جامعه، «عوامانه» یا «بیسوادانه» شناخته شده و از این اجتماعی گوینده آن را پایین می‌آورد (مانند کاربرد «دیفال» و «چوق» بهجای «دیوار» و «چوب» در فارسی). به‌نظر زبانشناس این گونه صورتها به خودی خود و از دیدگاه ساختمان زبان هیچ مهری بریشانی ندارند که نشانه «بدی» — شان باشد، ولی با اینهمه زبانشناس کاربرد آنها را — از نظر اجتماعی — توصیه نخواهد کرد (تازمانی که وارد گونه پذیرفته زبان نشده‌اند).

از سوی گویندگان آن باشد و ربطی به دستگاه درونی زبان ندارد.

در مورد این بخش باید متوجه بود ملاکهایی که از سوی نویسنده (ص ۹۵) برای تشخیص گونه‌های یک واژه = واحد آوازی یک زبان) ارائه شده ارزش یکسان ندارند و یکسان نیز از سوی همه زبانشناسان پذیرفته نشده‌اند. نویسنده در فصل هفت از تعابیر نوینی که زبانشناسی (بهویژه در معنی بلومفیدی آن) از مقولات زبان می‌کند بحث کرده و باین نکته اساسی اشاره کرده است که در توصیف ساختمان دستوری هر زبان باید فقط به معیارهای درونی آن زبان توجه داشت و مقولات دستوری زبانی دیگر را نموده نگرفت (آنچنانکه مقولات زبان لاتین طی چند قرن برای زبانهای اروپایی شده بود). سپس از این دیدگاه ذکری از مفاهیم جدیدی که در زبانشناسی مطرح شده، رفته است که مهمترین آن به اصطلاح morpheme در انگلیسی (و monème در فرانسه) برای کوچکترین واحد معنی دار زبان مربوط می‌شود که لزوماً معادل word (= واژه، کلمه) نیست. اما این که نویسنده مفهوم «کلمه» را گنگ می‌داند، به نظر من مانع از اهمیت آن در زبان تواند بود و نباید بهدلیل اشکال تعریف آن، آن را به یکباره کنار گذاشت و آنچنانکه نویسنده به پیروی از بلومفیدی کرده از صورتهای آزاد (در برابر صورتهای مقید) سخن گفت. البته اگر کلمه را فقط معادل یک صورت آزاد تعریف کنیم — آن طور که نویسنده می‌کند — نظر وی درست است و the در انگلیسی — برای نمونه — نمی‌تواند یک کلمه باشد، ولی نکته اینجاست که تعریف کلمه بسیار عامter است و ملاکهای دیگری را نیازمند. مثلاً در مورد the باید گفت با این که این صورت در انگلیسی مستقلابه کار نمی‌رود (و در تئیجه «آزاد» نیست) ولی از آنچه که «جدایی پذیر» است (یعنی می‌توان میان آن و اسم بعدی با صفاتی فاصله انداخت) معادل یک کلمه است، همانطور که خط انگلیسی نیز با نهادن فاصله سفید بین کلمه‌ای در پس و پیش آن این ویژگی را منعکس ساخته، یعنی در حقیقت شمی را که انگلیسی زبانان از این صورت داشته‌اند آشکار کرده است. در فرانسه نیز، برخلاف نظر نویسنده، آنچه «کلمه» می‌گیرند مقید نیست، چون جدایی پذیر است. فقط از نظر آوازی فرانسه دارای این ویژگی است که چند کلمه در یک گروه تکیه‌های خود را از دست می‌دهند و تمام گروه یک تکیه پایانی می‌گیرد.

بخش سوم با عنوان «زبان در دنیای پیرامون ما» که شامل سه‌فصل است به استفاده‌ای که زبان به‌شر می‌رساند اشاره می‌کند و از این دیدگاه مسئله «معنی» را مطرح می‌نماید. زبان صورتی است آوازی که برای انتقال معنی به دیگران به کار می‌رود و گزارشگر جهان پیرون و تجربه درون می‌شود بی‌آنکه شرایط زمانی و مکانی جهان خارج همیشه اجباراً در میان باشد. زیرا یکی از بزرگترین تواناییهای زبان انسان این است که بشر را از قید شرایط مادی مسلط بر وی

— «تصحیحاتی» که ناشی از انطباق معیارهای تاریخی (در زمانی) است بروضیت کونی (همزمانی) زبان که در نتیجه تحول، دیگر با این گونه معیارها بیگانه شده است (مانند کاربرد امرداد به جای مرداد براساس توجیهی تاریخی که دیگر برای فارسی اعتباری ندارد).

در اینجا باید اضافه کرد که یکی از سوءتفاهماتی که بیشتر نزد دستورنویسان سنتی رواج دارد آمیزش معیارهای معنایی است با معیارهای صوری در توصیف ساختمان زبان (مانند تعریف فاعل به عنوان «کننده کار» که تعریفی معنایی است و از نظر ساختمان صوری زبان درست نیست، زیرا پروز در جمله پروز هوشگر را زد و نیز در جمله پروز از هوشگر کنک خورد «فاعل فعل» است ولی از نظر معنایی فقط در جمله اول «کننده کار» است) و یا آمیزش ویژگیهای سبکی و معنایی و بیانی با ساختمان بنیادی زبان که دستور زبان به معنی علمی آن یعنی توصیف ساختمان زبان فقط باید به آن پیردازد.

بخش دوم کتاب با عنوان «زبان چگونه ساخته شده است» که شامل سه فصل می‌باشد به نظم درونی زبان (آوازی، دستوری و قاموسی) و روشهای توصیف آن از دیدگاه زبانشناسی (وهمانطور که گفته شد بیشتر زبانشناسی بلومفیدی) در کلیات آن می‌پردازد و بدنه ارتباط دهنده زبان در جامعه که نقشی مرکزی است اشاره می‌کند و برویگی آوازی زبان که مشخصه اصلی آن است تکیه می‌نهد و خط را که ویژگی بصری دارد وابسته بدان می‌گیرد نه حاکم برآن. در این زمینه استدلال جالبی ارائه شده که چرا اصولاً از میان حواس پنجگانه انسان، دو حس شناوی و بینایی برای کاربرد ارتیاطی مناسبند و چرا از این میان حس شناوی که دهان و گوش را به کار می‌گیرد برحس بینایی که چشم را به کار می‌گیرد برتری دارد (و این توجیهی است برای برتری جوهر آوازی زبان بر جوهر دیداری خط). در این بخش، نویسنده برتری معیارهای صوری را در توصیف زبان بر معیارهای معنایی (که یکی از موارد آن در بالا ارائه شد) بیان می‌کند و براین مسئله تکیه می‌نهد که هر زبانی ساختمان ویژه خود را دارا است و این رو مقولات صوری زبانها اجباری ندارند که کاملاً بر یکدیگر منطبق باشند، زیرا: «در ماهیت یک معنی یا فکر هیچ خصوصیتی وجود ندارد که الزاماً آن را در تمام زبانها اسم یا فعل نماید» (ص ۱۱۰). در این زمینه به خصوص از زبان جزایر هارشال مثالهایی ارائه شده برای گرفتن این نتیجه که: «هر نوع نظام زبانی به خوبی نظامهای زبانی دیگر است» (ص ۱۱۰). و این یکی از مهمترین آموزشهای تمام مکاتب زبانشناسی نوین می‌باشد. توانایی درونی زبانها — هر اندازه — بایکدیگر تفاوت ساختمانی داشته باشند — کاملاً یکسان است، ولی البته نباید فراموش کرد که کاربرد اجتماعی و فرهنگی زبانها یکسان نیست. اما این به زبانگران مربوط می‌شود و نه به خود زبان. به نظر من اینکه می‌گویند زبانی تواناست یا نتوان از دیدگاه زبانشناس فقط می‌تواند بیانگر کاربرد فرهنگی تواندتر زبان

می‌رهاند (ولی این در تنافق با تعریفی است که بلومفیلدها از معنی می‌کردند، زیرا به طوری که خواهیم دید برای آنان توصیف معنی در رابطه با اشاره خارجی باید انجام گیرد).

در این بخش نویسنده به بحث درباره معانی اصلی یا مرکزی و معانی مجازی و تفاوت میان آنچه که به «معنی صریح» (denotation) و «معنی ضمنی» (connotation) ترجمه شده می‌پردازد و معانی ضمنی فردی را نیز که در کاربرد همگانی زبان جایی نمی‌باید ولی بیانگر برخورد عاطفی فرد تواند بود، مطرح می‌سازد.

در اینجا باید به این نکته اشاره کرد که نویسنده در برخورد با مسئله معنی، تحت تأثیر مستقیم بلومفیلد (و اونیز تحت تأثیر «رفتار گرایان») توصیف معنی را امری بس مشکل می‌باید که در شرایط کنونی پیشرفت علوم، بررسی تمام مشخصات آن از عهده هیچ کس – واز آن میان زبانشناس – برنمی‌آید: «آنچه زبانشناس می‌تواند بکند این است که صورتهای زبانی و معانی تقریبی آنها را تعریف کند، ولی او نمی‌تواند برای تجزیه و تحلیل و تعریف جزئیات نهایی عوامل فیزیکی و اجتماعی که در مسئله معنی مؤثرند، کار فیزیکدان، شیمیدان، مردم‌شناس و دیگران را نیز به عهده گیرد. برای اینکه بتوانیم معنی یک صورت زبانی حتی ساده‌ترین آنها به نحو کامل و دقیق تعریف کنیم، مجبوریم درباره ساختمان جهان و همچنین درباره آنچه درون بدن و سر هر گوینده و شنونده‌ای رخ می‌دهد اطلاع کامل داشته باشیم» (ص ۱۴۳). البته روشن است که این تعلیق به محال است، ولی نمی‌توان مسئله معنی را در زبانشناسی تعلیق به محال کرد، چون همان طور که نویسنده خود می‌گوید: «معنی با وجود تمام اشکالاتی که برای ما ایجاد می‌کند... عاملی است که زبان را در جامعه انسانی مؤثر می‌گرداند» (ص ۱۴۳).

مسئله

این است که بلومفیلدها، به پیروی از «رفتار گرایان»، «معنی» زبانی را با «صدق» خارجی اشتباہ می‌کردند، چون برای آنها معنی یک واحد زبانی معادل تمام شرایط خارجی (که شامل وضعیت تن و روانی خود گوینده نیز می‌شود) بود که این واحد در آن به کار می‌رود و نیز واکنشی که کاربرد آن در شنونده برمی‌انگیزد. تجزیه و تحلیل تمام عوامل خارجی (که تجربه گذشته گوینده و شنونده را نیز در برمی‌گیرد) بر عهده علم کوشاگون است که آنها نیز هنوز در گزارش تمام عوامل بزرگ مقدار و به ویژه خرد مقدار عاجزند. ولی نکته اینجاست که معنی یک صورت زبانی معادل انتخابی یکسان است که گویندگان یک زبان از این صورت می‌کنند (یعنی به جای واحدهای معینی انتخابش می‌کنند و با واحدهای معینی نیز ترکیب می‌کنند). البته در این انتخاب، بعضی از مشخصات شرایط خارجی معتبر می‌شوند و در معنی واحد زبانی جای می‌گیرند، ولی به هیچ وجه تمامی این مشخصات نیازی به بیان شدن ندارند، از اینجا تفاوت میان معنی زبانی

(که در قلمرو زبانشناسی جای دارد) و مصدق خارجی (که به علوم دیگر مربوط است) آشکار می‌شود. برای نمونه، معنی زبانی «نمک» در فارسی – مانند هرزبان دیگری – به هیچ روی معادل معنی مادی و خارجی آن که علم شیمی با فرمول NaCl نشان می‌دهد، نیست (و اگر چنین بود بلومفیلدها در مورد اشکال توصیف معنی حق داشتند). تبیجه این برداشت نادرست از مسئله معنی آن بود که برخی از پیروان بلومفیلد و بهویژه زلیگ‌هاریس (نویسنده کتاب «زبانشناسی ساختگر») تا آنچه پیش رفتند که خواهان کنار گذاشتن کلی معیارهای معنایی در توصیف زبان و جستجوی معیارهای صوری محض که کاربرد مکانیکی آن در یک زبان – بدون توجه به معنی آن زبان – ساختمان آن را بدست دهد، شدند. ولی حتی اینان نیز نتوانستند از تسلی به ملاک معنی در آخرین تحلیل سریاز رند، زیرا تنها معیاری که بهما می‌گوید با یک صورت یا چند صورت متفاوت سروکار داریم این است که بینیم آیا با یک معنی و یا چند معنی متفاوت روبرو هستیم.

واکنش

نویسنده این را بدید بلومفیلدهی از مسئله معنی، امروزه در امریکا ترد بعضی از زبانشناسان به افراد در جهت معکوس انجام می‌دهند، زیرا بعضی از پیروان چومسکی که در حقیقت برس این مسئله از او مشعب شده‌اند معتقدند که همه چیز را در توصیف زبان باید از مقولات معنایی که جهانی هستند و بنیاد ژرف ساختنی زبان را می‌سازند (اصطلاحات «روساخت» و «ژرف ساخت» از ویژگیهای مکتب چومسکی و پیروانش می‌باشد) آغاز کرد. بهنظر من این هردو برخورد افراطی و مردود است و پایگاهی که زبانشناسی اروپایی تحت تأثیر «سوسور» داشته معمولتر می‌نماید و آن اینکه شانه زبانی از دو رویه جداگانه‌ای ناضیر صورت آوایی و معنی زبانی تشکیل شده و بررسی هریک از این دو رویه مستقل‌دیگر زبانشناسی نیست. ولی باید توجه داشت که بهتر حال در زبان چیزی پنهان (یعنی معنی) از راه چیزی آشکار (یعنی صورت) نمودار می‌شود و از این رو لازم است همیشه از صورت به معنی رسیده باشد. به عبارت دیگر باید در توصیف زبان به معیارهای صوری دست بالا را داد، ولی معنی و شمی که گویندگان از آن دارند نیز باید همیشه بررس تقسیمات صوری ما باشد و از صورتگرایی محض (formalism) ایجاد تمایزاتی در زبان که هیچ نوع توجیه معنایی ندارند، جلو گیرد.

در فصل هشتم این کتاب، علاوه بر بحث درباره معنی، تقسیم‌بندیهای سبکی زبان نیز از نظر کاربرد فرهنگی و موقعیات متفاوت، به گونه‌هایی چون رسمی، نیمه‌رسمی (تدریس)، گفتاری و خودمنانی و مانند آن ارائه شده که مفید نتواند بود، ولی به هیچ وجه نباید آن را تقسیم‌بندی قاطع و همه جانبه‌ای که برهمه زبانها انطباق‌بندی باشد گرفت.

بحث جالب دیگری در فصل دیگر این بخش به رابطه عامل مکان و زمان با زبان می‌پردازد. از نظر مکانی یک زبان گسترده یکسان نیست و گونه‌ها و گویشهای جغرافیایی

(همانطور که برای نمونه نیاز کاربردهای خود زبانشناسی، در سالهای اخیر واژه‌های شنیدار و نوشتار را ایجاد کرده است، کاری که در فارسی از عهده معادله‌های عربی آن برمی‌آمد). بررسی عامل زمان در زبان، مسئله تحول زبانی و نوآوریهای زبانی را مطرح می‌کند که «جاشین سازی قیاسی» یکی از تاییج آن است و هم‌اکنون بدان اشاره شد. نویسنده بدرستی توجیه می‌کند که چرا زبانشناس تحول زبان را می‌پذیرد. و آنچه بهویژه تحول زبان نام دارد از نظر نویسنده به تغییر واحدهای آوازی زبان یعنی واجها مربوط می‌شود که نخست جوهر صوتیشان دستخوش تغییر می‌شود و پس ارزش زبانیشان. ولی از سوی دیگر نویسنده می‌نویسد:

چطور و چرا واجها تغییر می‌کنند؟... ما فعلاً در مرحله‌ای هستیم که به سؤال اول پاسخ نسبتاً معقولی بدیم، ولی برای سؤال دوم یعنی چرا بی تغییر واحدی، پاسخ مناسب نداریم» (ص ۱۸۳). باید گفت پس از انتشار کتاب زبانشناس معاصر فرانسوی آندره مارتینه به نام *Economie des changements phonétiques* در سال ۱۹۵۵ تتحول آواها را بهویژه در رابطه با پویایی درونی زبان یافته‌ایم. ولی این بحثی است که در اینجا نمی‌توان بدان پرداخت.

۵۵ این بخش کتاب به کوشش‌های زبانشناسی تاریخی قرن نوزدهم اروپا و روش‌های ایجاد خانواده‌های زبانی چون خانواده زبانهای هند و اروپایی و نیز بازسازی نیای مشترک چنین خانواده‌هایی – مانند بازسازی زبان هندواروپایی برای خانواده بالا – اشاره شده است و مثالهایی ارائه شده. ولی کمود اساسی این بخش مسکوت گذاشتن نظریه «اطلاع» *Information* است که زبانشناسی نوین از آن بهره‌ها گرفته و یکی از عوامل اصلی توجیه نوآوریهای زبانی و ادبی و نیز تحول واحدهای زبان است. بهر حال در پایان بخش سوم (فصل ده) نویسنده تیجه‌گیری درست و مهمی از نقش تحول زبان در زندگی بشر می‌کند که جا دارد نقل کنیم:

در حقیقت در يك میلیون سال گذشته تراز انسان به جای تغییرات زیستی، از نظر زبانی تغییر کرده است: فرهنگ و تغییرات فرهنگی، بهجای تغییرات زیستی، مکانیسم سازگاری ما با محیط قرار گرفته است.» (ص ۱۹۹).

بخش چهارم کتاب با عنوان «آنچه درباره زبان می‌توانیم بگوییم»، که شامل چهار قصل است، به کاربرد عملی بعضی از تاییج زبانشناسی در جامعه از نظر مسائل فرهنگی و آموزشی، بهویژه آموزش زبان مادری و نیز زبانهای بیگانه می‌پردازد. نویسنده روش‌های آموختن زبان مادری را در مدارس امریکا به واد اتقاد شدید می‌گیرد و فرضیات غلطی را که این آموزش بر آن قرار دارد مردود می‌داند، و از بیخبری مسئولان این آموزش از اصول زبانشناسی تألف می‌خورد. باید یادآور شد که در سالهای اخیر گسترش آموزش زبانشناسی در امریکا تا حد زیادی چه در نحوه آموزش انگلیسی به بومی زبانان و چه در مورد آموزش

متفاوتی دارد که بررسی آنها «چرا فیضی زبانی» را به وجود آورده و نتیجه عملی آن ایجاد اطلاعهای زبانی برای بعضی از زبانها بوده است. در این زمینه نویسنده مثالهای متعددی از زبانهای گوناگون آورده که بعضی درست نیست، مثلاً حذف تمایز میان *a* و *ə* و نیز آمیزش *in* و *un* برخلاف نظر نویسنده در مورد زبان فرانسه فقط مربوط به طبقه پائین پاریس نیست و از عمومیت بسیار بیشتری برخوردار است. نیز باید اضافه کرد که استعمال عامیانه *t-y*-*t* در فرانسه به عنوان عالمت سؤال مثلاً در جمله *?vas-t'y?* دیگر متوقف شده است. بحث درباره «تصحیحات افراطی» از سوی بعضی کسان (با «تصحیحات زبانی» که در آغاز بدان اشاره شد، اشتباه نشود) که گونه محلی دیگری دارند و در تقليید از گونه چرا فیضی نومنه زبان (مانند گونه فارسی تهران در ایران) به افراط می‌گرایند از مباحث جالب دیگر این بخش است (و مترجم نیز در پانویس مثال گویایی در این زمینه از تلفظ تهرانی یک اصفهانی داده است). این نکته‌ای است که در یادگیری یک زبان بیگانه نیز اغلب بیش می‌آید.

در اینجا باید یادآور شد که نویسنده کتاب در بحث از لغات قرضی ظاهرآ عقیده شخصی خود را به حساب تمام زبانشناسان می‌گذارد. در این مسئله شک نیست که هیچ زبانی خالی از لغات قرضی نمی‌باشد، ولی به هیچ روی نباید فکر کرده که زبانشناس در برابر ورود بیحساب و بدلیل لغات بیگانه مقاومت نشان نمی‌دهد. بجز دلایل ملی و فرهنگی که می‌توانند یک زبانشناس را به این مقاومت آگاهانه سوق دهند، من فکر می‌کنم دلایل زبانی محکمی نیز در این زمینه وجود دارد و آن اینکه بسیاری از صورتهای بیگانه با نظام آوازی و دستوری و قاموسی زبان خودی نمی‌خوانند و اگر در زبان تثبیت شوند ممکن است به کار کرد منظم و روان آن لطمه زند و شیوه‌های درونی آفرینش واحدهای نوین را (که به اصل «زاویایی زبان» بر می‌گردد) به زنگ زدگی کشانند. پذیرش مسئله «نوآوریهای قیاسی» که در فصل ده این کتاب از عوامل تحرک و تحول درونی زبان در نظر گرفته شده خود به منزله پذیرش مقاومت در برابر و ازهای بیگانه و توسل به نظام درونی زبان برای ایجاد واحدهای نوین است. اصل واحدهای سازی براساس استفاده از عناصر خودی زبان و قوانین درونی مسلط بر آن از راه آنچه که در کتاب به «جاشین سازی قیاسی» ترجمه شده، قرار دارد. اصلی که نویسنده کتاب خود به درستی مطرح کرده است:

گفتن: گفتار

دیدن: دیدار

شنیدن: **X** (شنیدار)

نوشتن: **X** (نوشتار)

متر جم نیز خود در این زمینه، ایجاد قیاسی لغاتی مانند بهدار، دهدار، شهردار را در سالهای اخیر از روی الگوی جهاندار و نامدار و مانند آن به درستی مثال زده است. بنابراین هر گاه نیازی احساس شود زبانشناس باید کاربرد واحدهای نوین را از روی الگوها و عناصر زنده زبان توصیه کند

نکته دیگری که در مورد بخش چهارم این کتاب نباید فراموش کرد این است که چون مسائل این بخش بیشتر جنبه فرهنگی دارد، اظهار نظرهایی که از سوی نویسنده می‌شود به هیچ روى نمودار دید زبانشناسی که درباره این مسائل اغلب ساكت است – چون آن را در صلاحیت خود نمی‌داند – نمی‌باشد. بهویژه مسئله «زبان ملی» و با اهمیت یا بی‌اهمیت بودن آن برای یک کشور. بهنظر نویسنده، پیام اصلی زبانشناس در مورد مطالب این بخش این است که:

«ناـگاهـه زـبـانـخـودـرا دـسـتـكـارـیـ نـکـنـید» (ص ۲۶۷).

نتیجه منطقی این گفته آن است که **آگاهی علمی** بر زبان که ویره زبانشناس است – یا لااقل او چنین ادعایی دارد – بدرو امکان دخالت – یا دستکاری – در پدیده زبان را می‌دهد، چون دخالت در این پدیده و پیش‌بینی آینده آن و احیاناً بر نامه‌ریزی فرهنگی و اجتماعی آن فقط در صورتی ممکن است که ساختمان درونی پدیده و قوانین مسلط بر آن و نقشهای گوناگون آن را بشناسیم. اما این مسئله نباید ایجاد نگرانی کند زیرا زبانشناس – برخلاف بسیاری دیگر – هرگز زبان را چماق تکفیر مردمان نخواهد کرد.

مهـرـجـمـ داشتمند این کتاب، دکتر محمدرضا باطنی، که خود زبانشناس برجسته‌ای است، در ترجمه این کتاب کاملاً موفق بوده است و به خوبی سادگی و روشنی سبک نویسنده را حفظ کرده، سبکی که باید اذعان کرد امریکائیان استاد آنند، یعنی ساده کردن مطالب پیچیده علمی و در اختیار همگان قرار دادن آن. دکتر باطنی خود نیز در نوشتةها و مقالاتش از چنین هدف و شیوه‌ای پیروی می‌کند و موفق نیز هست واز این نظر **حالحقیرین** مترجم چنین کتابی می‌تواند باشد. البته گاه مطالب کتاب بهویژه در مورد روش‌های توصیف ساختمان زبان ممکن است تا حدی به نظر خواننده عادی مشکل و پیچیده بنماید، ولی از این گیری نیست و برخواننده است که مختصر کوششی در هضم مطالب از خود نشان دهد. شاید در دو سه مورد مترجم ناخودآگاه تحت تأثیر زبان اصلی کتاب (انگلیسی) قرار گرفته باشد. برای نمونه می‌توان بترجمه عنوان فصل ششم اشاره کرد که به صورت «زبان از صد اساخته شده است» آمده، در حالی که شاید «زبان از صدا ساخته شده است» فارسیتر باشد.

نکاتی که در زیر بدان اشاره خواهد شد و شاید گویای اختلاف نظرهایی بامترجم باشد بیشتر به ترجمه اصطلاحات یا کاربرد عالیم مربوط می‌شود، ولی بهر حال گفتگشان بی‌فایده نیست:

– بهتر آن بود که مترجم مثالهای فارسی را همه در پانویس بیاورد تا در متن کتاب آنچنانکه گویی نویسنده خود به کار برد است. البته این نکته در آغاز کتاب تذکر داده شده، ولی باز تاحدی گمراه کننده است.

– در کاربرد اصطلاحات فارسی، یکدستی چندانی رعایت نشده، یعنی گاه اصطلاحات رایج عربی به کار رفته

آن به بیگانگان تأثیر شدیدی بر برنامه‌های درسی مدارس و دانشگاهها گذاشتند تا آن حد که گاه به افراط رفته و مسائلی نظری را که در سطح نیازهای عملی آموزندگان زبان نیست نیز مطرح ساخته است. بهر حال تکیه نویسنده براین نکته که کودکی شش هفت ساله که به دستان پای می‌نهد دیگر بر ساختمان آوازی و دستوری زبان خود تسلط دارد ولی گنجینه واژه‌هایی محدودتر است، یا این نکته که در آموزش گونه نمونه (استاندارد) زبان نباید فقط یک امکان را تحمیل کرد (که در مورد املاه نیز صادق است)، یا این نکته که کودکان را نباید با بهاطلاع «تصحیحات» من درآورده (که به بعضی انواع آن اشاره شد) گمراه و از نظر زبانی متزلزل نمود، یا این نکته که کودکان را باید از همان آغاز، نخست با تفاوت میان زبان و خط و سپس با رابطه‌ای که می‌اشان برقرار می‌شود آشنا کرد، همه و همه درست و بجاست و برآموزش فارسی در جامعه ایرانی انطباق بذیر. در مورد آموزش زبان بیگانه، نویسنده یادآور می‌شود که چگونه زبانشناسی امریکا به خاطر نیازهای عملی زمان جنگ جهانی دوم نخستین بار در این زمینه داشت خود را در اختیار فراز گیرندگان زبان گذاشت و به نتایج درخشنانی رسید. از این دیدگاه سلسه مراتبی برای آموختن بهتر یک زبان بیگانه ارائه شده، ولی باید توجه داشت که این پایگان قطعی نیست و بر حسب نیازهای ویژه فرآگیرندگان زبانی بیگانه فرق تواند کرد. بحث دیگر این بخش درباره امکان کاربرد یک «زبان جهانی» است که در آخرین تحلیل، همه راههای آن از سوی نویسنده مردود شناخته شده، با این این نکته درست که «جهان واحد» – حتی برای آن کس که آرزوی آن را دارد (ونه برای ما) – مستلزم داشتن زبان جهانی واحدی نیست. در این بخش همچنین به نظریه «جهان بینی‌زبانی» که بعضی از زبانشناسان مطرح کرده‌اند و مطابق آن بینش گویندگان یک زبان انکاسی از ساختمان درونی آن زبان گرفته می‌شود، اشاره شده و محدودیتهای این نظریه نیز به درستی بررسی شده است (مترجم کتاب نیز خود در این زمینه، مقائله جالبی تحت عنوان «نسبت در زبان» در شماره ۷۱ – ۷۲ مجله «دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران» نگاشته است).

قدکو این نکته ضروری است که اشاره‌ای که در این بخش یا بخش‌های دیگر این کتاب به‌وابسته بودن زبانشناسی به «مردمشناسی» می‌شود تنها منعکس کننده پایگاهی است که زبانشناسی بلومفیلدی داشته است. برای زبانشناسی اروپایی تحت تأثیر سوسور، زبانشناسی در قلمرو دانش نوینی به نام «نشانه شناسی» باید جای گیرد. از سوی دیگر، چو مسکی اینک معتقد است که جای زبانشناسی و هدفیای اساسی آن در زمینه «روانشناسی شناخت» می‌باشد که البته به نظر وی از اساس با روانشناسی رایج تفاوت خواهد داشت. ولی عملاً زبانشناسان بهر مکتبی تعلق داشته‌اند باز زبانشناسی به عنوان رشته‌ای کاملاً مستقل برخورده‌اند. اما تأکید بر تایج اساسی آن را هر مکتب بسیار یکی از رشته‌های علوم انسانی گرایانده است.

(اگر در فارسی phone را به بنواج ترجمه کنیم) بنواج نویسی است و به ضبط تمام امکانات آوازی دستگاه گفتاری بشر در تمام جزئیات آن بدون توجه به نقش آنها در یک زبان، یا گونه‌های یک واژ در زبانی معین می‌پردازد و اصولاً باید میان دو قلاب [] نوشته شود. در ترجمه کتاب گاه واجنگاری و گاهی نیز واجنویسی در این مفهوم به کار رفته است. بهطور خلاصه باید گفت آوانویسی یا به صورت واج‌نویسی است و یا به صورت بنواج نویسی و این دو را نباید درهم آمیخت.

— در مرور اصطلاح «فشار» که معادل stress accent در انگلیسی آمده باید متوجه بود که این خلاصه يعني «تکیه فشار» می‌باشد، یعنی نوعی از تکیه که برجسته‌تر کردن یک هجا نسبت به هجاهای پس و پیش با صرف نیرو یا فشار بیشتر است و در انگلیسی به چشم می‌خورد. ولی نباید تصور کرد که «فشار» اصطلاح فنی تریست برای «تکیه»، زیرا تکیه اصطلاحی عام است و انواع دیگری نیز دارد مانند «تکیه زیر و بمی» (در فارسی) یا «تکیه دیرش» (در پرتغالی).

— ترجمه allophone به «واجگونه» درست نیست، زیرا «گونه» به صورت پسوند در فارسی به معنی «شبیه، مانند» و معادل — وار است و از این رو «واجگونه» یعنی «مانند واج» حال آنکه در اینجا مقصود «گونه‌واج» است و باید به همین صورت نیز به کار رود.

— واکهٔ فارسی آ در کتاب با علامت \hat{a} ضبط شده در حالی که به نظر ما نشانه \hat{a} بهتر است، زیرا در واجنویسی خطی کوتاه بالای حرف نمودار بلندتر بودن واکه می— باشد حال آنکه تفاوت معتبر در فارسی میان \hat{a} و $\hat{\alpha}$ (آ) کیفی است نه کمی (هردو بازنده، ولی اولی پیشین است و دومی پسین).

— اصطلاح opposition به «تضاد» ترجمه شده در حالی که تقابل مناسیتر است، زیرا «تضاد» مستلزم آن است که مشخصات دو صورت که در این نوع رابطه با یکدیگر هستند هیچگونه اشتراکی با یکدیگر نداشته و در حقیقت معکوس هم باشند ولی بر عکس در کاربرد زبانشناسی واحدهایی که در opposition با یکدیگرند لاقل در یک مشخصه با یکدیگر شریکند و به یک محور جانشینی تعاق دارند و به جای هم انتخاب می‌شوند، یعنی در تقابل باهمند.

— برای اصطلاح palatalized (پیشکامی شده) (که البته ترجمه‌ای تعبیری است) از «کامی شده» که در کتاب آمده مناسبتر است.

— اصطلاح «واژه» برای کوچکترین واحد معنی دار زبان و معادل morpheme در انگلیسی (و monème در فرانسه) که در کتاب به کار رفته مناسب نیست، زیرا پسوند $_ \acute{e}$ در فارسی مفهوم تغییر را مجسم می‌کند و بنابراین

و گاه معادلهای کاملاً تازه فارسی. مثلاً با اصطلاحات واک voice و واکبر و بیواک برای voiceless و voiceless روبرو می‌شویم، ولی از واکه یا همخوان خبری نیست و به جای آنها همه‌جا بهتر ترتیب صوت و صامت آمده. یا در حالی که معادل فارسی fricative همه‌جا سایشی آمده معادل stop همه‌جا انسدادی است. بهنظر من مترجم بدلایل بینیاز از ذکر، گرفتار دو دلیل میان اصطلاحات عربی و فارسی بوده است. می‌شد برایین مشکل با انتخاب یک دسته اصطلاحات به عنوان اصلی و ارائه معادلهای دسته دیگر در پرانتز غلبه کرد. مثلاً: بندشی (انسدادی)، سایشی (انقباضی).

— در مورد واکه‌ها (متصوتها) به جای اصطلاحات جلو، عقب، افزایش، میانه، افتاده که در ترجمه کتاب آمده اصطلاحات پیشین، پسین، بسته، نیم‌بسته یا نیم‌باز، باز، بهتر ترتیب رایجتر است.

— املای جلوی در کتاب به جای جلوی عجیب می— نماید.

— در ص ۸۱ نویسنده اصطلاحات آواشناسی را همراه با عالم مکتوب و مخارج تلفظشان تعریف کرده و مثالهایی داده و مترجم نیز مثالها را فارسی کرده است، ولی خ در فارسی به عنوان یک صامت ملازمی ارائه شده که چنین نیست، زیرا خ یا ق و غ (که در فارسی نماینده یک واحد) نرمکامی می‌باشند. بر عکس \acute{e} به عنوان یک صامت نرمکامی توصیف شده که این نیز درست نیست چون \acute{e} و \acute{g} در فارسی کامی هستند.

— تفاوت دو گونه \acute{e} (و \acute{g}) در فارسی — آن طور که مترجم ذکر کرده — آن نیست که یکی نرمکامی و دیگری کامی است، زیرا اصولاً \acute{e} همانطور که بیان شد نرمکامی نیست و مخرج سختکامی دارد که خود به پس کام، میان کام (کام) و پیشکام تقسیم می‌شود. در حقیقت باید گفت که \acute{e} در فارسی بیش از واکه‌های i، e و a که پیشین هستند گونه پیشکامی یا میانکامی دارد و پیش از واکه‌های u، o و \acute{o} که پسین هستند گونه پسکامی.

— ن مانند t و d در فارسی دندانی است نه لثی (در انگلیسی لثی است).

— به جای اصطلاح رایجتر آوانویسی (معادل transcription)، در ترجمه کتاب صوتگاری آمده است و گاه در همین معنی واج‌گاری نیز به کار رفته که اگر مقصود واژ نویسی باشد نمی‌تواند معادل آوانویسی یا به قول مترجم کتاب صوتگاری فرض شود، زیرا واژ نویسی نوع ویژه‌ای است از آوانویسی (که مفهومی عام دارد) و آن اینکه فقط برای واحدهای آوازی یک زبان یعنی واجها عالم حرفی در رابطه یک بهیک به کار رود و از ضبط گونه‌های واحدها که تمایز معنی نمی‌دهند خودداری شود. به این در انگلیسی Phonemic transcription گفته می‌شود اصولاً باید میان دو خط مایل / / نوشته شود در حالی که phonetic transcription

دارد و برخلاف انگلیسی بریتانیا از گونه‌های طبقاتی و اجتماعی بربست.

— ترجمه ا نوع زبانهای *isolating*، *synthetic*، *agglutinative* به گستته، آمیخته، چسبیده درست به نظر نمی‌رسد و شاید به ترتیب جداساز، پیوندی، چسبان (ترکیبی) مناسبتر باشد. (ص ۱۱۶).

— ترجمه اصطلاح *displaced language* به «زبان نابجا نهاده» (ص ۱۳۲) تقلیل می‌نماید. مقصود کاربرد زبان است خارج از شرایط عینی زمانی و مکانی. اصولاً این اصطلاح در زبانشناسی امریکایی نیز جانیفتداده است.

□
— ترجمه *resonance chambers* به «محفظه‌های تشذیب‌کننده» نیز کمی تقلیل است و شاید «حفره‌های باز-خوانی» (مانند دهان و بینی) مناسبتر باشد.^۲

۱) برای اطلاع بیشتر از جزئیات این مسئله نگاه کنید به مقاله زیر از نویسنده این برسی: «مرزهای کلمه در زبان و خط فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، شماره پی‌دری ۱۳۵۰، ۷۷

۲) درمورد بخش دوم کتاب دو نکته از قلم افتاده که در زیر بدان اشاره می‌شود:

— نویسنده در صفحه ۱۲۰، بند (clause) را که در حقیقت جمله یکنفلی است به مهین و کهین تقسیم می‌کند و بندهای کهین را معادل جمله‌های بیفعال می‌گیرد. به نظر من این بندها نیز واقعاً دارای فعل هستند که بدلیل قرینه‌های خارجی با زبانی حرف شده، ولی می‌توانند به لخواه بازسازی شود.

— عمولاً هنگام سرماخوردگی بهعلت تورم زبان کوچک و کرختی آن که قادر نیست راه بینی را به خوبی بینند ما «تودماغی». حرف می‌زنیم یعنی تمام واحدهای آوازی را تا حدی غنمه می‌کیم، ولی نویسنده در صفحه ۷۸ نظر عکس این را ارائه داده که عجیب می‌نماید.

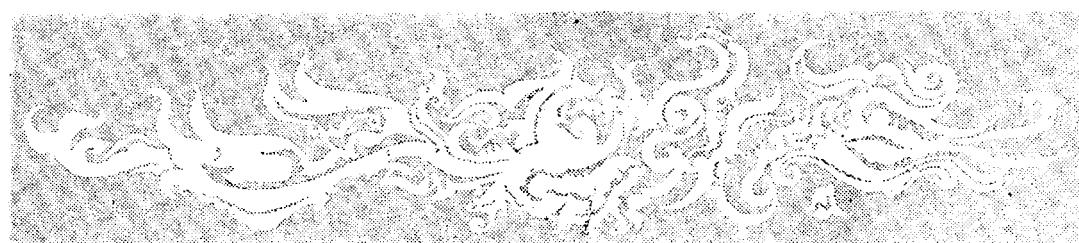
ممکن است چنین القاء شود که فقط ریشه‌ها یا وندهای زبان واژک هستند، حال آنکه واژه‌های بسیط مانند دست، میز، سیاه و غیره نیز در عین حال یک «مرفم» هستند. از این رو ما اصطلاح «تک واژه» یا خلاصه آن «تکواز» را در این مورد ترجیح می‌دهیم (پیشوند تک — دراینجا گویای آن است که این صورت یعنی تکواز بیش از این تجزیه نمی‌شود و بسیط است) و بهمین روال نیز ترجیح می‌دهیم به جای «واژک گونه» که در کتاب معادل *allomorph* آمده بگوئیم «گونه تکواز».

— من با تعییر دکتر باطنی از «تکواز گذشته ساز» در افعال فارسی که در صفحه ۱۱۴ ارائه شده موافق نیستم، ولی این خود بحثی است نیازمند مقالمای جداگانه.

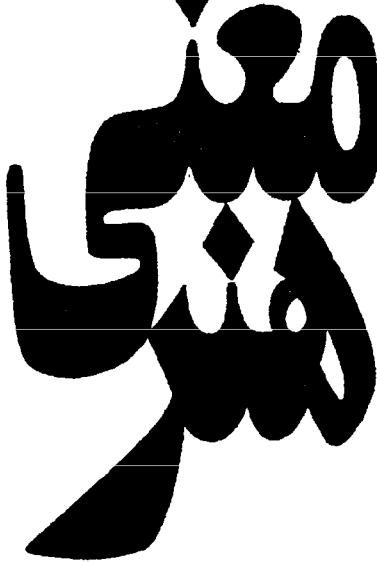
— اگر در ترجمه مثال مجارستانی láthatatlan به جای «غیرقابل رویت»، غیرقابل دیدن بودن، دیده نشدنی» که در کتاب آمده (ص ۱۱۶) ترجمه به صورت «فادیدنی» ارائه می‌شود، به ساختمان واژه مجارستانی که مورد مثال است تزدیکتر می‌بود.

— معلوم نیست چرا در صفحه ۱۴۵ *parallel* ۴۰th که به فارسی می‌شود «مدارچهل درجه» عیناً به صورت انگلیسی در متن فارسی آمده و ترجمه نشده است.

— در پانویس صفحه ۱۰۰ دکتر باطنی می‌نویسد: «کاکنیها گروهی از اهالی لندن هستند که از نظر اقتصادی—اجتماعی در سطح پایین‌تری می‌باشند و بالهجه خاص انگلیسی صحبت می‌کنند. وضع آنها تقریباً شبیه اهالی جنوب شهر تهران است.» بهنظر من مقایسه کاکنی زبانها با گونه فارسی جنوب شهر تهران درست نیست، زیرا کاکنی یک گونه طبقاتی زبان است و در نظام آوازی و حتی صرف و نحو خود تفاوت‌های اساسی با انگلیسی فصیح دارد، در حالی که فارسی جنوب شهر تهران بهجز چند واژه تفاوتی با فارسی جاهای دیگر تهران ندارد (البته لهجه به‌اصطلاح «داشی» موقعیت دیگری دارد، ولی این لهجه تاحدی تصنیعی است و عملاً زیاد به گوش نمی‌خورد و بیشتر ناشی از کاربرد اغراق‌آمیزی در نمایشنامه‌های رادیو تلویزیونی یا فیلمهای کمدی است). در حقیقت، فارسی فقط گونه‌های جغرافیایی



پیش‌نیاز کتاب



نوشتۀ هربرت رید ترجمۀ نجف دریابندی

مدرکات حسی خود دریافت کرده باشیم.

۲۰ هر نظریه کلی دربار هنر باید با این فرض آغاز شود که انسان در برابر شکل و سطح و حجم اشیایی که حاضر برخواست او باشد و اکنش نشان می‌دهد، و بعضی از آرایشها (arrangement) در تناسب شکل و سطح و حجم اشیا منجر به احساس لذت می‌شوند، درحالی که نوین آن آرایشها باعث بی‌اعتنایی یا حتی ناراحتی واشمژاز است. حس تشخیص روابط لذت‌بخش همان حس زیبایی است؛ حس مقابل آن، حس رشتی است. البته امکان دارد که پاره‌ای از مردم بر تنسیاتی که در جسمیت اشیا هست آگاه نباشد. همان‌طور که پاره‌ای از مردم رنگ کورنده، پاره‌ای هم ممکن است نسبت به شکل و سطح و حجم کور باشد. اما همان‌طور که مردم رنگ کور نسبتاً نادرنده، به انواع دلایل می‌توان باور داشت مردمی هم که یکسره از سایر اوصاف بصری اشیا غافل باشد بهمن اندازه کمیابند. احتمال قویتر این است که این مردم قوایشان پرورش نیافته باشد.

۲۱ عجالتاً ده دوازده تعریف رایج درباره زیبایی وجود دارد، اما آن تعریف جسمانی محضی که من مطرح کردم (که زیبایی عبارت است از وحدت روابط صوری در مدرکات حسی ما) یگانه تعریف اساسی است، و براین اساس ما می‌توانیم نظریه‌ای دربار هنر بنای کنیم که دامنهٔ شمول آن تا آنجا که چنین نظریه‌ای لازم دارد وسعت داشته باشد. اما شاید هم باشد که در آغاز بحث نسبت این اصطلاح زیبایی را مورد تأکید قرار دهیم. تنها صورت دیگر قضیه این است که بگوییم هنر رابطه‌ای لازمی با زیبایی ندارد و این موضع،

چاپ (معنی هنر) می‌گذرد، این کتاب‌همواره در شمار کتابهای زنده زمینه خود بوده است و رفتارهای به صورت یک اثر کلاسیک فروتن در مبحث هنر درآمده است. قسمت اول این کتاب بررسی وسیعی است از هنر در سراسر جهان، از هنر بدیوی تا هنر جدید، و در قسمت دوم نویسنده به معرفی جوهر مکاتب هنری بزرگ، مانند مکتب گوتیک و باروک و روکوکو و امپرسیونیسم و اکسپرسیونیسم و سورئالیسم و تاشیسم می‌پردازد. ترجمه فارسی کتاب در حدود هفتاد تصویر سیاه و سفید و یک تصویر رنگی به همراه دارد.

هربرت رید (۱۹۶۸-۱۸۹۳) شاید بزرگترین هترشناس و منتقد انگلیسی‌حصر خود بود. آثار فراوان او تقریباً همه در توضیح مبانی هنر، و رابطه هنر با شئون مختلف زندگی اجتماعی نوشته شده‌اند. «معنی هنر» که ترجمه نخستین صفحات آن در اینجا آمده است، و تمام آن به زودی از طرف شرکت سهامی کتابهای جی‌سی منتشر خواهد شد، در حقیقت مجموعه‌ای است از سلسله مقالاتی که هربرت رید در سال ۱۹۳۱ برای مجله «لیسنر» (Listener) نوشت و سپس به صورت کتاب درآمد. در غرف چهل و چند سالی که از نخستین

۱ کلمه ساده «هنر» (art) غالباً مربوط به آن هنرهایی است که ما آنها را به نام هنر «تجسمی» (plastic) یا «بصری» (visual) می‌شناسیم؛ اما اگر درستش را خواسته باشیم باید هنر ادبیات و هنر موسیقی را هم در بر بگیرد. پاره‌ای از خصائص میان همه هنرها مشترک است، و هرچند که در این یادداشتها سروکار ما بیشتر باهنرها تجسمی خواهد بود، تعیین این که چه چیزی در میان همه هنرها مشترک است بهترین آغاز تحقیق ماست. شوپنهاور نخستین کسی بود که گفت همه هنرها می‌خواهند به مرحلهٔ موسیقی برسند. این گفته بارها تکرار شده و منشأ اشتباهات فراوانی بوده است؛ و لیکن حقیقت مهمی را هم بیان می‌کند. شوپنهاور کیفیات انتزاعی موسیقی را در نظر داشت. در موسیقی و تقریباً فقط در موسیقی - هنر مندمی‌تواند مستقیماً با مخاطبان خود طرف‌بیشود، بی‌واسطه و سیله‌ای که عموماً برای مقاصد دیگر هم به کار برده شود. عمار باشد غرض خود را به زبان عمارت بیان کند، که بعضی فوائد مصرفی هم دارد؛ شاعر کلمات را به کار می‌برد، که در محاورت روزمره نیز به کار می‌رود؛ نقاش معقولاً به زبان تصاویر جهان قابل رؤیت سخن می‌گوید؛ فقط آهنگساز است که به آزاری کامل می‌تواند از ضمیر خویشتن اثری پدید آورد که هدف آن چیزی جز لذت بخشیدن نیست. اما همه هنرمندان نیتشان لذت بخشیدن است؛ و ساده‌ترین و معمولترین تعریف هنر این است که بگوییم هنر کوشی است برای آفرینش صور لذت‌بخش. این صور حس زیبایی ما را ارضا می‌کنند، و حس زیبایی وقتی راضی می‌شود که ما نوعی وحدت یا هماهنگی حاصل از روابط صوری در

اما نکته‌ای که باید فوراً بدان توجه کرد این است که این نظریه پیچیده و شامل در باب هنر، بی استفاده از کلمه «زیبایی» کار خود را پیش می‌برد.

۶. حقیقت این است که معنی و اهمیت تاریخی تصور زیبایی محدود است. تصور زیبایی در یونان باستان پدید آمد، و در آنجا نتیجه فلسفه خاصی از زندگی بود. این فلسفه نوعاً بشری بود، بدین معنی که ارزش‌های انسانی را ستایش می‌کرد و در خدایان هم جز انسان بزرگتر از حد طبیعی چیزی نمی‌دید. هنر هم مانند دیانت صورت آرمانی شده طبیعت بود، و به خصوص صورت آرمانی شده انسان بود، به نام حد اعلای فراگرد طبیعت. آپولو بلودره Aphrodite of Apollo Belvedere) و آفرودیت ملوسی (Melos که نمونه‌های هنر کلاسیک‌اند، عبارتند از سنت‌خاهی کامل یا آرمانی انسانی، باشکل و تناسب کامل، تعجب و آرام، و در یک کلام: زیبا. این سخن‌زیبایی به صورت میراث به روم رسید و در دوره رنسانس دوباره احیا شد. ما هنوز بر طبق سنت رنسانس زندگی می‌کنیم، و برای ما زیبایی ناچار مربوط است به صورت آرمانی سخن خاصی از انسان که به دست قومی قدیم و در سرزمینی دور است، دور از شرایط واقعی زندگانی روزمره، پرداخته شده است. شاید که این آرمان، به عنوان یک آرمان، دست کمی از هیچ آرمان دیگر نداشته باشد؛ اما باید توجه داشته باشیم که این فقط یکی از آرمانهای ممکن است. این آرمان با آرمان بیزانسی، که انسانی نه، بلکه الهی و عقلانی و ضدجیاتی و انتزاعی بود، تفاوت دارد؛ با آرمان بدوی هم تفاوت دارد که شاید اصلاً آرمان نبود، بلکه تجلی ترسی بود که انسان بدوی در برابر دنیای اسرارآمیز و نفوذناپذیر احساس می‌کرد. آرمان یونانی با آرمان شرقی هم تفاوت می‌کند، که آن نیز انتزاعی و غیر بشری و مابعد طبیعی است، و معهذا بیشتر جنبه غریزی دارد تا عقلانی؛ اما عادات اندیشه ما چنان به دستگاه کلمات ما وابسته‌اند که ما می‌کوشیم — هر چند غالباً بیهوده — که همین یک کلمه زیبایی را به ضرب زور در خدمت همه این آرمانها به صورتی که در هنر بیان شده‌اند به کار ببریم. اگر ما نسبت به خودمان صادق باشیم، لاجرم دیر یا زود از این مغالطه لفظی احساس گناه خواهیم کرد. آفرودیت یونانی و مادونای بیزانسی و بت و حشیان گینه جدید یا ساحل عاج، همه نمی‌توانند به همین یک تصور متعارف زیبایی متعلق باشند. اگر قرار باشد کلمات اصولاً معنای دقیقی داشته باشند، باید اذعان کنیم که آرمان اخیر نازبیا یا زشت است. و با این همه، همه این اشیا، چه زیبا و چه زشت، حقاً باید آثار هنری نامیده شوند.

۷. باید اعتراف کیم که هنر بیان تجسمی صورت هیچ آرمان خاصی نیست. هنر بیان هر آرمانی است که هنرمند توانسته باشد آن را در صورت تجسمی تحقق بخشند. ومن با آنکه گمان می‌کنم که هر اثر هنری از حیث صورت یا ساختمان منسجم خود از یک اصل تبعیت می‌کند، این اصل را به هیچ صورت آشکاری مورد تأکید قرار نمی‌دهم، زیرا هرقدر که ما ساختمان آثاری را که به حکم کشش مستقیم

موضعی است کاملاً منطقی، به شرط آنکه ما این اصطلاح را به آن تصوری از زیبایی محدود سازیم که یونانیان بنایش را گذاشتند و سنت کلاسیک اروپا دنباله‌اش را گرفت. تمایل خود من این است که حس زیبایی را پدیده بسیار متغیری در نظر بگیرم که تظاهرات آن در طول تاریخ بسیار نامعین و گاه بسیار گیج کننده بوده است. هنر باید همه‌این گونه تظاهرات را در بر بگیرد، و محک محقق واقعی هنر این است که حس زیبایی خود او هرچه باشد، حاضر باشد که تظاهرات اصیل این حس را، نزد مردمان دیگر و در اعصار دیگر نیز، به قلمرو هنر راه دهد. در نظر او هنرهای بدبوی و کلاسیک و گوتیک بهیک اندازه جالب‌اند، و او چندان که به تشخیص اصیل از ناصل در همه ادوار دلسته است، به ارزیابی محسن نسبی تظاهرات گوناگون حس زیبایی در ادوار مختلف توجه ندارد.

۸. بیشتر اشتباهات مادر باره هنر از نداشتن وحدت نظر در استعمال کلمات هنر و زیبایی ناشی می‌شود. می‌توان گفت که ما فقط در سوءاستعمال این کلمات وحدت نظر داریم. ما همیشه فرض می‌گیریم که هر آنچه زیباست هنر است، یا هنر گلیتیا زیباست، و هر آنچه زیبا نیست هنر نیست، و زشتی نفی هنر است. این یکی دانستن هنر و زیبایی اساس همه مشکلات ما را در درک هنر تشكیل می‌دهد، و حتی در نزد کسانی که بهطور کلی نسبت به تأثیرات جمال‌شناسخی (aesthetic) حساسیت شدید دارند، این فرض در موارد خاصی که هنر زیبایی نیست به صورت یک عامل بازدارنده ناخودآگاه عمل می‌کند. زیرا که هنر ضرورتاً همان زیبایی نیست؛ این نکته را هر قدر تکرار و تأکید کنیم زیاد نکرده‌ایم. خواه مسئله را از لحاظ تاریخی مطالعه کنیم (یعنی بینیم که هنر در اعصار گذشته چه بوده است) و خواه از لحاظ جامعه‌شناسی (یعنی بینیم که هنر از حیث تظاهرات کنونی خود در سراسر جهان چیست)، خواهیم دید که هنر چه در گذشته و چه در حال حاضر غالباً یک امر غیر زیبا بوده است و هست.

۹. زیبا چنان که گفتم بهطور کلی و در ساده‌ترین تعریف آن چیزی است که لذت‌بخش باشد؛ و در تبیجه مردم ناچار می‌شوند بپذیرند که خوردن و بوییدن و سایر احساسهای جسمانی هم می‌توانند هنر به شمار روند. با آنکه سخافت این نظریه را می‌توان فوراً آشکار کرد، یک مکتب کامل جمال‌شناسی برای این اساس بنا شده، و تا همین اواخر این مکتب حتی بر سایر مکاتب برتری هم داشته است. اکنون نظریه دیگری در باب جمال‌شناسی که از بنده تو کروچه (Benedetto Croce) سرچشمه گرفته تاحدی جا شین آن شده است، و با آنکه نظریه کروچه با انتقادات فراوانی رو به رو شده، عقیده اساسی آن، که می‌گوید کاملترین تعریف هنر آن است که هنر را شهود (intuition) صاف و ساده بدانیم، از همه نظریات سابق روشنگرتر از کار درآمده است. اشکال کار در به کار بستن نظریه است، که بر اصطلاحات مبهمی مانند «شهود» و «تفزل» (Lyricism) تکیه دارد.

و غریزی خود زندگی می‌کنند بیشتر مطالعه کنیم، تقلیل دادن آنها به صورت فورمولهای ساده و قابل توضیح دشوارتر می‌شود. حتی برای آن معلم اخلاق عهد رنسانس هم آشکار بود که «هیچ زیبایی والای نیست که در تناسب آن قدری غربت وجود نداشته باشد.»

▲ حس زیبایی را ما بهر طریق که تعریف کنیم، باید فوراً این را هم علاوه کنیم که زیبایی امری است بظری؛ حس زیبایی انتراعی پایه ابتدایی فعالیت هنری است. کسانی که بهاین فعالیت می‌پردازند مردمان زنده هستند و در معرض جریانات گوناگون زندگی قرار دارند. ما سه مرحله در پیش داریم: اول محض ادراک کیفیات مادی — رنگها، صداها، حرکات و سکنات، و بسیاری واکنشهای جسمانی پیچیده‌تر که آنها را تعریف نکرده‌ایم؛ دوم آرایش این

قبيل ادراکات به صورت اشکال و نقشهای لذت‌بخش. می‌توان گفت که حس جمالشناسی بهمین دو فراگرد ختم می‌شود، ولی ممکن است مرحله سومی هم وجود داشته باشد، و آن هنگامی است که این آرایش ادراکات را با حالت خاصی از عاطفه یا احساس که از پیش موجود بوده است هماهنگ سازیم. در این صورت می‌گوییم که آن عاطفه یا احساس بیان شده است. بهاین معنی درست خواهد بود که بگوییم هنر عبارت از بیان است — نه بیش و نه کم. اما همواره لازم است بهیاد داشته باشیم (و این را پیروان کروچ گاهی فراموش می‌کنند) که بیان بهاین معنی یک فراگرد نهایی است، متکی به فراگردهای قبلی ادراک حسی و آرایش (لذت‌بخش) صوری. بیان ممکن است مطلقاً خالی از آرایش صوری باشد، اما در آن صورت همین عدم انسجام مانع از آن خواهد بود که ما آن را هنر بنامیم....

«سقوط» آخرین کتاب مهم آلبر کامو نویسنده معاصر فرانسوی است که در سال ۱۹۵۶ منتشر شد. این کتاب که به عقیده بسیاری از منتقدان مشخص ترین اثر آلبر کامو و حاوی آخرین «پیام» اوست به زودی در سلسله انتشارات کتابهای جیبی با ترجمه شورانگیز فرخ منتشر می‌شود.

پشت سرمن صدای چند بوق برخاست. با لحن جدیتری از مخاطبیم خواستم که مؤدب باشد و در نظر بگیرد که راه را بند آورده است. مردک زود خشم که لابد از دست موتورش که آشکارا سراسازگاری داشت به تنگ آمد. بود به من اطلاع داد که اگر من آن چیزی را می‌خواهم که اسمش کنک است با کمال میل حاضر است آن را نثار من کند. اینهمه وفاخت مرا واقعاً از کوره پهدر کرد و به قصد آنکه بهاین بد دهن گوشمالی داده باشم از اتومبیل خارج شدم. من فکر نمی‌کنم که ترسو باشم (ولی انسان چه فکرها که نمی‌کند)، یک سروگردان از حریفم بلندتر بودم و عضلاتم همیشه بهمن خوب خدمت کرده‌اند. هنوز هم تصور می‌کنم که او کنک را به جای زدن حتماً می‌خورد. ولی هنوز پا به سواره رو نگذاشته بودم که از میان جمعیتی که اندک اندک به دور ما گرد می‌آمد مردی خارج شد، باشتاب بسوی من آمد، به من اطمینان داد که رذلترين ارادل هستم و او بهمن اجازه نخواهد داد مردی را بزنم که یک موتو سیکلت بهزیر پا دارد و در تتعیجه در وضع نامساعدتری قرار گرفته است. رویم را بسوی این تفنگدار برگردانم، و در حقیقت حتی او را ندیدم. زیرا تازه سرم را بر گردانده بودم که تقریباً در همان لحظه صدای موتو سیکلت که دوباره به کار افتاده بود برخاست و ضربه محکمی به روی گوش فرود آمد. پیش از آنکه فرصت یابم که بفهمم چه شده است موتو سیکلت دور شده بود. من گیج وی اراده بسوی «دارتائیان» پیش رفتم که در همان لحظه از صفو سایل نقلیه که انبوه شده بود صدای کنترست خشم آلود بوقها برخاست. چراغ از نو سیز می‌شد. آنوقت به جای آنکه احمقی را که از من بازخواست کرده بود سرجای خود بشانم، در حالی که هنوز سرگشته و بهت‌زده بودم مطیعانه به طرف اتومبیل برگشتم و آن را بهراه انداختم. در حین عبور، همان مرد احمق سلامی بمنشانه «برو بدیخت بینوا» به من داد که هنوز در خاطرم مانده است. (ص ۶۵—۶۶)



یک روز که اتومبیل را می‌راندم، در حین عبور از چراغ سبز، لحظه‌ای توقف کردم و در همان هنگام که هموطنان صبور مابی انتقطاع بوقهایشان را دریشت سر من به صدا درآورده بودند، ناگهان ماجرای دیگری را بهیاد آوردم که در چنین اوضاع واحوالی اتفاق افتاده بود. یک موتو سیکلت که مرد لاغر و ریزاندامی باعینک بی‌دسته و شلوار گلف آن را می‌راند، ازمن سبقت گرفته و سرچراغ قرمز جلو من بیهوده بود. در حین توقف، موتور مردک خاموش شد و او ایستاده بود. در حین توقف، موتور مردک خاموش شد و او بیهوده سعی می‌کرد که باز در آن نفس بدمد. وقتی چراغ سبز شد من با ادب همیشگیم از او خواستم که موتو سیکلت را کنار بکشد تامن بتوانم بگذرم. مردک روی موتور نفس برمده‌اش هنوز به خود می‌پیچید. پس، بطبق رسم ادب پاریسی، بهمن جواب داد که بروم کشکم را بسام. من باز بار عایت ادب، ولی بالحنی که اندکی رنگ بی‌صبری داشت، اصرار ورزیدم. فوراً با اطلاع من رسانید که به‌هر صورت بهتر است بروم گورم را گم کنم. در ضمن این احوال، از

بازاری در انتظار رونق چشم‌انداز صنعت نشر کتاب در ایران

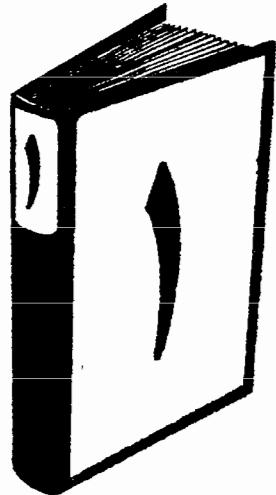
شائعات بخاش

قضايا روز به روز هم مهمتر می‌شوند، غیر تجاری هستند و به نحوی از انحصار از وجوده دولتی بهره‌مند می‌شوند. این سازمانها به‌نوبه خود نوعی ناشر جدید پرورش داده‌اند: یک جور تکوکرات روشنفکر که در کار تهیه و تولید کتاب، نه به عنوان صاحب و مدیر، بلکه بعنوان کارمند حقوقی‌گیر عمل می‌کند و با روشنفکران برگزیده پایتخت نشست و برخاست دارد.

شروع صنعت نشر در ایران مقارن با ظهور طبقه‌ای از افراد تحصیل‌کرده و علاقمند به اندیشه‌های نو در تحولات جنبش مشروطیت بود که بازار وسیعتری برای فروش کتاب ایجاد کرد. از عمر این صنعت هنوز آنقدری نگذشته است، به‌طوری که آدمی مثل معرفت می‌تواند روزی را به‌یادبیاورد که در زمان پدرش حاضر کردن متن، چاپ، صحافی و فروش کتاب در یک محل واحد انجام می‌گرفت. امروز با وجود رشد قابل ملاحظه صنعت نشر، اساس این کسب و کار هنوز چندان تغییری نکرده است. بیشتر ناشران هنوز کارهای مختلف نشر کتاب را خود شخصاً انجام می‌دهند و مراحل گوناگون تولد و زندگی یک کتاب را از ابتدا تا انتهای خود دنبال می‌کنند.

دستگاههای نشر کتاب را در ایران می‌توان کم و بیش به‌سه گروه تقسیم کرد: گروه اول، جمعی از ناشران با سابقه‌تر هستند که حداقل سی چهل سالی را در این کار به‌سراورده‌اند و هنوز هم فعالیت دارند. مثلاً مؤسسه امیر کبیر بیست و چند سالی سابقه دارد و امروز بزرگترین ناشر تجاری کشور است. ولی بسیاری از ناشران قدیمی‌تر توانسته‌اند وضع خود را با تغییرات بازار نشر تطبیق دهند و اکنون دچار نوعی رکود شده‌اند. ناشران جوانتر که گروه دوم را تشکیل می‌دهند آنان را از صفحه مقدم صنعت نشر عقب زده‌اند.

بسیاری از ناشران گروه دوم نویا و کم سرمایه هستند، چشم به بازار دانشجویی دوخته‌اند و بهمین سبب اغلب مقابل دانشگاه تهران مغازه یا دکه دارند. تخصصشان در نشر



گردانندگان صنعت نشر ایران و کتابفروشی‌های کم‌محصول آنان را عرضه می‌کنند از سالها پیش در خیابانهای شاه‌آباد و ناصرخسرو منزل داشته‌اند، ولی امروز صنعت نشر کتاب مرکزیت جغرافیایی‌ی ندارد، یعنی در واقع بهجای یک مرکز چند مرکز پیدا کرده است. مجموعه نازه‌ای از مرکز فروش کتاب و نشر مقابل دانشگاه تهران در حال توکین است. دفاتر ناشران و کتابفروشی‌ها به صورت پراکنده در همه جای تهران، هر کجا که مناسب بوده، پا گرفته است. این پراکنده‌گی خود نشانه‌ای از وضع کنونی صنعتی است که در حال تغییر و تحول است، و به ناظران خود نه یک چهره بلکه چند چهره نشان می‌دهد، و مردانی که آن را می‌گردانند خود آدمهای بسیار متفاوتی هستند.

حسن معرفت، صاحب کانون معرفت، انسان را بدون تشریفات در مغازه خود در اتهای لاله‌زار پایین می‌پذیرد و در این حال در نقش ناشر و کتابفروش تواهماً ظاهر می‌شود. دفتر عبدالرحیم جعفری، صاحب انتشارات امیر کبیر، به دفتر کار یکی از مدیران صنایع بزرگ کشور بیشتر شباهت دارد. بیشتر دستگاههای نشر در واقع واحدهای بسیار کوچکی هستند که از درون یک کتابفروشی اداره می‌شوند و در آنچه دفتر ناشر، سالن هیئت مدیران، مرکز توزیع و مرکز فروش در یک چهاردهیواری گردآمده است. تنها چند مؤسسه انتشاراتی واحدهای نسبتاً بزرگی هستند با کارمندان متعدد و فعالیتهای مختلف و در کار دریافت و پرداخت ارقام قابل توجه. اکثریت دستگاههای نشر به یک فرد یا به افراد یک خانواده تعلق دارند، ولی تعداد آنکه شماری از آنان، که از

کتابهای «روز» است و فعالیت و موقعيت غیرمنتظره آنان ناشران باسابقه‌تر را برآن داشته است که چشم بگشایند و سیاست نشر خود را با نگاهی تازه ارزیابی کنند. وسراجم گروه ناشرانی هستند که در اختیار مالکیت خصوصی نیستند، بلکه مؤسسه‌ای دولتی یا شبه دولتی هستند و از آن جمله‌اند سازمان انتشارات دانشگاه تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بنیاد فرهنگ ایران و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

در این میان مؤسسه انتشارات فرانکلین وضع خاصی دارد. این مؤسسه در ابتداء دو میهن شعبه خارجی سازمانی بود که از طرف اتحادیه ناشران امریکا به منظور ترویج آثار نویسنده‌گان امریکایی در کشورهای خارج تأسیس یافته بود، ولی طی عمر نویزده ساله خود در ایران کم و بیش استقلال یافته است و اکنون دستگاه انتشاراتی بزرگی است که در چندین رشته از امور نشر و کارهای فرعی مربوط به آن فعالیت دارد. مثلاً خود بانی نشر کتابهای گوناگون است، هم کتابهای ترجمه شده و هم کتابهای تألیفی؛ در تأسیس بزرگ ترین چاپخانه خاورمیانه دست داشته است؛ با وزارت آموزش و پرورش در بازنویسی و بهبود کتابهای درسی ابتدایی همکاری داشته است؛ به طرحهای پژوهشی تربیتی کمک مالی می‌کند و در حال حاضر در فکر ورود به عرصه تهیه و تولید مواد آموزشی سمعی و بصری است.

شکل تازه تولید کتاب

در این گونه مؤسسه انتشاراتی است که کار تهیه و تولید کتاب در ایران کم کم شکل تازه‌ای می‌گیرد. از آنجا که در کار نشر کتاب سودها سرشار نیست، بیشتر ناشران کوچک قادر به صرف هیچگونه پول، یازمان، برای آماده ساختن دقیق متن کتابهای خود در مراحل پیش از چاپ نیستند. ادیتی در کار نیست، اگر هم باشد خیلی کم است.

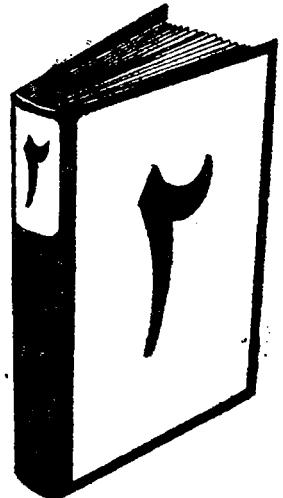
اما در دستگاههایی که از منابع مالی بیشتری برخوردارند، وضع درحال تغییر است. فرانکلین، به کمک فعالیتهای گوناگون خود وضع مالی محکمی یافته است و گروه نسبتاً بزرگی ادیتور در اختیار دارد و کار آماده ساختن کتاب را خیلی جدی می‌گیرد و اغلب در مراحل تکوین کتاب یک ادیتور را مأمور همکاری تزدیک بانویسنده یا مترجم می‌کند.

بنگاه ترجمه و نشر که توسعه فروش کتابهای آن، توانایی مالی بیشتری به آن بخشیده و آن را از دریافت کمک دولتی بی‌نیاز ساخته است توجه خاصی به مترجمهای دقیق و امین دارد. در بنیاد فرهنگ ایران، برخورداری از وجود دولتی به محققان آن اجازه می‌دهد کار دقیق تصحیح و مقابله متون کهن را باشکیایی دنبال کنند.

اما ادیت کردن متون ترجمه یا تأییف شده هنوز برای برخی از مترجمان و نویسنده‌گان غیرقابل تحمل است. سازمان انتشارات دانشگاه تهران که در گذشته آثار بی‌خریدار فراوانی از استادان دانشگاه بهچاپ رسانده است اکنون از نظریات مشورتی بهترین اشخاص در زمینه‌های تخصصی گوناگون در کار ارزیابی کتابهای پیشنهاد شده استفاده می‌کند. به قول یکی از کارمندان سازمان، «در کار ما این نوع ارزیابی باید

جبر تأمین معاش

اگر اظهار این نوع عقاید با واقعیت فهرست انتشارات برخی از ناشران مغایرت شدید دارد، دلیل آن جبر تأمین معاش است. حتی ناشرانی که از کمک دولت بهره‌مند می‌شوند نمی‌توانند همه ساله در بیلان خود زیان فراوانی شان بدھند. قابل ترین ناشران بهاین خاطر اغلب می‌کوشند کتابهای خوب را بالاحتیاجات بازار وفق دهند. و با توجه به این نکته است که آدمی مثل حیدری خوارزمی دستگاه خود را فقط مأمور خدمت به عامة مردم نمی‌داند. به قول او «نه، آقا، من تاجر، تاجر کالاهای فرهنگی، و مثل هر تاجر خوبی باید کالاهای خوب به بازار عرضه کنم.»



در حال حاضر در حدود ۱۰۰,۰۰۰ دختر و پسر در

دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی کشور سرگرم تحصیلند. جمع

آموزگاران و دبیران به ۱۴۰,۰۰۰ نفر می‌رسد. تعداد کل داشت -

آموزان دیرستانها بیش از یک میلیون نفر است. با وجود این

اگر ناشری تمام دو هزار نسخه چاپ اول کتابی را که نشر داده

است سه ساله بفروشد خودش را آدم خوش اقبالی حساب می‌کند.

فروش ۵۰۰۰ نسخه در شهر ایط کنونی بازار، که دیگر معجزه‌ای است و عنوان «ستاره کتاب‌های پرفروش» را برای کتاب معجزه‌ساز بهار مغان می‌آورد.

همه ناشران بدون استثنای از کمی فروش، ناچیزی سود و بی توجهی مردم شکایت دارند. به قول حسن معرفت «انبار

ناشران تا زیر سقف پر از کتاب‌های باد کرده است.»

این گفته کاملاً اغراق‌آمیز نیست. خود معرفت برای

نمونه نسخه‌های فروش نرفته کتاب‌هایی را - ترجمة آثار کلاسیک اروپایی - که بیشتر از ۲۰ سال پیش در هزار

نسخه چاپ کرده بود بهشما نشان می‌دهد. و تا چند ماه پیش در انبار انتشارات داشتگاه تهران بین ۴۰۰,۰۰۰ تا

۵۰۰,۰۰۰ جلد کتاب فروش نرفته خالک می‌خورد.

نکته این نیست که بازار فروش کتاب درسالهای اخیر تکان نخورده، نکته این است که - واين را از زبان نجف دریاباندری، معاون فرهنگی مؤسسه انتشارات فرانکلین

بشنويم - «رشد فروش کتاب به هیچ وجه مناسب با روش

گرفتن کارها در زمینه‌های مشابه نیست.»

با هر معیاری که ناشران حجم معاملات خود را بستجند -

چه در مقایسه با افزایش تسهیلات آموزشی و بالا رفتن درصد باسواندها، چه در مقایسه با افزایش درآمدها و توسعه ارتباطات

ویا حتی افزایش فروش کالاهای مصری از قبیل اتموبیل های ساخت وطن ویا قوطی‌های کمپوت - روشن است که صنعت نشر صنعتی است عقب‌مانده.

علت این وضع چیست؟ شکی نیست که توزیع و فروش

کتاب که به تفصیل در بخش دیگری از مقاله حاضر بررسی خواهد شد، یکی از گرهای کور این قضیه است. اما اگر

مسئله بازار را کنار بگذاریم علی دیگری را از ناشران می‌شونیم که هر کدام در بوجود آوردن وضع حاضر مؤثر

هستند.

سیاری از ناشران معتقدند که نظام آموزشی تالاندازه‌ای مقصود است. به قول ساتور محمد سعیدی، یکی از مدیران بنگاه ترجمه و نشر، «مدارس ماعادت به مطالعه و کتاب خواندن رادر کودکان بوجود نمی‌آورند.» حسن معرفت خاطرای را از صحنه‌ای که در پایان سال تحصیلی جلو یک مدرسه پسرانه شاهد آن بوده است نقل می‌کند:

«پسر بچه‌ها کتابهای خود را پاره پاره می‌گردند و پاره‌ها را با خوشحالی به هوا پرتاپ می‌کردند. این منظره را

گروهی کوچک ولی ممتاز

دریابندری فرانکلین نیز همین نظر را دارد. به نظر او خوانندگان کتاب در ایران گروه کوچک ولی ممتازی را تشکیل می‌دهند، گروهی که تمایل شدیدی به خودآموخته و بالابردن معلومات خود دارد. به قول او «در ایران کمتر کسی برای وقت گذرانی کتاب می‌خواند». شاهدی که دریابندری در اثبات این مدعای ذکر می‌کند نش همزمان کتابهای «کاپیتان محتاط» (یک کتاب پر ماجرا از دریابندری) و کتاب «سیر حکمت در اروپا» (اثر محمد علی فروغی) در آغاز کار سازمان کتابهای جیبی است. «همه مانتظار داشتیم

کتاب «کاپیتان محتاط» بسرعت فروش برود و «سیر حکمت» روی دستمنان بماند . ولی در عمل عکس این وضع اتفاق افتاد، فلسفه فائق شد، و تاکنون چندبار تجدید چاپ شده است، ولی کشتی ناخدا محتاط بدون سروصدای به زیر آب رفت.

اما در اعتماد دریابندری به توفيق تجاری کتابهای جدی، به «کتابهایی که بزندگی معنوی مردم مربوط می‌شوند» همانقدر محل تردید است که در شم یک ناشر درجه دو در انتخاب یک رمان عشقی سوزناک . بقول خود دریابندری «هیچ کس نمی‌تواند از پیش‌بگویید کدام کتاب قطعاً پرفروش خواهد بود.»

در دفتر ناشران بگو مگوهای فراوانی درباره ماهیت جماعت کتابخوان شنیده می‌شود . دلیل آن شاید این باشد که ناشران دیگر کاملاً مطمئن نیستند برای چه جور کسانی کتاب منتشر می‌کنند . در جامعه متتحول ما، بازار کتاب در عین آنکه راکد به نظر می‌رسد امکانات بالقوه فراوانی در بطن خود دارد .

به قول کریم امامی، یکی دیگر از مسئولان برنامه نشر کتاب فرانکلین، خوانندگان کتاب‌توده یکدستی راشکیل نمی‌دهند . برای درک ویژگیهای بازار کتاب باید آن را به صورت قشرهای مختلف بررسی کرد .

مسلمان بازار مشخص و درحال رسید وجود دارد که مخصوص کتابهایی است که ناشران روشنگر به آنها نام کتابهای «آشغال» را نهاده‌اند، وازاین قبیل است رمانهای پرسوز و گذار، مجموعه‌های اشعار «ساتی ماتال» و کتابهای شبه‌علمی راهنمای زندگی چون «آیندوستیابی» آقای دیل کارنگی .

بازار وسیع دیگری - که به عقیده برخی از ناشران سهم آن از مجموع فروش کتاب در ایران ۵۰ به درصد می‌رسد - بازار کتابهای اسلامی است، از قبیل کتابهای دعا و پندواندرز و شرح حال بزرگان دین و کلمات قصار و متون مقدس و تفاسیر آنها .

کنار این بازار، فروش متون کهن ادبیات فارسی برای خودش رونقی دارد و چرخ چاپخانه‌ها از تجدید چاپ «دیوان حافظ» و «کلیات سعدی» و «شاهنامه فردوسی» و «چهار مقاله» و کتابهای دیگری چون «چهل طوپی» و «رستنامه» باز نمی‌ایستند .

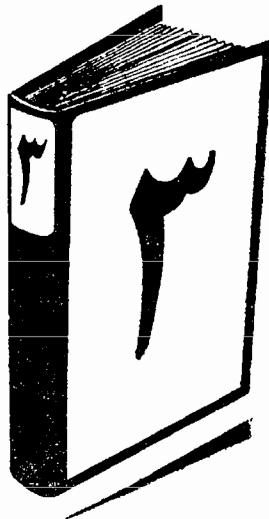
ناشران شمال شهر، که در این مقاله موضوع اصلی بحث هستند، عمولاً در کار نشر کتابهای عامه پسند، به شرحی که در بالا گذشت نیستند، واین جور کتابها را بیشتر ناشران بی‌نام و نشان تولید می‌کنند . نشر کتابهای مذهبی نیز بیشتر در دست چند مؤسسه انتشاراتی قدیمی است که در بازارین‌المرمیں تهران متumer کر هستند .

حوزهٔ میانی کار کتاب

عرضهٔ فعالیت اصلی شمال شهری‌ها مجموعه درهم - آمیخته‌ای است از متون کهن فارسی، شعر و ادبیات معاصر، ترجمه رمانهای معروف اروپا و امریکا، کتابهای تاریخی و کتابهای دیگری که بهاین حوزهٔ میانی کار کتاب تعلق دارند . این گونه کتابها بهندرت ناشران را ثروتمند ساخته‌اند، ولی فروش مداوم، هر چند کند، آنها چرخ معاش کتاب-

فروشان را می‌گرداند و هسته اصلی فهرست بسیاری از ناشران راشکیل می‌دهد .

اما این ناشران در جستجوی چیزی بیش از این‌اند . آنها حس می‌کنند - و بحق هم - که توسعه بیسابقه دستگاه آموزشی کشور درحال دگرگون ساختن شکل و ساختمن طبقات کتابخوان است . آنها حس می‌کنند که جماعت کتابخوان پیشماری درحال تکوین است . درک ماهیت و نیازهای این جماعت کتابخوان جدید روز بروز توجه ناشران را بیشتر به خود جلب می‌کند .



«این روزها دیگر کسی حافظ و سعدی نمی‌خرد . کتابهایی فروش دارند که درباره فلسطین و ایرانیا باشد، یا درباره مسائل سیاسی و موضوعهای روز و از این قبیل چیزهای .»

گوینده این جملات عبدالغفار طهوری است که در نشر کتابخوانی و ناشر کوچک عمری را صرف کار کتاب کرده است .

شکی نیست که محل کتابخوانی طهوری در همسایگی داشتگاه تهران واین‌که بیشتر مشتریهای آن داشجو هستند در این اظهار نظر مؤثر بوده است، با وجود این دراین گفته نکته‌ای پنهان است که همه ناشران تهران به‌آن فکر می‌کنند: اینکه داشجو و تاحدی دانش‌آموز در به وجود آوردن آن بازار مطلوب بالقوه برای صنعت نشر ایران نقش مؤثری خواهد داشت .

بازار «دانشجویی» شامل خریداران دو نوع کتاب می‌شود: کتابهای درسی داشتگاهی و کتابهای غیر درسی مورد علاقه خوانندگان جوان جوان هجده تا بیست و چند ساله . بازار کتابهای درسی، با هر مهیاری که حساب کنیم، بازار عظیمی است . درحال حاضر ما در ایران بیش از شش میلیون دانش‌آموز و داشجو داریم . هر سال در حدود بیست و دو میلیون جلد کتاب درسی مصرف می‌شود . ولی ناشران تجاری از تولید و فروش کتابهای درسی تنها به صورت غیر مستقیم متف适用 می‌شوند . تهیه و نشر کتابهای درسی به حکم قانون در اختیار وزارت آموزش و پرورش است . در سطح تعليمات ابتدایی، کتابها با استفاده از کمک دولت و سازمانهای دیگر به صورت تقریباً رایگان توزیع می‌شوند . در سطح تعليمات متوسطه، نشر کتابهای درسی احتیاج کمتری به اعتبارات دولتی دارد و ناشران تجاری تو انتهای گوشاهی از بازار آن را به چنگ بیاورند .

مؤسسه انتشارات فرانکلین تولید کتابهای درسی ابتدایی را به نیابت وزارت آموزش و پرورش و سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی انجام می‌دهد . شرکت طبع و توزیع کتابهای درسی، که سهام آن در دست گروهی از ناشران تجاری است، پیمانکار تولید و فروش کتابهای درسی دوره متوسطه است .

هردو کار منبع درآمد قابل توجهی است . و درآمد مؤسسه فرانکلین از کار کتابهای درسی ابتدایی هزینه قسمت عمده‌ای از نامه‌های انتشاراتی و فرهنگی آن را تأمین می‌کند . برخی از ناشران همچنین در کار تولید کتابهای کمک درسی و حل المسائل واژه‌ای قبیل هستند ، که معمولاً داشت . آموزان منتظر کنکور آنها را با اشتیاق می‌خرند . کیفیت این نوع کتابها اغلب در سطح بالا نیست ، ولی ارقام فروش آنها قابل توجه است .

تیراژی معادل ۱،۶۰۰،۰۰۰

از طرف دیگر مجلات گوناگون «پیک» ، مجموعه‌ای از نشریات واقعاً سودمند که مرکز انتشارات آموزشی وزارت آموزش و پرورش باهمکاری مؤسسه فرانکلین برای کودکان و نوجوانان منتشر می‌سازد ، به تیراژی جماعت معادل ۱،۶۰۰،۰۰۰ در هر شماره رسیده‌اند و بهای بسیار ارزانی به مریدان جوان خود عرضه می‌شوند . در مقابل چنین ارقامی از تولید و فروش است که ناشران تجاری ما دهانشان آب می‌افتد .

بازار کتابهای درسی دانشگاهی نیز همینقدر وسوسه‌انگیز است . سر جمع دانشجویان کثیر پیوسته در حال افزایش است و طبق پیش‌بینی امارگران تاسال ۱۳۵۷ به ۲۰۰،۰۰۰ خواهد رسید . و امکان فروش سالانه مثلاً هشت هزار نسخه از یک کتاب فیزیک یا شیمی واحد بدانشجویان علوم چند واحد آموزشی عالی در سراسر کشور کافی است که هر ناشری را از خواب بیدار کند . ولی این بازار ماهی فراری بوده است که تاکنون در دام هیچ یک از ناشران نیفتد و در مقابل چنین ارقامی از ترجمه شده — «اقتصاد» ساموئلسن (ترجمه دکتر محمود صناعی) و «زمینه جامعه‌شناسی» (اقتباس و ترجمة ا. ح. آریانپور) — هر کدام چندین بار تجدید چاپ شده‌اند . اما این دو سه کتاب از افسانه‌های بازار نشر داشگاهی محسوب می‌شوند و درواقع استثناهای خلاف قاعده‌ای هستند که به عنوان متهای پذیرفتۀ پرمصرف ، امید آینده بازار نشر را به نمایش می‌گذارند . در مقابل هر کتاب درسی موفق حداقل ده دوازده کتاب «بادکرد» می‌توان بر شمرد ، و بسیاری از ناشران در این ماجرا مارگزیده شده‌اند .

عدمی از استدان تنها علاقمند به استفاده از کتابهای خودشان بوده‌اند؛ اغلب بین این استدان وجود مشترک زیادی از لحاظ زمینه تخصصی و کثوری که در آن تحصیلات عالی گردداند وجود ندارد و بهمین سبب در کار انتخاب متون درسی نیز اتفاق نظر موجود نیست . در سهای آنها آنقدر با یکدیگر پیوند ندارد که انتخاب یک کتاب درسی واحد را میسر سازد . به این دلایل است که علیرغم دورنمای دلکش کتابهای درسی دانشگاهی ناشران از ورود به این عرصه پرهیز می‌کنند .

اما نوع دوم کتابهایی که دریکی دو سال اخیر مورد توجه روزافزون ناشران قرار گرفته است روی خطاب به جوانان و دانشجویان دارد . این گونه کتابهایی در محال نشر نام خاص خود را دارند و به کتابهای «دانشجو پسند» یا «جوان پسند» معروفند . معمولاً حجم این کتابها بین ۸۰ تا ۱۵۰ صفحه است ، جلد شمیز دارند ، و هسرعت نوشته یا ترجمه شده‌اند و موضوع آنها حتماً یکی از مسائل روز است .

در پیش شیشه کتابهای روبروی دانشگاه ، اکثریت بالین گونه کتابهای است: آثاری تراویده از قلم فراتس فانون و هربرت مارکوز ، نمایشنامه‌های برشت و بکت ، رسالتی در باب مسئله اعراب و اسرائیل و در باب اندیشه‌های اسلامی معاصر ، و در باب جهان سوم و درباره امپریالیسم . کتابی که حاوی یکی از این موضوعها باشد ای بسا در عرض چند هفته نایاب شود . اما در این بازار فعل و متغیر هیچ چیز قابل پیش‌بینی نیست . ناشران قدیمی‌تر تازه به فکر تطبیق برنامه خود با احتیاجات و امکانات این بازار افتاده‌اند . ناشران جدیدتر با درک پیشتری با آن روبرو می‌شوند . برخی از این ناشران ، چون انتشارات پیام ، تقریباً منحصر به کار چاپ و فروش این گونه کتابهای مشغولند . پدیده کتابهای «جوان پسند» حتی باعث به وجود آمدن نوع خاصی از شخصیت در کار نشر شده است ، یک جور واسطه و در واقع «کتاب چاق کن» ، که بعض بازار دانشجویی را در دست دارد و با زیر کی و تیزی بینی کافی می‌تواند کتابهای مناسب روز را انتخاب کند و به ناشران بقبولاند .

معروفترین شخصیت در جمع کتاب چاق کنها پرویز اسدی زاده است ، دانشجوی ریزاندام پر تکاپویی که همیشه یا در چاپخانه است یا در کتابفروشیها ، یا در دفتر ناشران و یا در پاتوقهای دانشجویی . هر چند که اسدی زاده در انتخابهای خود ممکن است چندبار به خط رفته باشد ، ولی در سالهای اخیر چندین کتاب پر فروش نیز تحویل بازار داده است . اسدی زاده عرضه بکت و جیمز جویس را به بازار نشر ایران از کارهای خود می‌داند ، و نیز رونق بخشیدن به آثار گنسته مترجم پرکار کریم کشاورز را ، که اینک کتابهای او با دیگر مورد توجه جوانان قرار گرفته است .

هزار آثار مجاز و غیر مجاز

ولی ناشرانی که به نشر کتابهای بحث‌انگیز در باب مسائل روز تمايل دارند اغلب به مرز آثار مجاز و غیر مجاز می‌رسند و ناچار از طی طریق در راهی بس بار یکنکد . به محکم مقررات موجود همه کتابها (با استثنای نشریات دولتی) باید قبل از انتشار در کتابخانه ملی ایران به ثبت برسند . این عمل که چند سالی بیش از عمر آن نمی‌گذرد حداقل باعث شده است که اطلاعات پیشتری درباره کتابهای نشر یافته ایرانی در اختیار کتابخانه‌ها و مؤسسات علاقمند به کتاب قرار بگیرد . و در مورد برخی از کتابها ، از قبیل جزوه‌های آموزش رانندگی دقت می‌شود که محتویات آنها مغایرتی با آکین نامه رسمی راهنمایی و رانندگی نداشته باشد و رانندگان را گمراه نکند .

ولی کار اصلی شماره ثبت صافی کردن است و عبور ندادن کتابهای «نامطلوب» . در گذشته متن کتابهای چاپ نشده به صورت دستنویس یا ماشین شده برای گرفتن اجازه به اداره نگارش تسلیم می‌شد . ولی به علت شکایت ناشران و نویسندگان از گندی کار و دخالت قلمی بازیین‌ها در بخشها بی از کتاب که مورد ایراد قرار می‌گرفت این روش منسوخ شد و روش کنونی جانشین آن گردید . برای گرفتن شماره ثبت ، کتاب آکون به صورت چاپ شده ، ولی قبل از صحافی اصلی ، به کتابخانه ملی ارائه می‌شود .

از نقطه نظر ناشران نتیجه کار در مقایسه با گذشته

چندان تفاوتی پیدا نکرده است. به قول یکی از آنها «سابقاً می‌گفتند سانسور و حالا می‌گویند ممیزی. ولی عمل همان عمل است».

هیچ یک از ناشران از وضع موجود ثبت کتاب راضی نیست. هنوز هم معطلي زیاد است و هر چند کمتر کسی بازگشت به وضع گذشته را توصیه می‌کند ولی در واقع معنی ممیزی بعد از چاپ این است که اگر کتابی از این مرحله نگذرد تمامی فرمایی چاپی آن باید دور ریخته شود. زیان مالی ناشر از این کار کم نیست. به گفته یکی از ناشران که در واقع از زبان همکاران خود سخن می‌گفت «سانسور کتاب دست نویسنده و دست ناشر هردو را می‌بندد و باعث می‌شود که تیراز کتاب پایین بیاید، چون ناشر با چاپ هر کتاب خطر می‌کند و برای کم کردن هرچه بیشتر ضرر احتمالی سعی می‌کند تیراز را پایین بگیرد. این کار بهنوبه خود بهای تکفروشی کتاب را بالا می‌برد».

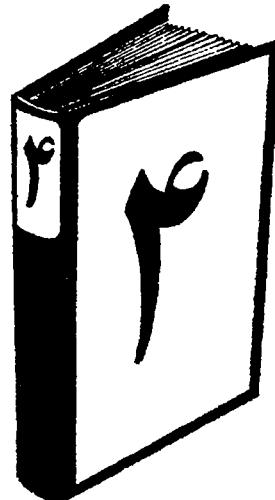
کسانی که مسئول «نظارت» بر کار نشر هستند در پاسخگویی به این قبیل خردگیرها سخن از نص صریح قانون در قبال کتابهایی می‌گویند که خلاف اخلاق و عفت عمومی باشند و یا برعلیه رژیم مشروطه سلطنتی کشور نوشته شده باشند، وسپس به آرامی استدلال می‌کنند که گاه کتابهایی برای گرفتن شماره ثبت عرضه می‌شوند که ای بسا احساسات سیاسی یا مذهبی مردم را به غلیان درآورند و طبعاً باید جلو نش این گونه کتابها گرفته شود.

نوعی مهار در کار نشر

ناشران لزوم وجود نوعی مهار را در کار نشر انکار نمی‌کنند، ولی از تجربه خود به این نتیجه رسیده‌اند که تور ممیز زیاده از حد بزرگ است و هر نوع کتابی را ممکن است گرفتار سازد. یکی از مسئولان اداره نگارش علت شماره نگرفتن دو کتاب را درباره ویتمام به من توضیح داد: «یکی از این دو تنها به شرح فجایع امریکا در ویتمام پرداخته بود و ذکری از اعمال مشابه طرف دیگر نمی‌کرد؛ کتاب دوم از این لحظه مورد ابراد قرار گرفت که منحصرآ کمونیستها را محکوم می‌کرد».

شاید درامر نظارت برنشر کتاب فرمول رضایت‌بخشی برای هردو طرف، ناشران و دستگاه ممیزی، وجود داشته باشد. ولی این فرمول، هرچه هست، تاکنون پیدا نشده است؛ بهنظر ناشران روش کنونی تأثیر نامطلوبی در فروش کتاب گذاشته است.

و کتابی که نوشته شد، چاپ شد، شماره ثبت گرفت و آماده نشر گردید تازه باید به دست خریدار برسد، و آن حدیثی دیگر است و فروش کتاب خود یکی از مشکلترین مراحل کار.



توزیع و تکفروشی کتاب در ایران از سه راه انجام می‌گیرد: فروش کتاب از طریق فروشگاه یا فروشگاههایی که ناشر در اختیار دارد؛ مبادله کتاب با ناشران دیگر؛ استفاده از مجاری مستقل از قبیل مغازه‌های لوازم التحریر فروشی یا کتابفروشی.

روش مبادله در واقع چیز دیگری جز معامله پایاپای نیست و طرفین در فواصل معین به حساب داده‌ها و گرفته‌های خود رسیدگی می‌کنند. مبادله کتاب از امور رایج در صنعت نشر ایران است و به تخمین کریم امامی فرانکلین حداقل یک‌سوم حجم کتابهای تولیدشده در بازار به این روش دست به دست می‌گردد. اما کمتر ناشری از مبادله راضی است. چراکه مبادله کتاب پول‌نقد به آسیای ناشر نمی‌ریزد، و اگر هم بروزد جزوی است. و تازه ناشری که کتابهایش را به مبادله می‌دهد هیچ‌نمی‌داند که رقیب کتابها رادر ویترین و روی پیشخوان مغازه خود عرضه خواهد کردیانه. ناشری بهمن گفت که رقبای وی کتابهایش را زیر کتابهای خود پنهان می‌کنند تا مشتری آن کتابها رانیند و فقط کتابهای خود آن ناشران را بخواهد؛ و لابد خود او همین معامله را با کتابهای رقبا می‌کند.

و معروف است ناشر دیگری که خبر از نشر ترجمه تازه‌ای از یکی از کتابهای خودش گرفته بود با استفاده از روش مبادله موقق شد بیشتر موجودی این ترجمه جدید را از بازار جمع‌آوری کند و به اینبار را کد بسپارد تا مانع سر راه فروش کتاب خودش نباشد.

به خاطر پرهیز از این گونه مسائل و مشکلات است که ناشران از مجاری مستقل توزیع و فروش نیز استفاده می‌کنند. در این عرصه به کتابفروشی‌های بزرگ و لوازم التحریر فروشی‌های کوچک هردو بر می‌خوریم. صدها دکه و مغازه از این نوع در تهران و شهرستانها وجود دارد. ولی اغلب ناشران تنها با تعداد محدودی از آنان معامله می‌کنند. شرکت سهامی کتابهای جیبی که از ناشران بزرگ کشور است تنها از ۷۰ نمایندگی فروش استفاده می‌کند.

رقم پنجاه مرکز فروش در شهرستانها ممکن است قابل توجه به نظر برسد، در حالی که برای بیشتر ناشران معنی پخش شهرستانها در عمل ارسال چهل، پنجاه بسته محتوی پنج نسخه از هر کتاب جدید است و سیس کشیدن انتظاری طولانی که گاه چند ماهه می‌شود برای دریافت سفارش تازه. یک کتابفروش شهرستانی درجه اول ممکن است در سال تا بیست هزار تومان از کالایی یک ناشر بزرگ تهرانی را بفروشد، ولی رقم فروش سالانه در شهرستانها گاه بی‌اندازه پایین است. بهمن فرسی که مدتها مدیر عامل شرکت کتابهای جیبی بوده است می‌گوید گاه سرجمع فروش یک نماینده کوچک در شهرستانها از پانصد تومان در سال تجاوز نمی‌کند.

قابل ملاحظه‌ای بکنند.

دکتر پرویز ناتل خانلری، رئیس بنیاد فرهنگ ایران، در این باره یعنی گفت: «ما اکنون برای فروش کتابهای خود از طریق مجازی موجود ناچاریم ۳۰ تا ۴۰ درصد تخفیف فروش بدھیم. ما باید از خود فروشگاه داشته باشیم.» پسیاری از ناشران در این موضوع با دکتر خانلری هم عقیده هستند.

ناشران همچنین در کارآزمودن روشهای توزیع و فروش تازه هستند. انتشارات خوارزمی مثل، تصمیم گرفته است نسیه فروشی را کنار گذارد و تنها براساس پرداخت نقدی معامله کند. این سیاست در صورتی موفق خواهد بود که در بازار برای کتابهای ناشر نقد فروش تقاضاً زیاد باشد و کتابفروشان ناچار از تهیه و عرضه آنها باشند. سازمان انتشارات دانشگاه تهران نیز سیاست مشابهی را در پیش گرفته است. بنگاه ترجمه و نشر کتاب پس از آنکه چند سال از روش‌های جاری فروش استفاده کرد و معادل دو میلیون تومان کتابهای به فروش نرسیده در انبارها یش جمع شد روش خود را عوض کرد و اکنون از «ویزیتور» استفاده می‌کند. گروه فروشنده‌گان سیاری که سازمان فروش بنگاه ترجمه و نشر در اختیار دارد به اشخاص و بیشتر به ادارات و سازمانها من می‌زنند و کتابهای بنگاه را عرضه می‌کنند. به عقیده ناشران تجاری، این روش فروش تنها برای کتابهای خاص و ناشران خاصی قابل استفاده است. همه ناشران در کار فروش همه کتابهای خود قطعاً نمی‌توانند از این روش سود بجوینند.

تنها عنده کمی از ناشران برای فروش کتابهای خود متولّ به درج آگهی در مطبوعات می‌شوند. دلیل آن هم روش است. هزینه آگهی چنان زیاد است که به هیچ وجه تناسبی به بالا رفتن فروش ندارد. از بهرام‌انداختن یک برنامه تبلیغاتی وسیع و پرخرج که دیگر نپرسید. شاید در تاریخ صنعت نشر ایران بیش از دو سه کتاب را نمی‌توان برشمرد که به مخاطر شناساندن آنها تبلیغات جانانه‌ای صورت گرفته باشد.

کسب شریف کتابفروشی

بر عکس، برای بیشتر ناشران، فروش کتاب با استفاده از همان روشهای تبلیغی که برای کالاهای پر مصرف تجاری چون کفش و لباس انجام می‌گیرد کاری خواهد بود خلاف طبع سلیم. این گونه شلوغ بازیها و سروصداها ظاهرآ فقط به درد سودجویان بازار و صنعت می‌خورد و به کار کسب شریف و روشنفکرانه کتابفروشی نمی‌خورد. و در این باب شاید حق با کتابفروشان باشد.

به عقیده نجف دریابندری فرانکلین استفاده از چنین روشهایی در کار فروش کتاب حتی مفید هم نیست. «ما سعی کردیم کتابهای جیبی خود را در سوپرمارکتها و فروشگاههای بزرگ بفروشیم، ولی به جایی نپرسید. در ایران خریداران کتاب اقلیت مشکل‌پسند و حتی «استنوبی» را تشکیل می‌دهند. مشتریان سوپرمارکتها حاضرند یکی دو کتاب جیبی فرنگی هم توی سبد خرید خود بیندازند، اما حاضر نیستند با کتابهای جیبی فارسی این کار را بکنند، چون این کتابها هنوز کشش «استنوب» پیدا نکرده‌اند.»

برای همه این مشکلات یک راه حل ظاهرآ بدیهی وجود

وتازه وصول همین رقمهای کوچک، شاید درست به علت کوچکی آنها، کاری طاقت‌فرساست. از کتابفروشی که بدھی خود را نپردازد البته می‌توان بهداد گستری شکایت برد، ولی این کار هم کند است و هم پردردسر. به قول حیدری خوارزمی، «آفاجان، برای چه کسی صرف می‌کند که برای وصول پانصد تومان بعدیله رجوع کند؟»

ناشری که بایک نماینده بدهساب روپرتو می‌شود می‌تواند ارسال کتاب را به موقوف سازد، ولی این کار، نماینده بدهساب را بی کتاب نمی‌گذارد. روش مادله کتاب، اورا از گزند اقدامات تنبیه‌ی ناشر طلبکار در امان نگاه می‌دارد، چه کتابفروش شهرستانی همیشه می‌تواند کتابهای یک ناشر را از طریق ناشر دیگری سفارش بدهدو دریافت بدارد.

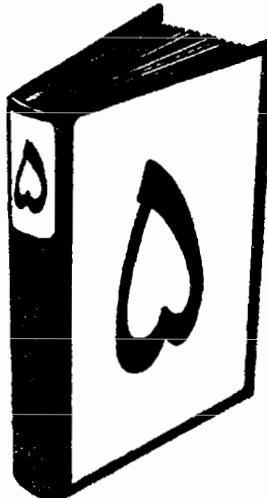
وصول مطالبات از شهرستانها

انتشارات امیرکبیر شاید در جمع ناشران تنها ناشری باشد که در کار وصول مطالبات خود از کتابفروش شهرستانی با اشکالات کمتری روپرتو می‌شود. این از برگت اهرمی است که امیرکبیر در اختیار دارد و ناشران دیگر ندارند. صاحب مؤسسه امیرکبیر در عین حال مدیر عامل شرکت طبع و توزیع کتابهای درسی نیز هست. فروش کتابهای درسی دیرستانی با وجود کوتاهی و فردگی مدت آن در آغاز سال تحصیلی برای بیشتر کتابفروشان رقم قابل توجهی است، و بمخاطر دریافت مرتب و بموضع کتابهای درسی هم که شده، به نفع کتابفروش شهرستانی است که با دستگاه امیرکبیر خوش حسابی کنند. این موضوع حداقل، چیزی است که رقبای امیرکبیر ادعا می‌کنند.

ناشران از طریق مبادله و کتابفروشیهای مستقل، فروش دلخواه خود را پیدا نمی‌کنند و این را پیوسته در جستجوی راههای دیگری برای افزایش فروش محصولات خود هستند. یکی از راههایی که بیش از پیش به ذهن آنان خطور می‌کند تأسیس فروشگاهی است که مستقیماً به خودشان تعلق داشته باشد. البته سیاری از ناشران از قدیم مغازه کتابفروشی داشته‌اند و حتی برخی از آنان کار خود را از کتابفروشی شروع کرده‌اند. ولی در سالهای اخیر عده‌ای از ناشران به فکر برپا کرده‌اند فروشگاه برای ترویج هرچه بیشتر کتابهای خود افتاده‌اند.

انتشارات امیرکبیر این سیاست را با تهمور بیشتری دنبال کرده است و در حال حاضر هشت شعبه در تهران دارد که فروش روزانه برخی از آنها به هزار تومان یا بیشتر می‌رسد. ولی صاحب مؤسسه امیرکبیر از این سیاست کاملاً راضی نیست و قصد ندارد تأسیس فروشگاه را به شهرستانها نیز بکشد. به قول عبدالرحیم جعفری «دردرس این کار زیاد است. هدف ما از تأسیس شعبه‌های تهران دسترسی به مقداری پول نقد در روز بود.» باوجود این ملاحظات، سازمان انتشارات دیگر در کار تقلید از امیرکبیر هستند. داشنگاه دارند، دو فروشگاه بزرگ نیز در نقاط دیگر تهران تأسیس کرده‌اند. مخارج تأسیس فروشگاه – پرداخت سرقفلی و هزینه تربیبات – کم نیست، ولی ناشران اکنون حاضرند به خاطر دسترسی به یک موقعیت فروش ممتاز سرمایه‌گذاری

ناشران ایران آنها بی هستند در جستجوی مخاطبان واقعی کتابهای خود. از طرف دیگر گروه کثیر بالقوه خریداران کتاب که تعدادشان از فرونی گروه داشت— آموزان و داشجوابان کشور و افراد تشنۀ تحصیلات عالیه طبقه متوسط به راستی آنوه شده است بسان شش شخصیت پیراندلو در جستجوی نویسنده، در جستجوی ناشری هستند که کتابهای موردنیاز و مطلوب آنان را به ایشان



عرضه کند. ولی تا به حال به علت عوامل پیچیده‌ای که شرحشان در بالا گذشت این دو گروه — ناشران و خریداران کتاب — هنوز بهم نرسیده‌اند، و صنعت نشر کم و بیش صنعت کوچکی با سود محدود (وقتی که سودی در کار است) باقی مانده است. ولی از ظواهر چنین برمن آید که وضع بدینسان نخواهد ماند و احتمالاً ده سال دیگر، چشم‌انداز نشر ایران به کلی دگرگون خواهد بود. البته کاملاً ممکن است که مجموعه‌ای از عوامل وجود مدارس عالی درجه دو، فراهم بودن سرگرمیهای سبک از راه تلویزیون، سینما و مجلات هفتگی، و تکامل جامعه در جهت فایق شدن ارزش‌های مادی — باعث شود که دانشجویان و گروههای روبروی افزایش طبقه متوسط نسبت به مواد خواندنی جدی بی‌توجه باقی بمانند. و در آن حال، ای سا وضع همچنان شبیه امروز باشد و شرکتهای تجاری کوچک و بزرگ نشر و ناشران بهره‌مند از وجود دولتی همچنان برس بازار محدود و نسبتاً کوچک کتاب به رقابت مشغول باشند.

ولی احتمال بیشتر این است که به علت وجود تقاضا برای مواد خواندنی خوب و مناسب در جمع روبروی افزایش افراد تحصیل کرده و نیز نیاز به کتابهای درسی و مصالح آموزشی در مدارس و دانشگاهها، افقهای کاملاً جدیدی به روی صنعت نشر کتاب ایران گشوده گردد. ناشران ما چگونه خود را به وضع جدید تطبیق خواهند داد؟

از هم‌اکنون چند گرایش قابل تشخیص است: اول اینکه احتمال از بین رفتن ناشران کوچک، مخصوصاً مادامی که صنعت نشر ما در حال تغییر و تحول است، کم به نظر می‌رسد. در اثنای این دوران انتقالی، ناشر کوچکی که گوش به زمین دوخته است و به سلیقه‌های دائم التغیر گروههای کتابخوان توجه دارد و از انعطاف‌پذیری لازم برای ابزار واکنش در مقابل این تغییرات بهره‌مند است و می‌تواند کتابهای مناسب را به سرعت و با تیراز کم تولید کند و به بازار بفرستد یقیناً همچنان جای مشخصی از گوش و گاه وسط بازار نشر را در اختیار خواهد داشت.

کار تعدادی از ناشران کوچک و نویای نشر ایران درست در چنین فضایی و عیناً بهمین دلایل رونق گرفته است. در عین حال گرایش کاملاً مشخصی در جهت رشد هر چه بیشتر ناشران بزرگ نیز دیده می‌شود. توسعه انتشارات

دارد و بسیاری از ناشران از آن سخن می‌گویند، اینکه یک شرکت بزرگ و مستقل برای توزیع کتاب بوجود بیاید و کالای همه ناشران را در مقابل دریافت کارمزد معینی توزیع کند. تشکیل چنین سازمانی چندین فایده دارد: مثلاً بوجود آوردن یک شبکه جدی برای توزیع کتاب در سرتاسر کشور، و نیز امکان وارد آوردن فشار به فروشنده‌گان بدحساب، چه از راه قطع کامل سهمیه آنان و چه از راههای قانونی برای وصول بدھی آنان.

تفرقه در صنعت نشر

اما همان عواملی که باعث پایین آمدن فروش کتاب هستند خود از تشکیل چنین سازمانی جلوگیری می‌کنند. چند پارچگی و تفرقه‌ای که در صنعت نشر دیده می‌شود، کم بودن بیان سودها، طرز تفکر غیر تجاری کسانی که در کار نشستند، و رگه قوی تکروی که نه تنها در گردانندگان صنعت نشر بلکه در بسیاری از جنبه‌های زندگی ایرانی به چشم می‌خورد. و در این میان، توزیع ناقص و فروش کم خود باعث پایین ماندن تیراز و بالا رفتن بهای واحدهای تولید می‌گردد، و گران شدن تولید خود باعث کاهش بیشتر فروش می‌گردد. به قول کریم امامی فرانکلین «گرفتار دور باطل شده‌ایم».

از این گذشته، هزینه‌های تهیه و تولید کتاب به علل دیگر نیز در حال افزایش است. قیمت کاغذ در مقایسه با دو سال پیش یک برابر و نیم شده است. دستمزد ترجمه بالا رفته است و مترجمان خوب که در گذشته در ازای صفحه‌ای ده تا بیست تومان کار می‌کردند اکنون به صفحه‌ای چهل تومان هم قانع نیستند. تعرفه‌های چاپ و صحافی نیز سیری بهشت صعودی دارند.

معنی این همه، گران شدن بهای تکفروشی کتاب است. و برای خریدار کتاب پایین بودن (یا بالا بودن) قیمت اهمیت دارد. اخیراً سازمان انتشارات دانشگاه تهران بهمناسبت سال جهانی کتاب بهای تعدادی از کتابهای خود را کاهش داد و فروش آنها به نحو مشخصی بالا رفت.

مؤسسه فرانکلین همه هزینه‌های آماده سازی کتاب را به خریدار منتقل نمی‌کند. از جمله ارقامی که در محاسبه‌ها منتظر نمی‌شود مخارج ادبیت کتاب و هزینه‌های ثابت اداری است که در یک سیستم دقیق حسابداری باید به حساب آید. بهای تکفروشی کتابهای این مؤسسه معمولاً دو برابر رقم هزینه تولید کتاب (چاپ، کاغذ و قسمتی از حق الترجمه) است. البته مؤسسه فرانکلین به خاطر درآمدی که از کار تولید کتابهای درسی ابتدایی دارد می‌تواند قسمتی از هزینه‌های تهیه کتابهای غیر درسی خود را نادیده بگیرد. سازمان انتشارات دانشگاه تهران و بسیاری از سازمانهای انتشاراتی دولتی نیز که قسمت قابل ملاحظه‌ای از کتابهای انتشارات کشور را تولید می‌کنند بودجه دولتی دارند، و حیات آنها بستگی به فروش کتابهایشان ندارد. بهمین دلایل است که باوجود چندین مورد توفیق تجاری در عرصه نشر ایران، همه از خود می‌پرسند: آیا کار نشر کتاب در ایران می‌تواند واقعاً یک کار تجاری موفق باشد؟

امیر کبیر، افراش فعالیت مؤسسه انتشارات فرانکلین و شرکت کتابهای جیبی و آغاز خوب انتشارات خوارزمی همه بهاین گرایش اشاره می‌کنند. و در واقع حتی در حال حاضر تنها پنج شش ناشر نسبتاً بزرگ بر بازار حاکم هستند.

ماهیت نیازهای آینده

از اینها گذشته، ماهیت نیازهای آینده به کتاب و مصالح آموزشی — در حدی که چنین نیازهایی را در این لحظه می‌توان پیش‌بینی کرد — طوری است که شرکتهای بزرگ انتشاراتی را بیشتر تقویت می‌کند. مثلاً در سالهای آینده ای با تقاضای بازار از ناشران در جهت تولید هرچه بیشتر کتابهای درسی، مواد آموزشی، متون برنامه‌بریزی شده و مصالح سمعی و بصری مکمل آنها باشد. برای تولید این گونه مواد به تمرکز سرمایه و مهارتهای مدیریت، به ایجاد شبکه توزیع و فروش و به ایجاد دایرة پژوهش نیاز خواهد بود. و تهیه این گونه وسایل و تمهیلات و استخدام افراد کار آزموده‌ای که برای گردن آنها لازم است از عهده شرکتهای گوچک برنمی‌آید.

ای با واحدهای بزرگتر نش به یکی از چند صورت مختلف درهم ادغام شوند. واحدهای کوچکتر ممکن است به عمل مختلف از فعالیت باز بمانند (چنانکه مواردی از این قبیل تاکنون دیده شده است) و یا توسعه رقبای بزرگتر خرید شوند. شرکتهای موجود ممکن است زیر لوای مدیران فعل و جسور رشد کنند. نمونه‌ای از این گرایش مؤسسه امیر کبیر است با شبکه درحال گسترش فروشگاههای آن، بادرگیری اش در کار تولید و توزیع کتابهای درسی دبیرستانی و بافهرست متنوع انتشارش. نمونه‌ای دیگر مؤسسه فرانکلین است با ایجاد شبکه توزیع کتابهای انتشاراتی و فرهنگی گوناگونش که از هم اکنون چشم به تهیه و تولید مصالح آموزشی دوخته است.

با رشد این واحدهای بزرگتر احتمال دارد نقش واحدهای انتشاراتی دولتی توسعه یابد. وزن این گونه دستگاههای غیر تجاری در همین حال نیز قابل توجه است. سازمان انتشارات دانشگاه تهران، بنیاد فرهنگ ایران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب همه بهنحوی یهیکی از مراجع دولتی پیوند دارند و همه مؤسسه نسبتاً بزرگی هستند. کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان نیز که یک سازمان بهره‌مند از اعتبارات دولتی است، فعالیت پرداهنهای را در کار نشر کتابهای کودکان آغاز کرده است.

حتی وزارت فرهنگ و هنر نیز در حال پیوستن به جرکه ناشران بزرگ است. این وزارت خانه به‌قصد تنویر افکار، و نیز به‌قصد ارائه مواد خواندنی به نوسادان روتایی، بهچاپ تعدادی کتاب با تیراز بی‌سابقه ۳۰ هزار نسخه از هر عنوان دست زده است. سازمانهای نشر دولتی با برخوردار از کمکهای دولتی در مقایسه با شرکتهای انتشاراتی خصوصی از هزایای گوناگونی بهره‌مند هستند و حداقل آنکه نیازی به سود ندارند و در واقع زیان فروش کتابهای خود را از محل اعتبارات دولتی ترمیم می‌کنند. از آن گذشته، این گونه سازمانها اغلب راه به بازارهای «آماده شده‌ای» دارند. مثلاً کتابهای درسی دبستانی و دبیرستانی که یکنواخت شده‌اند با تیرازهایی که سربه‌چندین صدهزار نسخه می‌رسدچاپ می‌شوند. متون درسی دانشگاهی هنوز یکنواخت نشده‌اند، ولی از آنجا که بیشتر دانشگاههای کشور در دست دولت هستند بعید نیست که تعدادی از کتابهای درسی دانشگاهی، مخصوصاً در علوم پایه، روزی یکنواخت گردد.

تأسیس دانشگاه همدان و نیز دانشگاه «آزاد» که هر دو از روش‌های آموزشی جدیدی استفاده خواهند کرد نیاز به فیلمها و نوارهای ضبط صوت آموزشی و مصالحی از این قبیل را افزایش خواهد داد. و ممکن است دولت خود را این تولید این مواد را بر عهده نگیرد و این کار را به پیمانکار یا پیمانکارانی بسپارد.

خانه‌های فرهنگ روستایی نیز که تعدادشان بسیع است رو به افزایش است خود یک نوع شبکه طبیعی برای توزیع کتاب در کشور تشکیل می‌دهند که در درجه اول دولت از آن سود خواهد برد. در حال حاضر وزارت فرهنگ و هنر به کمک وزارت تعاون روتایی از این شبکه استفاده می‌کند. تحولاتی که شرحشان گذشت نتایج مهمی برای آینده صنعت‌نشر ایران بهار خواهد آورد. سازمانهای انتشاراتی وابسته به دولت با برخورداری از کمکهای دولت بدیکی از چند علت زیر به عرصه نشر قدم گذاشته‌اند. اول، علاقه به یکنواخت کردن مواد در برخی زمینه‌ها (مثلًا تهیه و تولید کتابهای درسی)؛ دوم، به عنوان یک خدمت (مثلًا نشر متون ادبی و تحقیقی که به صورت تجاری ممکن است میسر نباشد)؛ سوم، به این خاطر که دولت کتاب را نیز چون رادیو و تلویزیون یکی از وسائل آموزشی عمومی تشخیص داده است و می‌خواهد از آن استفاده کند (مثلًا، برنامه انتشاراتی وزارت فرهنگ و هنر).

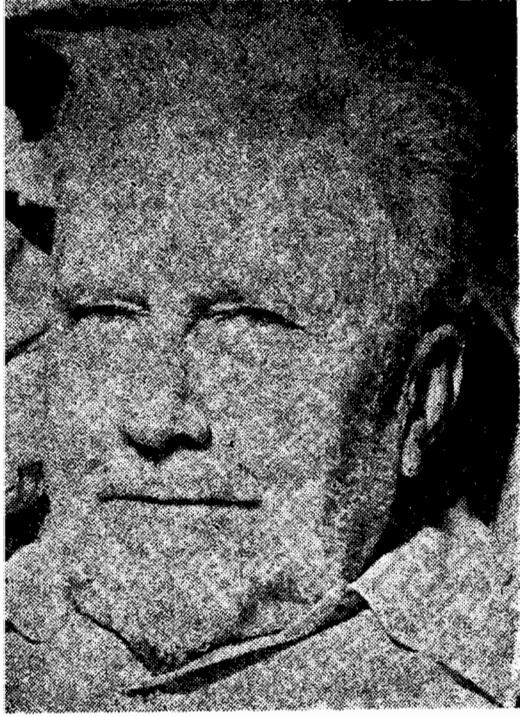
در صنعت نشر ایران اشخاصی هستند که این تحولات را لازم و طبیعی می‌دانند. این اشخاص عقیده دارند که دولت در کار نشر کتاب همچون صنعت‌های دیگر می‌تواند نقش مبتکر، سرمایه‌گذار اولیه و مشوق دیگران را بر عهده بگیرد. می‌گویند: «دولت بود که اولین کارخانه شیر پاستوریزه و اولین کارخانه کمپوت سازی را تأسیس کرد. بعد شرکتهای خصوصی به دولت تأسیس کردند. در کار نشر کتاب نیز دولت می‌تواند نقش مشابهی را بر عهده بگیرد. ناشران خصوصی که قویتر شدند و توانستند روی پای خود بایستید دولت می‌تواند کنار بروند.»

اشخاصی هم هستند که عقیده دارند دولت کنار خواهد رفت، و احتمالاً صنعت نشر بیش از پیش زیر سایه سازمانهای دولتی یا سازمانهای برخوردار از کمکهای دولتی قرار خواهد گرفت. این نظر ممکن است واقع بینانه نباشد، ولی برای به حقیقت نیویوتن آن دوشرط مکمل لازم است:

سیاست عدم دخالت

شرط اول بسته بهاین است که دولت تا چه حد حاضر باشد از تقویت دستگاههای انتشاراتی وابسته به خود بگاهد و در صورت امکان سفارشهای خود را به ناشران تجاری بدهد، و نیز بهاینکه سیاست عدم دخالت در امور ناشران را، چه ناشرانی که کمک مالی به آنها می‌کند و چه ناشرانی که اجرای کارهایی را به آنها محول کرده است، پیش خود سازد و ادامه دهد.

شرط دوم بسته بهاین است که ناشران تجاری خود پاسخگوی نیازهای آموزشی آینده و پرآورنده توقعات افراد روزافرون طبقه متوسط گردند، سرمایه و مهارتهای مدیریت لازم را برای توسعه کار خود فراهم کنند، واحدهای بزرگتر را که جوابگوی تقاضاهای تازه خواهد بود به وجود بیاورند، شبکه وسیعی برای توزیع و فروش کالای خود ایجاد کنند و ایکار را در تهیه کتابها و متون و مواد آموزشی مرغوب که شکل دهنده سلیقه نسل جدیدی از خوانندگان کتاب خواهد بود در دست بگیرند.



مرگ ازراپاوند (یا به املای توراتی عزراپاوند)، در پایان سال ۱۹۷۲، سبب شد که بار دیگر نام وی وسیعًا در مطبوعات ادبی و عادی یاد شود و در محافل ادبی برس زبانها بیفتند. شرح حال او در تکی دوهاه اخیر در چند نظریه‌فارسی چاپ شد، اما جز دریک مورد راجع بهفن شعر او کمتر سخنی بهمیان آمد. «کتاب امروز» نخست خلاصه مقاله هربرت رید، ادبی و منتقد انگلیسی را که تا حدودی روش کشته حوال ویراد است شعری پاوند است و سپس برداشت آزادآقای ضیاء موحد را از مقاله الیوت درباره شعر پاوند از نظرشما می‌گذراند.

ازراپاوند و فن شاعری

و شهرهای بزرگ (یا در آنها) پیدا شده است. شهر بزرگ است که قرایح عالی و رفیع را قبول می‌کند، قرایحی که در دهکده‌ها جزو «محرمات» (تابو) شمرده می‌شوند... همیشه دهاتیها شهر بزرگ را متهم می‌کنند که طبق الگوهای خارجی می‌اندیشد.

اما آنچه مرا بهمیان پاوند کشاند و مرید سرپرده او کرد شعر و فن شعر او بود. هردو ما به محفل وسیعی تعلق داشتیم که از آن اندیشه‌های مشابهی درباره سیاست و اقتصاد کسب کرده بودیم، واگر چه این آموخته‌ها هریک از ما را بهنتجه گیری دیگری هدایت کرد در دونکته همیشه موافق داشتیم. یکی اینکه بعداز قرون وسطی به علت پذیرفتن اصل رباخواری از جانب کلیسا آفاتی به جامعه راه یافت و دیگر اینکه ماهیت هر انقلاب اجتماعی و استه بمقابلیت آن در حل و فصل مسئله پول است. زمینه مشترک دیگر ما علاقه پرشور به هنر و فلسفه چین بود. شاید توافق همیشگی ما درباره این سه موضوع — فن شعر، اقتصاد و چین‌شناسی — بهمن امکان داد که با همدردی بیشتر به مسائل دشواری که کار و کردار او بر می‌انگیخت، وارد شوم.

من به طور عمده بهیث درباره شعر و اصول شاعری او خواهم پرداخت، اما شعر او متنضم افکاری است که ارزیابی آنها لازم است. پاوند بر آن بود — و من نیز به گمانم با او موافق — که فن شعر و اقتصاد رانمی‌توان از یکدیگر جدا کرد. اعقیده داشت که بین انحطاط همگانی روشهای معقول که منجر به مبتذلترین تعلق تاریخ بشر شده است از یکسو و مغالطات اقتصادی که در اثر قبول رباخواری توسط قانون و مذهب در بایان قرون وسطی پا گرفت از سوی دیگر، رابطه تزدیک وجود دارد. با این توضیح می‌توانیم بهفن شعر او توجه کنیم.

در جهان انگلیسی زبان پاوند اگر بنیادگذار شعر نبو نباشد، زنده کننده آن است. تجربه‌های او — جز دریک مرید مقدم بر تجربه‌های شاعران دیگر انگلیسی و امریکایی است. مقصودم این نیست که قبل از ۱۹۱۲ شعر آزاد وجود نداشت. پاوند شعر آزاد را اختراع نکرد، بلکه آن را اصلاح کرد و به آن ساختمان موسیقی وار داد. از این لحاظ می‌توانیم

همه می‌دانند که اختلال روانی درجات مختلف دارد و در بسیاری از آنها نیازی به محدود کردن بیمار نیست. این نکته نیز از نظر هیچ ناظر بی‌تعصی دور نمی‌ماند که پاوند در نامه‌هایش به طور روزافزونی خود را در مرکز عالم می‌بیند. حتی جستجوی علت این خودپسندی مفرط (اگواستریسم) چندان دشوار نیست. مردی که در ۱۹۰۸ کار خود را با این فرض شروع می‌کند که «هیچ هنری هرگز با چشم دوختن بدنهان خلائق رشد نکرده است»، ناچار هر روز خود را از آن قالب اجتماعی که متنضم «سلامت عقل» است جداتر می‌بیند (قبول دارم که این قالب اجتماعی ممکن است چیزی بیش از قواعد پذیرفته شده رفتار نباشد).

پاوند بهمیان اینکه وارد اروپا شد به خود گیری از اوضاع پرداخت و بی‌پرواپی قدرتمندان او را به آن جنون دشnam گویی صرف و فحشهای چارواداری انداخت که نامه‌های اورا یکنواخت و خسته کننده کرده است. البته می‌توان با او همدردی کرد، اما این فحاشیها ناسازگاری شخصیت اورا بهیاد می‌آورد. پاوند مدعی است که کنفوسیوس را سخت تحسین می‌کند، «تاھیو» (Ta Hio) اثر کنفوسیوس و سایر آثار کلاسیک کنفوسیوسی را ترجمه کرده است، اما چیزی نمی‌توان یافت که مانند سیزمه‌جوبی خروشان پاوند از سلوک کنفوسیوسی چنین دور باشد.

کنفوسیوس گفته است: «کسی که بدون فروتنی سخن می‌گوید، مشکل بتواند سخنان خوب بربزیان براند». این یکی از صدھا اندیز مندرج در «منتخبات» کنفوسیوس است که شایسته است این مرید مدعا به آنها توجه کند. اشکال کارپاوند در آوارگی، «بی‌ریشگی» و تحقیر اونسبت به کم و کاستی انسان است. او از هر گونه تواضعی بدبور است، مقصود تواضع شخصی نیست، زیرا می‌دانیم که او هرگز در جستجوی پادشاهی بزرگ نبوده است. اونسبت به هنر و سرنوشت خود متواضع نبود. آشتفتگی و بی‌سامانی که هر روز بیشتر به شعر و مکاتبات اوراه می‌یابد، فقط انعکاسی از ناتوانی او در نیل بهحدی از تمایلات اجتماعی، و در نتیجه تمامیت شخصی اوست. او می‌گوید: «فلویر و تور گنف را بنگرید که مبارزه سختی با بلاهت شهرستانی می‌کنند... هنر بزرگ همچجا از پایتختها

محکم موسیقی وار وزن شعر اصرار می‌ورزد. به یک معنی هیچ‌چیز از شعر آزاد، کمتر آزاد نیست، زیرا در این شعر باید رابطهٔ دقیقی بین ساختمان کلامی و وزنی از یکسو و خلق و هیجانی که باید بیان شود از سوی دیگر، وجود داشته باشد. تنتیجهٔ آن کیفیتی است که الیوت آن را «حاکی ماوراء» نامیده است، «یعنی شما به شعر نه به معنای شعر، بلکه به معنی شعر گوش می‌دهید» و به قول پاؤند از زیب و زیور خلاص می‌شود و همین که خلاص شدید تصویر — استدراک مستقیم — برای شما باقی می‌ماند.

اشکال زبانی از نوع زبان ما (مقصود زبان انگلیسی است) این است که ناچار باید حرف خود را با کلماتی بزنیم که تصویر را به شکل بصری دربرنداشند و نمی‌رسانند. زبان چینی طور دیگری است، در آن «ایدئوگرام» (کلمهٔ خط چینی) از نمایش بصری تصویر پیدا شده‌است و از علامتهای کلامی آن تصوری، گرچه دور، از شیئی ملموس القاء می‌شود.

نظریهٔ از راپوند دربارهٔ شعر، از «ایمژیسم» فراتر رفت. این نظریه تمامًا براساس رساله‌ای از ارنست فنولوزا بود به نام: «کلمات کتابت چینی به عنوان واسطهٔ شعر». فنولوزا یک مستشرق امریکایی بود که در ۱۹۰۸ مرد و رسالهٔ او که در ۱۹۱۸ توسط پاؤند منتشر شد بیشک یکی از مدارک اساسی زیبایی‌شناسی هنر مدرن است و بین فرهنگ‌های شرقی و غربی پلی می‌بندد.

فنولوزا کار خود را با تجزیه و تحلیل جملهٔ چینی، بهخصوص وقتی این جملهٔ شعر را می‌سازد، آغاز می‌کند. او خصلت اساسی ماموس بودن زبان را نمایان می‌کند، خصلتی که به افعال، حروف ربط، ضمایر و اسماء هم سرایت می‌کند. از این مهمتر او شان می‌دهد که چینیها چگونه تار و بود فکری و مقولات منطقی خود را به همین طبق ملموس ساخته و پرداخته‌اند. آنها به کمک استعاره، یعنی کاربرد تصویر مادی برای القاء روابط غیر مادی، این کار را کرده‌اند. بهتر است بقیهٔ بحث را با کلمات خود فنولوزا دنبال کنم:

«تمام جوهر ظریف سخن بر شالودهٔ استعاره (مجاز) بنا شده است. اصطلاحات انتزاعی ریشه‌های قدیمی خود را، که هنوز هم با عمل مستقیم ربط دارد، نشان می‌دهند. اما استعارات بدیعی از فرآیندهای قراردادی ذهنی سرچشمه نمی‌گیرند، بلکه به‌این دلیل امکان پذیر شده‌اند که خطوط یعنی مناسبات موجود در خود طبیعت را دنبال می‌کند. استعاره، که عیان کنندهٔ طبیعت است، جوهر شعر است. معلوم مجهول را تفسیر می‌کند و گیتی از اسطوره سرشار می‌شود. زیبایی و آزادی جهان مشهود نمونه و سرهشق به دست می‌دهد و زندگی هنر را در خود می‌پرورد. اشتباه است اگر مثل برخی فلاسفهٔ زیبایی‌شناسی خیال کنیم که هدف هنر و شعر پرداختن به کلیات و انتزاع است. این مفهوم بر اثر منطق قرون وسطی بهذهن ما راه یافته است. هنر و شعر با عین ملموس در طبیعت سروکار دارند... شعر از آن روظیریفتر از شر است که در حجم مساوی حقیقت ملموس بیشتری را بیان می‌کند.

اسلاف ما مجموعهٔ استعارات را در ساختمانهای زبان و دستگاه تفکر ما گنجانده‌اند. زبان امروز از آن جهت بی‌بنیه و سرد است که ما کمتر به استعارات آن وارد می‌شویم.

— گرچه شگفت بنماید — بگوییم که شعر آزاد دیگر آزاد نبود.

پاؤند قبل از ۱۹۱۲ سیک التقاطی داشت، در همین دوره بحث باهولم (تنها کسی که قبل از پاؤند شعر آزاد گفته بود) را شروع کرد و حاصل این بحث آن چیزی بود که بعد به نام «مکتب تصویر» (ایمژیسم) پدیدار شد. این مکتب نیز مانند غزل‌سرایی قرن شاتردهم، بالاهم از خارجیان، و بطوطر عمدۀ فرانسویان، بود. گرچه نایاب و یتم را فراموش کرد که پاؤند بعد از یک دورۀ طولانی بیزاری به سوی او بازآمده بود.

از فرانسویان گوته، ورلن، کوربیر و مالارمه و البته ربمو الهامبخش شعر آزاد انگلیسی بودند و گروه تازه هواداران شعر آزاد مثل ژول رومن و آندره اسپر و دوهامل با «ایمژیست» های انگلیسی تبادل نظر می‌کردند.

در تنتیجه‌این باروری متقابل اندیشه‌ها گروه «ایمژیست» — ها اصول خود را مدون کرد. این اصول را از قول پاؤند نقل می‌کنم :

۱ — نگریستن مستقیم به شیئی و بیان مستقیم آن، خواه ذهنی باشد خواه عینی .

۲ — صرف نظر کردن مطلق از کلمه‌ای که سهمی در بیان و عرضهٔ معنی ندارد .

۳ — درهورد وزن : ساختن شعر با تسوالی عبارات

موسیقی نه باتوالی یکنواخت مترونوم (ایقاعی)

در سال ۱۹۱۳ نیز پاؤند در یک مجلهٔ شعر چنین نوشت: هیچ کلمهٔ اضافی یا صفتی که چیزی را عیان نمی‌کند به کار نبرید. عبارتی مانند «سرزمینهای تار صلح» به کار نبرید، زیرا تصویر را تیره و تقار می‌کند، زیرا انتزاعی را با ملموس مخلوط می‌کند. این کار کار فویسنده‌ای است که در نمی‌باید شیئی طبیعی همیشه یک سمیول کافی و وافی است.

از تجربه‌ها پیرهیزید آنچه را با نثر خوب گفته شده با نظم بد دوباره نگویید.

خيال نکنيد که هنر شاعري از هنر موسيقى ساده تر است، خيال نکنيد که اگر در هنر شعر لااقل همان تلاشي را که يك معلم متوسط پيانو صرف هنر موسيقى می کند نکنيد شعر شما به نظر افراد خبره خوش خواهد آمد.

زيست و پيراييه ياصلا به کار نبريد، يا خوش را به کار بيريد.

جنگ «ایمژیست» ها که در ۱۹۱۵ منتشر شد، اصول آنها را بدتفصیل ذکر کرده بود و اگرچه از پاؤند شعری در این جنگ نبود، نظریات پاؤند قسمت اعظم این اصول را تشکیل می‌داد. نقل قسمتی از آن تعریف روشنی از کلمهٔ «ایمژیست» به دست می‌دهد :

عرضهٔ کردن تصویر. ما مکتبی از نقاشان نیستیم اما عقیده داریم که شعر باید خصوصیات جزئی را بین کند و به کلیات میهم، هر قدر هم فاخر و مطنطن باشند، نیر دارند. به‌این دلیل است که ماباشاعر کیهانی (cosmic)، که به نظر می‌رسد از زیر دشواریهای هرش شانه خالی می‌کند مخالفیم.

«ایمژیسم» با سیک و یتم و سایر انواع شعر آزاد این تفاوت را دارد که بر ملموس بودن تصویر سازی و ساختمان

باشد، پا در هواست، ریشه در آب ندارد و بدین دلیل «شعری که صدرصد نو باشد صدرصد بد است». «نوآوری» (originality) چیست؟ پاسخ الیوت این است: «نوآوری راستین صرفاً پرورش (development) است». شاعر هنگامی می‌تواند ادعای نوآوری کند که از طرفی شگرد و طرز و طور کار او ریشه در سنت داشته باشد و از طرف دیگر این شگردها را پرورش داده باشد. نوآوری در شعر نه نسخه برداری از کار گذشتگان است و نه ابداع چیزی بی‌هیچ پیوند با گذشته. شاعری که به راستی نوآوری می‌کند شعرش چنان درمتن فرهنگ زبان او جا می‌افتد و چنان آشنا و معقول به نظر می‌رسد که نوآوریهاش ضروری می‌نمایند. باوند چنین شاعری است.

باوند شعرهایی در قالبهای سنتی ساخته است که بیشتر به اعتبار قالب‌شان «نظم» (verse) نامیده می‌شوند. الیوت برای این گونه کارهای باوند ارزش فراوانی قایل است و دلیل نوآوری باوند را در آنها می‌باید: «نوآوری باوند اصیل است بدین معنی که نظم سازی او پرورش منطقی نظم سازی اسلاف انگلیسی است». آنگاه باوند زا باویتمن مقابله می‌کند با این تفاوت که «نوآوری ویتمن هم اصیل است هم ساختگی» و با این توضیح که نوآوری ویتمن «آنجا که پرورش منطقی نوع خاصی از نثر انگلیسی است» اصیل است و «آنجا که شیوه‌ای در نوشتن می‌آورد که نشان بدده ثر عظیم او شکل تازه‌ای از نظم است»، ساختگی است.

نوآوری باوند دلیل دیگری هم دارد. صالح شاعر نوآور زندگی است و صالح شاعر مقلد ادبیات. برای باوند شعر همان زندگی و زندگی همان شعر است و از این رو کوشش او در فرهنگ گذشتگی بهمنظوری دیگر است. کسانی که اشتغال ذهنی باوند به «پرووانس» (ناحیه‌ای در جنوب فرانسه که زبان و فرهنگی خاص خود داشته و وارث بالاصل فرهنگ آلتین بوده است) و ایتالیا خسته‌شان کرده است تصور می‌کنند که عناصر و آثار فرهنگی پرووانس و ایتالیای قرون وسطی اشیایی هستند که باید در موزه گذاشته شوند. اما باوند در این فرهنگها چیزهای دیگری می‌بیند و نشان می‌دهد. باوند به این فرهنگها بهجشم فرهنگهای معاصر با خودش نگاه می‌کند و عناصر زندۀ آنها را بر می‌گزیند. به عقیده الیوت: «هنگامی که باوند از ایتالیا و پرووانس صحبت می‌کند خیلی امروزی‌تر است تاوقتی که از زندگی امروزی حرف می‌زند».

نکته دیگری که الیوت در تعلیل کارهای متنوع باوند بدان اشاره می‌کند این است که شاعر نمی‌تواند همیشه و در همه حال شعر بگویند. بنابراین در این احوال چه بهتر که نظم بسازد، نظم‌های خوب. این بهتر از این است که نظم بدی سازد و خودش را فریب بدهد که شعر خوبی گفته است. بدین دلیل است که در کارهای باوند به قطعه‌سرایی (epigrams) ترجیمه‌های شعر، نوشته‌هایی که نقل بهمعنی (paraphrase) کرده است یا نظم بر می‌خوریم. این کارها نوعی دهنگی به این تصور باطل است که گروهی خیال می‌کنند شاعر همیشه باید جرقه بزند، تصوری که شاعران را به گفتن شعرهای بد و ای دارد، در صورتی که می‌توانند به جای این شعرها که هیچ‌چیز تازه‌ای ندارند نظم‌های خوبی بنویسند.

ضیاء موحد

به محض آنکه ما رابطه (بین مستند و مستندالیه) را به کار می‌بریم، به محض آنکه ذهنیات را بیان می‌کنیم، شعر ناپدید می‌شود...

ما در شعر بهزاران کلمهٔ فعل نیاز داریم که هر کدام بیشترین کوشش را برای نشان دادن انگیزه‌ها و نیروهای حیاتی بکنند... قدرت عظیم زبان (انگلیسی) در مجموعهٔ عالی افعال متعدد آن است... قدرت این افعال در آن است که طبیعت راهمچون مخزن بزرگ نیرو می‌شناسند و می‌شناسانند... من به کشف این پرداختم که چرا انگلیسی شکسپیر تا این حد قیاس ناپذیر برتر از زبان دیگران است. دریافت که کاربرد عالی، مصراحت و طبیعی صدھا فعل متعددی علت آن است... مطالعه‌ای در افعالی که شکسپیر به کار برده باید زمینهٔ همهٔ تربیتی‌های مربوط به سیک باشد.

باوند در نقدهای خود عبارت «افکار در حال عمل و فعالیت» زیاد به کار می‌برد. او می‌گوید که افکار به صورت واحدهای انتراعی در فرآیند یک استدلال منطقی نیستند، بلکه به صورت آحاد منجز در ذهن خواننده ریخته می‌شوند وسپس واکنشهای ذهنی را سبب می‌شوند. استدلال دربارهٔ مفاهیم کار شاعر نیست، کار او دیدن، عرضه کردن، متراکم کردن و ترکیب کردن است که همهٔ فرآیندهای فعل هستند. «ایدئوگرام» چینی محبوب باوند انسان و کلمه رادر کنار هم نشان می‌دهد، انسانی که به کلمه وفادار است، این «ایدئوگرام» به معنی حقیقت است.

به نظر من باوند یکی از افراد معدودی است که در عصر ما حرف با معنی زده است. به عقیدهٔ من اشتباہی که او کرد این بود که باور داشت که یک حکومت جدید می‌تواند اندیشه‌های اورا دریابد. او نمی‌فهمد که حکومت خود را کاملاً نوین تجسم اصول رباخواری و ابزار جنگ وستم است. چون موسولینی با بانکداران بین‌المللی ستیزه می‌کرد، باوند می‌پندشت که او به بازی پول پشت کرده است و حقایق را از ورای «انحصار پولی توهمن آور» دیده است. اما باوند در اشتباہ بود — چه اشتباہ فاجعه‌آمیزی — و توان این اشتباہ را به فاتح انتقامجو پرداخت.

ترجمه و تلخیص ح. م. گویند

معنی نوآوری باوند

مقدمه «الیوت» بر منتخی که از اشعار باوند تهییه کرده است هم معرف شعر پاوند و شخصیت هنری اوست وهم مبین بسا نکته‌های ظریف در هنر شعر و شاعری. قصد من در این مختصر گزارش آزاد گفتار الیوت دربارهٔ ارتباط شعر و سنت است و شناختن «باوند» از این طریق.

به اعتقاد الیوت شاعران را به اعتبار شگردهشان (technique) به سه دسته می‌توان تقسیم کرد: اول شاعرانی که شگردهای زبان و فرهنگ خود را پرورش (development) می‌دهند و قوام می‌آورند، دوم شاعرانی که شگردها را تقلید می‌کنند و سوم آنانی که ابداع (invention) شگرد می‌کنند.

الیوت کلمهٔ «ابداع» را به معنی دقیقی به کار می‌برد و تصریح می‌کند که «ابداع غلط است تنها به این دلیل که غیر ممکن است». شعری که در زمینهٔ فرهنگ خود نشسته

تازه‌ها

کتاب در ایران



ک. تابنده

سال

جهانی کتاب:

فرجام کار

سال جهانی کتاب در جهان به پایان رسید

و در ایران نیز که از برگت تعویم جلالی به اندازه دو سه ماه «طول عمر» یافته است دارد به پایان خود نزدیک می‌شود. لحظه‌ای به عقب بنگریم و دستاوردهای اخیرتر آن را برای کتاب در ایران مرور کنیم:

● باید اذعان کنیم که ارباب جراید و مبادران دیگر وسائل ارتباط جمی در این سال میمون لطف خاصی به «کتاب» پیدا کردند و در تیجۀ مقالات و سرمهقالات و رپرتاژها و میزگردهای متعدد آنان «کتاب» موضوع روز شد، و اکنون، در پایان سال، این احساس وجود دارد که عده کثیری از مردم متوجه وضع خراب ما ناشان شده‌اند و حاضرند از راه دلسوزی یک یا دو کتاب بخرند. این «آگاهی» ایجاد شده را دست کم نگیریم و دعا کنیم که باقی بماند.

● چند نمایشگاه کتاب در تهران و شهرستانها تشکیل شد که مهمترین آنها نمایشگاهی بود در پارک پهلوی تهران که به اهتمام اتحادیه ناشران از ۲۳ آبان ماه برگزار گردید و در نتیجۀ استقبال جوانان کتابخوان بهجای هفت

روز، چهارده روز ادامه یافت. ۲۵ ناشر

در حدود دوهزار عنوان کتاب عرضه کرده بودند و آنها (یا حداقل بیشتر آنها) با تخفیف سی درصد به علاقهمندان می‌فروختند. و از قراری که شنیده‌ایم ناشرانی که همه کتابهای خود را با رعایت تخفیف اعلام شده می‌فروختند در این میان فروش نسبتاً خوبی کردند.

● مؤسسه انتشارات فرانکلین برس غیرت آمد و اعلام کرد بمناسبت سال جهانی کتاب مجموعه نخبه‌ای از کتابهای خود را (از جمله، جلد اول دایرة المعارف فارسی، شرهنگ اصطلاحات علمی، جلد اول فهرست مقالات فارسی) به پانصد کتابخانه عمومی اهدای خواهد کرد. این کار ادامه دارد.

● هیئت امنی کتابخانه‌های عمومی کشور (وابسته به وزارت فرهنگ و هنر) به وعده خود وفا کرد و تعدادی از کتابهای نشر شده در سالهای ۵۰ و ۵۱ را برای کتابخانه‌های تحت قیمومت خود سفارش داد. طبق اطلاع کمیسیونی که مأمور برگزینن کتابهای عرضه شده گردیده بود بیش از ۵۰ عنوان کتاب



فرهنگستان زبان ما را از این وضع نجات خواهد داد و یا اینکه خود یک «واریافت» به معادلهای موجود خواهد افزود.

* انتشارات جدید. دو مارگزیده که از رسمنان سیاه و سفید نمی‌ترسند دوستان ما دکتر فاضل و ثوقي (ناشر «اندیشه و هنر») و شمیم بهار هستند که از قرار خبر آقایانه دارند پیش از انتشاراتی جدید برای چاپ کتاب برپامی‌کنند. شمیم را به عنوان یک منتقد نکتسنج و تنویسنده داستانهای کوتاه و مترجم خوب بالقوهای که به همیج قیمت حاضر نیست ترجمه کند می‌شناسیم. و به این حساب باید در انتظار کتابهای پاکیزه اقلیت پسندی از استگاه آنان باشیم که به احتمال زیاد در آغاز کار ازانواع داستانی و سینمایی خواهد بود. چاپ نخستین کتابها، بازهم به گفته همان کلاع غضول، زودتر از اوایل سال آینده شروع خواهد شد. موفق باشند!

* جلد دوم دایرة المعارف فارسی. جلد اول دایرة المعارف فارسی (۱ - س) در سال ۱۳۴۵ منتشر شد و از همان وقت این سوال پیش آمد که جلد دوم و احیاناً جلد های دیگر آن کی منتشر خواهد شد. اکنون اطلاع یافته‌ایم که چاپ جلد دوم مدتهاست آغاز شده است و شاید قبیل از پایان سال ۱۳۵۲ شاهد نش آن باشیم. جلد دوم، مقالات «ش» تا آخر «گی» را در بر می‌گیرد، و جلد سوم مقالات «ل» تا «ی» را. ولی از جلد سوم فعلاً نپرسید. تازه، به احتمال زیاد، جلد چهارمی هم در کار خواهد بود، مشکل از اضافات و تصویبات و فهرست بزرگ راهنمای.

چندی پیش در دفتر دایرة المعارف خانه تکانی کوچکی انجام گرفت که نتیجه آن حتی سرعت بیشتر در گردش امور خواهد بود.

* شهرزاد شاعره. نشر دفتر لاغری از شعر، که اولین مجموعه صاحب آن محسوب می‌شود، نوعی شور و هیجان در محاذل شعر نوی پایخت ایجاد کرده است - چه ساینده اشعار دختر خانی است که از راه رقصیدن در کافه‌ها و کاباره‌های تهران بهنرپیشگی فیلمهای فارسی رسیده و ظاهرآ با درس و مشق و کتاب و دفتر بیگانه بوده است. و همین، یعنی فوران جوهر شعری زیر فشار تحریمهای تلغیم، اصلتی بشعرها می‌بخشد که جالب توجه است. درباره این مجموعه «با تمنگی پیر می‌شونیم» اثر م. شهرزاد - نظری خواستیم از دوستان بیش جلالی و این است آنچه بدست ما رسید:

کتاب دولتی و ملتی، ملتی با شماره ثبت و دولتی بیشماره، منتشر می‌شود؟

* «هن-گرانی» در ترجمه. یکی از مشخصات ترجمه‌های جدید فارسی از آثار علمی اروپایی و امریکایی (مثلماً در قیاس با ترجمه‌های عربی از همین گونه آثار) تنوع و بلکه تشتت شدید در کاربرد معادلهای فارسی در برای اصطلاحات علمی فرنگی است. نوآوری قانون روز است و کمتر کسی نوآوره مترجمان پیش از خود را قبول می‌کند. همه در بند واژه‌سازی و یافتن جاودانگی از راه بهبود رساندن واژه‌های نوساخته خویش آند.

اجازه بدھیدمثالي بزن: کلمه «process» واژه‌ای است که کم‌بیش در همه زبانهای اروپایی موجود است و در همه رشته‌های علمی هم به کار می‌رود. معنی دقیق آن (به‌نقل از فرنگی بزرگ و بستر) این است: عمل جلو رفتن تدریجی [چیزی، کسی، یا کاری] از نقطه‌ای به نقطه دیگر در راه کامل شدن. و در واقع بیشتر به مراحل مختلف یک کار واحد اطلاق می‌شود. در اوایل معادلهای فارسی این سیر و جریان بود. حال بیشینم در کتابهای فارسی اخیر برای این واژه چه معادلهایی داریم:

فرایند: «فرهنگ اصطلاحات جغرافیایی» معروف به پنج استاد (تألیف احمد آرام، حسین‌اصفیاء، حسین گل‌گلاب، غلامحسین مصاحب و مصطفی مقری)، ۱۳۳۸ فراشده: منوچهر بزرگمهر، «فلسفه نظری»، ۱۳۴۳ پویش: امیرحسین آریانپور، «سیر فلسفه در ایران»، ۱۳۴۷ فرآگرد: جریان: حمید عنایت، «فلسفه هگل»، ۱۳۴۷ فراشوند: منوچهر بزرگمهر، «تحلیل ذهن»، ۱۳۴۸

فراشوی: دکتر محمود حسابی در مقدمه «فیزیک حالت جامد»، ۱۳۴۸ روند: فیروز شیروانلو، «ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی»، ۱۳۴۸ فراوروند: میرشمس الدین ادب‌سلطانی، «جستارهای فلسفی» [اثر منتشر نشده] روانه: علی اصغر هدایتی، «آشنازی با علم اقتصاد»، ۱۳۵۰

این وضع نابسامان مغلوش گنده اتفاق گر ظاهراً نتیجه آن خصلت خاص ایرانی است که در یک روایت به آن «تکروی» می‌گویند. یا باید به زور بخشنامه اصطلاحی را پیذیریم و به کار ببریم و یا اینکه هر مترجم «یکم‌سواری» است که بی‌توجه بدیگران و با در واقع برای دهن کجی بدیگران می‌تازد. اکنون باید دید

انتخاب کرده است تا ۳۰۰ نسخه از هر کدام خریداری شود. اساس پرداخت، بهای اعلام شده از طرف ناشر نیست بلکه قیمتی است که کمیسیون براساس ضوابط خاصی خود تعیین می‌کند تا مبادا ناشری کتابش را به خاطر فروش سیصد نسخه‌ای گران عرضه کند. براین منوال کتاب دوجلدی و ۱۰۰۰ صفحه‌ای «از صبا تا نیما» که بهای تکفروشی آن هفتاد تومان ناقابل است به بهای ۵۰۴ ریال برای کتابخانه خریداری گردید. این رقم به تشخیص کارشناسان کمیسیون بهای تمام شده کتاب است به اضافه نیم برابر آن به عنوان سود ناشر. **المعده‌علی‌الراوی!**

● و اینهم چند وعده «س. ج. ک.» که در انتظار بهحقیقت بیوستن آن‌ها نشته‌ایم:
- تصویب لایحه اصلاحی قانون حقوق مؤلف (تدوین شده از طرف وزارت فرهنگ و هنر) در مجلسیین.

- اجرای طرح اعلام شده از طرف وزارت آموزش و پرورش برای شویق خوانند کتابهای غیردرسی در دستانها.
- فراهم شدن تسهیلات گمرکی و اعتبارات بانکی برای مصالح و وسائل چاپ و نشر کتاب.

* چند کتاب در سال؟ در ایران چند کتاب در سال منتشر می‌شود؟ ارقامی که در این باب دیده‌ایم بسیار متفاوت است. چندی پیش، یعنی وسط چله تابستان آقای فریدون اردلان دبیر کل انجمن ملی یونسکو در ایران در یک مصاحبه مطبوعاتی گفتند ۱۵۰۰ عنوان. دو تن از سروران کتابدوست مدتی بعد در مجله «فردوسی» برایشان تاختند که چرا ۱۵۰۰ عنوان؟ طبق آمار رسمی «کتاب‌شناسی ملی» (شریه کتابخانه ملی) این رقم ۱۹۶۱ عنوان است. بعد از ایران Almana سال ۱۹۷۲ (نشریه سازمان اکو) به دستمان رسید و آنجا در صفحه ۱۱۳ برقم ۲۱۰۰ عنوان (بنقل از مجله «اطلاعات پابنوان» بنقل از وزارت اطلاعات) برخوردیم، و مدتی بعد به رقم خوشبینانه تر ۴۳۵۹ عنوان (برای سال ۱۳۴۹) در گزارش سالانه شورای عالی فرهنگ و هنر!

متاسفانه این خوشبینی بهزودی پنجر شد، چون آقای ابرج زندپور، مدیر کل نگارش در وزارت فرهنگ و هنر، طی مصاحبه‌ای در آذرماه گفته گفتند خیر، تعداد کتابهای نشر یافته در سال ۱۳۴۹ تنها ۱۳۶۸ عنوان بوده است. ایشان گفتند که سرجع سال گذشته ۱۴۹۰ عنوان است و بعد اظهار امیدواری گردند که این سرجع در سال جاری از میزان ۲۰۰۰ بگذرد. و ظاهراً خواهد گذاشت. راستی در ایران در هرسال جمماً چند

برای صحبت کردن از شعر از همه جا می‌توان شروع کرد. در مورد کتاب خانم شهرزاد از همیری که روی صفحه اول زده است و مربوط به شعر صفحه ۸۱ می‌شود شروع می‌کنم. ظاهراً هم منطقی است زیرا این سخن که بهصورت شعار داده شده است باید جان کلام باشد: «بعد از سالها / بیداری حق من است / و من در بیداری خستم». از من شعر نفهمیدم مقصود کدام بیداری و کدام خستگی است. ولی بهتعییر خودم شاید نتوان کار شاعری را بهتر از این بیان کرد. شاعری نوعی بیداری است و مثل هر بیداری غیرقابل تحمل و خسته — کننده است. باید دو مرتبه خود را خواب کرد واقعیت را بهزنجیر رُؤیا کشید. خانم شهرزاد از عهده این کار خوب برآمده است. باقلي باز که حد و مرزی نمی‌شناسد و با زبانی که در آن آزادی شعر را جشن گرفته است. ولی پای خواننده لنگ است. بهزحمت باید خودش را بهمراه گندم یا یال اسپی بچسباند. روشنیهای شعر چشم را می‌زنند و نمی‌تواند همراه شاعر بیاید. باین ترتیب شاعر در بیشتر کتاب بهتهایی خواب می‌بیند و خواننده متوجه است. می‌خواهم بگویم که روح شاعر از در سراسر کتاب و در همه شعرها هست ولی کلمات خواننده را رها می‌کنند و بی کار خود می-

روند. چمیب دارد اگر بگوییم نوشته‌های کتاب نوعی تعریف شاعرانه است.

خانم شهرزاد چه در مقدمه و چه در متن کتاب از نوعی تواضع و نوعی طلب برخوردار است که در شاعری علامت خوبی است. این باعث شده که نوشته‌هایش از نوعی برگت زنانه برخوردار باشد. بداین ترتیب در جایی هم که نوشته‌ها گنگ هستند قابل خواندن هستند.

چاپ کتاب «باتشگی پیر مشیوه» حاصل دوستی و همکاری چند نفر است که ظاهراً خواسته‌اند ما را غافلگیر کنند. غافلگیر هم شدمایم ولی بمعنی خوب آن. و من که ترس از خانم شهرزاد بیشتر است و فکر می‌کنم نه تنها باتشگی پیر می‌شویم بلکه از تشنجی خواهیم مرد، امیدوار هستم در کتابهای بعدی اشعار آبدارتری از ایشان بخوانم!

مرگ یک کتابفروش. در هفتاه آخر بهمن ماه از مرگ یکی از کتابفروشان قدیمی تهران متائف شدیم: مرحوم محمد جعفر منصور پدر همکارمان جهانگیر منصور که نزد کتابدوستان تهران به قام کتابفروش خود ادب به آقای ادب معروف شده بود. این کتابفروشی در حدود ۶۵ سال پیش در خیابان ناصریه (ناصرخسرو کنونی) تأسیس شد و پس از دهال سال بهخیابان

شاهآباد انتقال یافت. آقای ادب در آغاز فروشنه و ناشر کتابهای شعر بود و از جمله کتابهایی که منتشر ساخت «کلیات سعدی» (با مقدمه شادروان فروغی)، «دیوان مسعود سعد»، «دیوان عیین‌آکانی»، «دیوان هافت» و «دیوان باباطهر» بود. به عنین سبب کتابفروشی او پاتوق برخی از سرشناسترین شعرای وقت چون عشقی و ملک الشعرای بهار بود.

کتابفروشی «اب» چند سال پس از انتقال بهخیابان شاهآباد به عرصه پرسود و در عین حال مخاطره‌انگیز چاپ کتابهای درسی قدم نهاد و مدتی پیمانکار وزارت معارف برای طبع کتابهای درسی دوره ابتدایی و دوره متوسطه گردید. بعد یک روز اتفاق وحشت‌ناکی افتاد. انبوه کتابهایی که برای مصرف‌صال بعد چاپ شده بود به علت تغییر کتابهای درسی یکباره منسخ و بی‌صرف شد. آقای ادب از عهده جبران این زیان برنيامد و ورشکست گردید.

در سالهای بعد صاحب کتابفروشی ادب در سلک فروشندگان کتابفروشی گوتبرگ درآمد و تا این اواخر بهاین کار سرگرم بود. و نیز شنیدیم که به تدوین کتابی درباره تاریخ صنعت چاپ در ایران نیز مشغول بوده است. رواش شادا □

ترجمه‌ها و مترجمان

اسپانیا با ۲۹۴۴ ترجمه، ایالات متحده آمریکا با ۲۵۷۹ ترجمه، ژاپن با ۲۰۶۰ ترجمه و فرانسه با ۱۹۱۸ ترجمه در رده‌های سوم تا ششم بودند.

آثار لئین هنوز بیش از هر نویسنده دیگری ترجمه می‌شود. در ۱۹۷۰ (که صدیعین سالگرد تولد او بود) ۴۴۸ اثرش ترجمه شد. بعد از او شکسپیر (۱۴۱ ترجمه) ژول ورن (۱۲۸ ترجمه) و ژرژ سیمون (۱۱۹ ترجمه) می‌آیند. آثار نویسنده‌گان کلاسیک و پلیسی بیش از همه ترجمه می‌شود. آگاتا کریستی (۹۵ ترجمه)، داستایوسکی (۷۸ ترجمه)، بالزال (۷۵ ترجمه)، مارک تواین (۷۱ ترجمه)، همینگوی (۶۶ ترجمه)، برل. س. باک (۶۵ ترجمه) و استینلیک (۶۱ ترجمه) در رده‌های بعد قرار دارند.

کتاب در جهان

ح. م. گوینده

ترجمه‌ها...

«Index translationum»²³ که شامل بررسی آثار ترجمه شده همه کشورهای جهان در سال ۱۹۷۰ است از طرف یونسکو منتشر شد. این فهرست نشان می‌دهد که طی سال ۱۹۷۰ در ۲۳ کشور جهان ۴۱۳۲۲ کتاب ترجمه شده است (در سال ۱۹۶۹ جمیا ۳۸۱۲۲ کتاب در ۶۵ کشور ترجمه شده بود). برای اولین بار اتحاد شوروی از لحاظ ترجمه کتب با ۳۵۱۰ ترجمه (۳ ترجمه کمتر از سال پیش) در مقام دوم قرار گرفت. ترجمه به زبان آلمانی در رده‌ی اول بود. ۵۹۲۳ کتاب در آلمان شرقی و غربی به آلمانی ترجمه شده (در ۱۹۶۹ جمیا ۲۳۹۴ کتاب به آلمانی ترجمه شده بود).

آثار برندگان جایزه نوبل نیز زیاد

ترجمه می شود. آثار ساموئل بکت ۵۳ بار، آلبرتومورا اویاه ۵ بار، سارتر ۴۲ بار، آلبر کامو ۴۰ بار و سولژنیتسین ۳۵ بار ترجمه شده است. هاینریش بل که پارسال جایزه نوبل را گرفت هنوز از لحاظ ترجمه عقب است، زیرا فقط ۱۱ ترجمه از آثار او شده است. محققان فهرست سالهای ۷۱ و ۷۲ نشان خواهد داد که تعداد ترجمه آثار او بیشتر شده است.

... و مترجمان

ساموئل بکت رمان «وات» خود را به انگلیسی نوشت. بعدها آن را به فرانسه (زبانی که آثار بعدی خود را به آن نوشت) ترجمه کرد. این ترجمه را می توان اثر اصیل نامید. اما با توجه به گوناگونی زبانها و تقاضا رشد تاریخی آنها چه ترجمه‌های دیگری را می توان اصیل نامید. یک راه پاسخ دادن به این سؤال آن است که مورد خاصی را بررسی کنیم که قابل تعمیم باشد. سؤال‌هایی که به مسائل ترجمه مربوط می شوند، با نظریه‌های زبانشناسی وادیبی نیز ارتباطهای دارند. ترجمه بکت این مطلب را شان می دهد.

در یک قسمت از متن انگلیسی فعل ماضی **told**، چهار بار با فواید کم تکرار شده است.

در ترجمه فرانسه بکت چهار کلمه مختلف، و البته متراف، برای این چهار فعل به کار رفته است. در پنجمین کنگره مترجمان و زبانشناسان کمfer «بادبل» آلمان غربی تشکیل شد، توپهون(Tophoven)؛ مترجم آثار بکت به زبان آلمانی، این نمونه را ذکر کرد و پرسید چرا باید چنین باشد.

بروفور واندروزکا (Wandruszka) زبانشناس این دو اصل تکرار در زبان انگلیسی و تغییر در زبان فرانسه را به سنتهای مختلف سبک و معانی بیان دوزبان نامبرده نسبت داد و گفت بکت به عنوان مترجم، سنت سبک‌شناسی زبان فرانسه را رعایت کرده است.

حالا این سؤال پیش می آید که آیا در ترجمه خصایص بیگانه زبان اولی و اصلی را باید نگهداشت، یا اثر را چنان ترجمه کرد که گویی اثر بیزبان دومنی نوشته شده است. این نکته ای است که از قدیم مورد بحث بود و گوته، اشلایر ماخر و اخیراً والتر بینجامین آن را مطرح کرده‌اند. نظر اکثر مترجمان که در کنگره‌های پیشین ایراز شده، با نظر بینجامین موافق است که در ترجمه اثر ادبی باید گذاشت که خصایص اثر اصلی از لبه‌لای سطور ترجمه به چشم بخورد.

بعد پیش هاتنکه نویسنده و نمایشنامه‌نویس آلمانی (که ترجمه «یک قطمه برای گفتن» و «علم من، پای من» او توسط کارگاه نایاش در تهران منتشر شده است) قطعاتی از یک کتاب

خود را خواند و بعد مترجمان اثر او همان قطعات را خواندند. نکته دیگری درباره همین موضوع مطرح شد. حتی اگر اصالت ترجمه در درجه اول وابسته به حفظ رنگ محلی اثر باشد، برای بسیاری از مترجمان غیرممکن است لغات و مفاهیمی را که صرفاً جنبه محلی دارد، به زبان دیگر ترجمه کنند.

در این موارد اگر قرار باشد مترجم دین خود را برای بیان نیات نویسنده اصلی ادا کند، ناجار است تمامًا به قریحة تعبیر و تفسیر ادبی خود متنکی باشد. او باید کش این لغات را در چارچوب اصلی خود تشخیص دهد. مترجم برای این کار نمی تواند متنکی باشد. برای قابلیت زبانشناسی خود متنکی باشد. برای ادای حق نویسنده و اثر او، باید حساسیت‌های ادبی خویش را نیز به کار بگیرد.

راهنمای باستانشناسی ایران

خانم سیلویا ماتسون، نویسنده «کیهان اینترنشنال» اخیراً کتابی در ۳۳۰ صفحه به نام «راهنمای باستانشناسی ایران» به زبان انگلیسی منتشر کرده است. مجله «تاپیز ادبی» که وزیره بررسی کتابهای است در معرفی این کتاب مقاله‌ای نوشته است که خلاصه آن نقل می شود:

ایران امروز از فعالیتهای باستان - شناسی پر تکاپو است. در پیش از بیست منطقه وسیع حفاری می شود: از دزهای اورارتون در آذربایجان تا بقایای «شهر سوخته» که یک شهر ماقبل تاریخ در سیستان است. این حفاریها شامل تپه‌های ایلامی می شوند که شان پنهان‌جهاز سال تمدن را در دل خود نهفته‌اند. مثل «یحیی‌په»، آبادیهای ایلامی (هفت‌په و مالیون)، کاخهای مادها و آتشکده‌ها (گودین‌په و نوش‌جان) کاخی از کورش نزدیک بروجن، یک آتشکده از دوران سلوکیها در کنگاور، قصرهای اشکانی در شهر قومس یا کومیش (نزدیک دامغان) و ورس‌مسجد، یک مرکز مذهبی ساسانی (تحت سلیمان) و یک بندر قدیمی اسلامی (سیراف). شوش که فرانسویها از ۱۸۸۴ در آن مشغول حفاری بوده‌اند، جای خود دارد.

کسانی که مخارج این حفاریها را تأمین می کنند و کار اجرایی را به عهده می گیرند از مؤسسته هستند مثل اداره باستانشناسی ایران، مؤسسه باستانشناسی فرانسه و ایتالیا، مؤسسه ایران‌شناسی بریتانیا، مؤسسه امریکایی مطالعات ایرانی، دو مؤسسه باستانشناسی آلمانی و چندین دانشگاه و موزه.

خانم سیلویا ماتسون در اولین جمله کتابش به ما گزارش می دهد که می گویند در ایران بیش از ۲۵۰،۰۰۰ نقطه مهم از باستانشناسی وجود دارد. بزرگترین آنها، اکباتان پایتخت باستانی مادها و پایتخت تابستانی هخامنشیان است که در حال حاضر در زیر شهر صدهزار

نفری همدان مدفون است.
به نظر می رسد که کتاب برای جهانگردان علاقه‌مند به باستانشناسی نوشته شده است و در آن خواننده با شایستگی تمام در پیچ و خمها دو راهی که از ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد تا قرن سیزدهم میلادی گسترده شده راهنمایی می شود. از نظر شرح آثار قدیمی و کشفیات باستانشناسی، این کتاب در هیچ زبانی همتا ندارد. هر ساختمان یا محل با جزئیات کامل تشریح شده و نقشه‌ها شده است. از منابع مختلف و مؤسسات باستانشناسی در تهران، برای آنکه کتاب با طرحها و نقشه‌های فراوان کامل شود، استفاده شده است.

نویسنده شخصاً بیشتر مجله‌های را توصیف می کند که از آنها بازدید کرده و عکس گرفته است؛ گزارش او از این نقاط با اطلاعات مسافتی و محل و جهات دقیق همراه است. در وصف بعضی از مکانهای دورافتاده گهگاه تصویر ترس‌آوری رسم می شود، مثلاً توصیف فریبندۀ نویسنده از «سیراف» در کنار خلیج فارس با اطلاعاتی مانند این که این نقطه در ۲۲۰ کیلومتری جنوب شرقی بوشهر است و رسیدن به آن در بهار و بعد از بارندگیهای شدید مشکل است و هر روز اتوبوسی در ساعت ۸ صبح از بوشهر به راه می افتد و در صورتی که رویخانه سیلابی نباشد حدود ۳۳ تا ۴ بعدازظهر به آنجا می رسد، واینکه هیچ نوع وسیله نقلیه عمومی در آن حوالی نیست، تکمیل می شود. به علت حجم زیاد این راهنمای در آن کوششی برای توصیف آثار دوران بعد از حمله مغول نمی شود. اگر نقطه پایانی هم لازم بود، حق بود که این تاریخ حمله اعراب باشد. که ۶۰۰ سال پیش از آن است. پرداختن به جوانه‌های طرحهای اسلامی در ایران و صرف نظر کردن از دوران شکوفایی آن قدری به نظر عجیب می رسد. کوشش نویسنده برای تعریف مسجد جامع اصفهان و آثار تاریخی کرمان و پیشوایی کامل او به دوران بعد از سلجوک، غیر منطقی می نماید. اگر قرار است جلد دومی برای این کتاب نوشته شود باید امید داشت که اشارات مربوط به دوران سلجوقی در چند جلد اول در آن تکرار شود و تمام دوران اسلامی را گزارش دهد. کتاب «راهنمای» بسیار خوب تهیه شده و عکس‌های فوق العاده و فهرست قابل تحسینی دارد.

باعث تألف است که در اغلب صفحه‌ها که طرح زیبایی گنجانده شده شماره گذاری صفحات از بین رفته است. این گونه شهوهای کوچک در چاپ بعدی می تواند اصلاح گردد و اگر فالاتیهای باستانشناسی ایران با همین سرعت پیش برود باید کتاب بهزودی تجدید چاپ شود.



وادی لغزان زبان زیبا

آقایان،

دارند. زیرا که مگر غرض از پولک و منجوق و نوارهای رنگارنگ در نثر چه می‌تواند باشد؟ غیر از پیشوندها و پسوندهایی مانند «فرا» و «فرو» و «سان» و «سار» که در شرهای «هنری» این زمانه باب شده است؟ و غیر از بکاربردن «آنچنان» بهجای «چنان» و «اینچنین» به جای «چنین»، و مانند اینها، که نوشهای آقای مسکوب از آنها گرانبار است؟

در خصوص بیان فکر به کوتاهترین صورت، در مثالی که یک لحظه دیگر خواهم آورد ملاحظه خواهید کرد که آقای مسکوب از قصاید غالباً کوشش خاصی در اطالة کلام دارد. تصور من تا بحال این بود که آقای مسکوب اصولاً از پولک و منجوق و نوارهای رنگارنگ و کش‌دادن کلام خوشنان می‌آید، ولذا چون پای سلیقه درمیان است به کسی مربوط نیست؛ اما وقتی که خود ایشان می‌گویند کلام راناید بزیکرده و مطلب را باید به کوتاهترین صورتی بیان کرد، مسئله مشکل می‌شود.

آقای مسکوب در ضمن بحث گفته‌اند «البته پیش از نوشتمن فکر می‌کنم، ولی بعد هم هر جمله‌ای ممکن است هدبار بازنویس شود.» کاملاً پیدا است. نویسنده اصرار دارد جملاتش خیلی زیبا از کار دریایده، و چون صورت ساده و بزیک شده آنها دلش را راضی نمی‌کند، آنها را با انواع «پولک و منجوق» و نوارهای رنگ وارنگ آرایش می‌کنند و در تیجه آنها را از طراوت می‌اندازند. این دستکاریها غالباً به انسجام منطقی و دستوری جملات هم صدمه می‌زنند. من از همان نمونهای که در «کتاب امروز» آمده است نقل می‌کنم: «اگر چشمها دورنگر ایمان اسفندیار اند کی حقیقت بین‌بود، بازی شوم پدر را درمی‌یافتد و می‌دید که پادشاهی، هر چند برای گشترش دین اهورایی، از این راه که او می‌رود به کام اهریمن است، و خرد او بازیچه دلیری تن نمی‌شد، و اگر رستم نه آنچنان که هست بلکه اند کی اهل روزگار و بازیهای حقیر آن بود و به مصلحتی چند روزی نستی بهند می‌داد، شاید کارها به خوشی و شاد کامی به فرجام می‌رسید، اما نهاین است و نه آن.» (تاکیدها از نویسنده این سطور است).

در جمله اول مبتدا «چشمها دورنگر ایمان اسفندیار» است نه خود اسفندیار، و حال آن که در خبر خود اسفندیار است که «بازی شوم پدر را درمی‌یافتد.» در عبارتهای «از این راه که او می‌رود» و «خرد او بازیچه دلیری تن نمی‌شد» مرجع ضمیر او از لحاظ دستور زیان پدر اسفندیار است، و حال آن که غرض نویسنده ظاهرآ خود اسفندیار بوده است. این نوع اشکالات منطقی و دستوری تا آخر این قطعه ادامه دارد. واما از جهت بیان فکر به کوتاهترین

گمان می‌کنم تحلیلی که در «کتاب امروز» از آقای شاهرخ مسکوب شد کمک مؤثری است به شناساندن یک شخصیت ادبی که در این محیط به کار جدی سرگرم است؛ اما شاید این امر مانع از آن نباشد که چند نکته‌ای که در ضمن گفتگوی ایشان بهنظر نویسنده این سطور رسیده است با خوانندگان درمیان گذاشته شود. این نکات صرفاً هر بوط به رو شکار آقای مسکوب و سلیقه ایشان در اشای فارسی است و بهمیج وجه متعرض نظریات ایشان درباره اساطیر و ادبیات فارسی نمی‌شود. بحث درباره این نظریات محتاج به فرصت بیشتری است.

در خصوص ساختمان کتاب «سوگی سیاوش» توضیح آقای مسکوب بهنظر من قدری عجیب می‌آید. ایشان گفته‌اند که این کتاب را بهشکل گل‌لوتوس طرح کرده‌اند، بهطوری که کتاب به قول خود ایشان «همه‌اش دور می‌زند تا می‌رسد به محیط دایره، وقتی می‌خواهد ازدست برود، بر می‌گردد به مرکز دایره، همین‌طور دور می‌زند می‌آید تزدیک می‌شود و باز می‌گردد...» احساس طبیعی خواننده‌ای مثل من در برخورد اول این است که نویسنده توانسته است نظم و انسجام کافی در کتاب ایجاد کند؛ اما از گفته‌های آقای مسکوب چنین برمی‌آید که این وضع تیجه یک تلاش عمدی است. فایده این کار چیست؟ آیا اصولاً این تصور که می‌توان امکانات و مشخصات یک رشته کار (مثل طراحی گل) را در رشتة دیگر (مثل تأثیف کتاب) پیاده کرد تاچه اندازه درست است؟

نکته دیگری که برای من روشن شد، منظور آقای مسکوب از «نثر روان» است، که ایشان گفته‌اند از آن «اساساً یک نوع بیزاری دارم.» ای کاش آقای مسکوب مثالی هم می‌زندند که از کدام نثر روان بیزاری دارند؛ چون خود ایشان گفته‌اند «چیزی که موقع نوشتمن مورد توجه من است این است که فکر به کوتاهترین نوعی گفته شود»، و در جای دیگر اشاره کرده‌اند که «کلام لبایی بر تن فکر نیست تا با پولک و منجوق و نوارهای رنگ وارنگ هرجور کم‌خواستند بزرگش کنند.» بهنظر من این گفته‌ها کاملاً صحیح است، و لیکن گویای غرض از نثر روان هم جزاین نیست. وقتی که «فکر به کوتاهترین نوعی گفته شود» و با «پولک و منجوق و نوارهای رنگ وارنگ» هم بزرگ نشود، قاعده‌تاً نثر روان به وجود می‌آید. بنابراین انسان کنحکاو می‌شود که آقای مسکوب از چه نوع نثری بیزاری دارد. یک مثال ساده می‌توانست مسئله را روشن کند. از طرف دیگر، بهنظر من این‌طور می‌آید که آقای مسکوب در این بحث واعظ غیر معظوظ هستند؛ بهاین معنی که شخصاً دریابان فکر به «کوتاهترین نوعی» کوشش می‌کنند و نه از به کار بردن انواع پولک و منجوق ابائی

فرض است که مادر ممکن است یا آبستن فرزند خودش باشد یا آبستن فرزند دیگری؛ و حال آن که ظاهراً آبستنی یک صورت بیشتر ندارد. بنابراین «آبستن فرزند خودش» مثالی نیست که معنی روشنی داشته باشد.

واما کالمه «راستین» البتة شیکتر از «راست» است، ولیکن بهآن راستی نیست. من از «کلام راستین» این طور میفهمم که چیز مورد بحث کلام باشد وغیر از کلام نباشد؛ چنان که وقتی می‌گوییم «مرد راستین» منظورمان مردی است که مرد باشد ونامرد نباشد. ولی اگر اشتباه نکنم منظورآقای مسکوب از «کلام راستین» این نیست؛ منظور ایشان ظاهراً کلامی است که حاوی یا حامل حقیقت باشد یا به عبارت ساده منظورشان همان کلام راست است: این یا و نونی که بهآخر «راست» چسبیده، همان پولک و منجوق است؛ من حکمت دیگری برای آن نمی‌توانم تصور کنم.

شاید لازم باشد این نکته را تأکید کنم که منظور از ذکر این نکات به هیچ وجه تخفیف قدر آقای مسکوب نیست. بهنظر من آقای مسکوب نویسنده‌ای است صاحب کمال که، چنان که در مقدمه مصاحبه ایشان هم گفته شده، به صداقت اندیشه و شرافت قلم پاییند است، و امثال ایشان متأسفانه زیاد هم نیستند. غرض فقط اشاره بهاین حقیقت است که این رسم «زیبانویسی» که امروز در میان نویسندگان ما اینقدر هوایخواه پیدا کرده وادی لغرنده‌ای است، و در عمل غالباً به تیجه‌های درست منافی غایت اصلی خود منجر می‌شود. زیبایی زبان فضیلتی است که آن را هرچه بیشتر بجوییم کمتر خواهیم یافت. این نکته مسلمًا تناقض آمیز بهنظر می‌رسد، ولیکن ذهن ایرانی باآن بیگانه نیست؛ این تناقض ظاهری نظری همان نکته‌ای است که مولوی دراین بیت معروف بیان کرده است:

آب کم جو، تشنگی آور بهدست
تا بجوشد آبت از بالا و پست.

و با این حال بهنظر می‌رسد که فهم این نکته برای بسیاری از نویسندگان ما در سالهای اخیر دشوار بوده است. و بهاین جهت است که مسئله «سبک» یا «نثر» در ادبیات امروز ما این قدر اهمیت پیدا کرده است، تاحدی که ما درباره آثار نویسندگانمان غالباً نه براساس ارزش و اعتبار محتوى فکري و عاطفي آنها، بلکه براساس تعداد دفعاتي که جملات درست نويسنده خط خورده‌اند و بازنويis شده‌اند داوری می‌کنیم. این تیجه فقر فکري و عاطفي وحشتناکی است که دچارش هستیم؛ و انحطاط در حقیقت چیزی غیر ازاین نیست.

مهرداد رهسپار



صورت، اگر این عبارات از حشو پیراسته شود، خواهیم دید که جان کلام خیلی کوتاهتر وساده‌تر از آن است که در وهله اول ممکن است تصور شود. نویسنده در حقیقت می‌خواهد بگوید که اگر اسفندیار اندکی حقیقت بین بود دست پدرش را می‌خواند و فریب زور بازوی خودش را هم نمی‌خورد؛ و رستم نیز اگر حاضر می‌شد چند روزی دستش را بینند، شاید کارها بهخوشی پایان می‌گرفت. باقی مطلب، یعنی «چشمهاي دورنگر» و «بازاري شوم» و «هرچند برای گسترش دین اهوراين» و «به کام اهريمن» و «بازيجه دليري تن» (دليري تن؟) و «نهآنچنان که هست» و غيره همان پولک و منجوق و نوارهای رنگارنگی هستند که بهنظر من مناسب ذوقهای خام و بدی است و کلام «راستین» را لازم نیست با آنها بزک کنیم. چرا نویسنده صاحب نظری مانند آقای مسکوب کلام خود را به این همه پولک و منجوق محتاج می‌بیند؟ ظاهراً فقط برای این که به هر قیمتی شده از اanhای متدالوی بیان پرهیز کرده باشد، و گرنه مثلاً بهجای عبارت «اگر رستم نهآنچنان که هست، بلکه اندکی اهل روزگار و بازیهای حیران آن بود...» خیلی راحت می‌نوشت «اگر رستم اندکی اهل روزگار و...» و بهاین ترتیب هم پولک و منجوق «نهآنچنان که هست» را دور می‌انداخت و هم فکر را «به کوتاهترین نوعی» بیان می‌کرد. من هیچ‌بعد نمی‌دانم که این عبارات در تحریر اول روش و بی‌پیرایه‌بوده باشد و فقط بعداز چندبار خط خوردن و بزکشدن به این روز افتاده باشد.

نکته دیگر این است که آقای مسکوب در یادداشتی که بر متن مصاحبه نویشته‌اند درباره آسان‌نویسي اشاراتی کرده‌اند که باز برای من درست مفهوم نیست. آقای مسکوب می‌نویسد «نویسنده‌ای که سعی می‌کند تا آساتر بنویسد کاسپکاری است که جنسش را با شرایط سهلت بهمشتری عرضه می‌کند. مقابلاً آن که هم سعی می‌کند تا سختتر بنویسد ارادی گندمنمای جوفروش را در می‌آورد... بهر حال هردو متقلبد» (تأکیدها از خود مسکوب). من نفهمیدم چرا کاسپکاری که جنسش را با شرایط سهلت بهمشتری عرضه می‌کند متقلب است، و نیز نفهمیدم آن که سعی می‌کند تا سختتر بنویسد چرا گندمنمای جوفروش است. ظاهراً در قسمت اخیر مطلب، فرض آقای مسکوب براین است که نویشه اصولاً هرچه سختتر باشد بهتر است، ولذا اگر کسی بهdroغ نوشته خود را سخت جلوه داد گندمنمای جوفروش است (یا به قول ایشان ارادی گندمنمای جوفروش را درآورده است). در هر حال، عرضه کردن شرایط سهلت تقلب نیست، بلکه همان عرضه کردن شرایط سهلت است؛ و آن هم که سعی می‌کند تا سختتر بنویسد البته متقلب است، اما مثل او مثل گندمنمای جوفروش نیست.

باز در همین خصوص آقای مسکوب در یادداشت خود نویشته‌اند «کلام راستین»، مثل مادری که آبستن فرزند خودش است باردار مفهوم و معنای خاص خود است» (تأکید از خود مسکوب). خیال می‌کنم که مقصود ایشان را می‌فهمم، اما نه به کمک مثال ایشان؛ چون که مثال ایشان مبتنی بر این

از کتابهای نو

پاییز و زمستان ۱۳۵۱

- روز، ۹۶ ص. ۳۰ رز، مهندس، میرزا، با تشکیل پیر عیشی
- پیش: اشرافی، ۹۰ ص. ۵۰ قصه، عینطفی (مژده): مژده عشق
- طهوری، ۱۶۴ ص. ۱۲۵ کاریوکی، روزف: رؤیای مادرسیاه
- ترجمه همایون نوراحمر، متین، ۱۶۰ ص. ۵۰ رز، کیانوش، محمود: بانسان، آمارای خرخاکیها، یونجهها و کلانها
- نیل، ۱۴۸ ص. ۷۰ نرودا، پابلو: بیست غزلواره ویک غم آوا
- ترجمه کریم رشیدیان، بابک، ۸۸ ص. ۳۰

نهاشنه و تئاتر

- آنونی، زان اوایلدر، تورتون: پیراندلو، لوئیجی: قطاری بنام «هیواناتا»؛ مردم گله گلی مسیل در دهان داشت
- ترجمه مهین دانشور، کتاب زمان، ۱۰۶ ص. ۴۵ او کیسی، شون: ماه در کایلناو می درخشد
- ترجمه بهروز تبریزی، پویا، ۷۰ ص. ۲۵ رادین، منوچهر: ابراهیم توپیجی و آفایگ بابک، ۱۱۰ ص. ۳۵
- عسکر اولادی، حبیب‌اله: گل خار زندگی شرکت سهامی انتشار، ۱۶۸ ص. ۵۰ فایفر، ژول: جنایتهای کوچک
- ترجمه ایرج فرهمند، پویا، ۱۲۱ ص. ۴۵ مرزوک، سلامیر: استریپ تیز و کارول
- ترجمه ایرج زهری، پیام، ۶۳ ص. ۳۰ یونسکو، اوژن: تجربه نمایش
- ترجمه دکتر محمدتقی غیاثی، رز، ۱۸۰ ص. ۶۰

- کتاب زمان، ۹۲ ص. ۴۵ گاری، رومن: خدا حافظ گاری کوپر ترجمه سروش حبیبی، امیر کبیر، ۲۶۸ ص. ۱۳۰ و ۱۹۰ گولدینگ، ویلیام: خداوندگار مگنها ترجمه جواد پیمان، امیر کبیر، ۲۷۵ ص. ۱۳۰ رز، ۳۰۷ ص. ۸۰ گویا، کامبوزیا: لاله‌ها در سفر باد رز، ۲۷۵ ص. ۱۳۳ مورید، جیمز: سرگذشت حاجی بابا اصفهانی، چ؟ ترجمه میرزا حبیب اصفهانی، به کوشش دکتر یوسف رحیم‌لو، تبریز، کتابفروشی حقیقت، چیزی، ۸۸۵ ص. ۱۲۵ نسین، غیریز: دیوانه یکی صدیقه ترجمه نمین باعجمیان، سپهر، ۲۳۸ ص. ۱۵۰

شعر معاصر

- الیوت، ت. س.: چهارشنبه خاکستر ترجمه بیژن الهی، سپهر، ۴۸ ص. ۳۰ ● بیناد، شاهپور: خطبه‌ای در هجرت و چند شعر دیگر شاعر، ۸۰ ص. ۳۰ ● توانیان، هوانس: آثار برگزیده هوانس توپانیان ترجمه بدرالدین مدنی، شبگیر، ۱۲۵ ص. ۶۰ ● ثابتکار، مرضیه: وقتی برای گریستن نیست روز، ۹۱ ص. ۵۰ ● خاچادوریان، آنک: مادرانه ناشر: غوکاس کارابتیان، ۵۷ ص. ۴۰ ● خرمشاھی، بهاءالدین: کتبه‌ای بر باد پیام، ۱۰۰ ص. ۵۰ ● شفیعی کدکنی (م. سرشک): در کوچه بازهای نشاپور

دانستان

- آلبیا، ویکتور: دست به دست ترجمه احمد شاملو، کتاب نموده، ۹۶ ص. ۳۰
- آشتیت، کایل: بردگان سیاه ترجمه محدث قاضی، روز، ۶۵۵ ص. ۳۲۰
- استوریاس، میگل: انخل: تورو توهمو ترجمه زهرای خانلری، خوارزمی، ۱۳۳ ص. ۹۵
- انصاری، حسن: سیم شخص بفرد نویسنده، ۱۲۸ ص. ۲۰
- برشت، برتوات: داستانهای آقای کوینر ترجمه سعید ایمانی، پیام، ۷۲۲ ص. ۳۰
- پوزو، عاریو: پدرخواننه ترجمه محمود پورشالچی، فروغی، ۳۹۰ ص. ۲۰۰
- تقی‌پور، تقی: زرآب چایپخش، ۱۰۹ ص. ۳۰
- تواین، هارلک: بشرچیست، ۹ ج. ۳ ترجمه دکتر محمدحسن گنجی، اشرافی، ۱۳۴ ص. ۷۰
- تولستوی، لئو: چه باید کرد؟ ج. ۳ ترجمه دکتر مهدی سمار، اشرافی، ۱۸۶ ص. ۶۰
- دوستدار، فریدون: خانواده بزرگ افخار گوتنبرگ، ۱۵۵ ص. ۷۰
- سادات اشکوری، کاظم: برگهای میریزند اشرفی، ۷۵ ص. ۳۰
- ساعدی، غلامحسین: ترس و لرز، ۳ کتاب زمان، ۱۹۸ ص. ۱۰۰
- ساعدی، غلامحسین: گور و گهواره نیل، ۲۰۷ ص. ۱۲۰
- صادقی، بهرام: ملکوت، ۷ ج.

ترجمه و اقتباس ذبیح‌الله منصوری، جاویدان، ۱۴۰۰ مص، ۵۶۵

هر

- مجاوی، جعوان: شاهات‌های ناگیر در کار طراحان از گوستاو دوره تا استین برگ کتاب نمونه، ۱۲۶ ص، مصور، ۷۰ ر
- مشیری، محمد: راهنمای گردآوری سکه، (پخش اول) آوتبرگ، ۳۲ ص، مصور، ۴۰
- مشیری، محمد: راهنمای گردآوری سکه، (پخش دوم) آوتبرگ، ۳۲ ص، مصور، ۲۰
- مشیری، محمد: سکه‌های شاداسعیل اول آوتبرگ، ۳۲ ص، مصور، ۲۰
- مشیری، محمد: سکه‌های آقامحمدخان قاجار آوتبرگ، ۳۲ ص، مصور، ۲۰

زبان

- ابوالقاسمی، ابوالقاسم: فعل آغازی توں، ۲۳ ص، ۳۰
- حبیش تقییسی: قانون ادب، ۳ بهاهتمام غلامرضا طاهر، بنیاد فرهنگ ایران ۸۰۶ ص، ۵۰
- نائل خانلری، پرویز: دستور زبان فارسی بنیاد فرهنگ ایران، ۳۷۵ ص، ۲۵۰

علوم اجتماعی

- ترایی، دکتر علی‌اکبر: جامعه‌شناسی و دینامیسم اجتماعی تبریز؛ انتشارات نوبل، ۲۲ ص، ۴۵
- سابابن، جرج: تاریخ فلسفیات سیاسی، ۳ ترجمه دکتر بهاء الدین پازارگاد، امیرکبیر، ۴۰۰ ص، ۴۰۰
- عنایت، دکتر حمید: بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، ۲ دانشگاه تهران، ۲۴۰ ص، ۷۵
- گرت، افت: مصاحبه در خدمات اجتماعی و مشاوره و راهنمایی ترجمه محسن قندی، عطایی، ۲۶۷ ص، ۱۰۰
- وحیدی، حسین: تاریخ عقاید اقتصادی از آغاز تا پایان سوسیالیسم، ۲ سالیانی، ۱۷۵ ص، ۳۵۴
- هیئت، مهندس باقر: ریاضیات اقتصادی و بازارگانی، ۴۲۰ ص، مصور، ۲۵۰

علوم و فنون

- الیاس آذر، خسرو: خالکشنازی

مباحث ادبی

- آیداییک، جان: واقع گرایی در داستان بلند؛ الکساندر عزیری؛ یکی از نسل من ترجمه سیاوش روزبهان، سپهر، ۳۲ ص، ۲۰
- براهی، دکتر رضا: جنون نوشتن ارغون، ۳۰ ص، ۸۴

- تریولو، الیز: مایا کوفسکی شاعر ترجمه عطاء‌الله نوریان، پویا، ۳۰ ص، ۱۲
- زرین‌گوب، دکتر عبدالحسین: یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، ۱ بهکوش عنایت‌الله مجیدی، طهوری، ۵۳ ص، ۴۰۰

- زند، میخائيل. ای: نور و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران ترجمه اسدپور پیرانفر، پیام، ۱۷۶ ص، ۹۰
- ژوفز، ادوارد: طوطیان، بعضی درباره داستان طوطی و بازگان از دفتر اول منوی معنوی داشگاه تهران، ۱۶۳ ص، ۶۰

- غازی ملطیوی: بریدالسعادة بدکوش محمد شیروانی، داشگاه تهران، ۵۰۳ ص، ۲۰۰
- گلین، محمد (گردآورنده): بهار و ادب فارسی، مجموعه ۱۰۰ مقاله از ملک‌الشعراء، بهار، ۲۷

- کتابهای جیبی، ۹۹۵ ص، ۷۵۰ تولدکه، تئودور: حمامه ملی ایران، ۲ ترجمه بزرگ علوی، سپهر، ۱۷۶ ص، ۱۰۰
- نیما یوشیج: ارزش احساسات و پنج مقاله درشعر و نهایش، ۲ گوتبزک، ۱۳۶ ص، ۶۰

مدون و مباحث فلسفی

- راسل، برتراند: جهان‌بینی علمی ترجمه حسن‌منصور، داشگاه تهران، ۲۵۶ ص، ۱۱۰
- سپیس، و. ت: فلسفه هکل، ۲، ۲ ترجمه دکتر حمید عنایت، کتابهای جیبی، ۲۱۰

- لوبن، پروفسور: فلسفه یا پژوهش حقیقت ترجمه دکتر جلال الدین مجتبی‌ی، جاویدان، ۲۲ ص، ۳۰۰
- نیچه، فردیش ویتم: چنین گفت زرتشت، ۲ ترجمه داریوش آشوری؛ اسماعیل خوئی، نیل، ۲۱۶ ص، ۱۱۰

- طبری، محمدبن جریر: تاریخ الرسل والملوک بنگاه ترجمه وشر، ۴۹۵ ص، ۴۰۰
- خبرمزاده، علی‌اصغر؛ گریمه‌ای از ادب فارسی، ۲ کتاب زمان، ۵۷۹ ص، ۲۸۰

- عین‌القضاء همدانی؛ نامه‌ای عین‌القضاء همدانی، ۲ بهاهتمام علینقی متزوی؛ عفیف عیران، بنیاد فرهنگ ایران، ۹۶۸ ص، ۸۰۰

فیلم‌نامه و سینما

- رهنهما، فریدون: واقعیت‌گرایی فیلم بوف، ۱۴۲ ص، مصور، ۱۴۰
- صالح‌پور، محمدرضا؛ درجستجوی سینمای بهتر انتشارات معلم، ۱۲۲ ص، ۴۰
- مقدمولو، بهمن؛ ویژه سینما و تئاتر باپک، ۱۸۰ ص، ۶۰

زندگینامه و خاطرات

- براهی، دکتر رضا؛ سفر مصر از نون، ۱۴۴ ص، ۵۰
- تبریزی، بهروز؛ زندگی و آثارشون او کی‌یسی رز، ۴۴ ص، ۲۰
- جمشیدی، اسماعیل؛ خودکنی صادق‌هدایت عطائی، ۹۶ ص، مصور، ۶۰
- ظهیر الدوله، علی؛ خاطرات و اسناد ظهیر الدوله به کوش ایرج افشار، کتابهای جیبی، ۵۹۸ ص، ۴۲۰
- محمدبن یحیی سیبک نیشابوری؛ حسن ولد به کوش غلامرضا فرزانه‌پور، طهوری، ۶۵ ص، ۵۰
- مسعود انصاری، عبدالحسین؛ زندگانی من و نگاهی به تاریخ سیاسی ایران و جهان، (جلد دوم) ابن‌سینا، ۴۳۱ ص، ۳۰۰
- نیما یوشیج؛ کشته و توفان ادین‌کبیر، ۱۱۰/۶۵ ص، ۱۱۸

طنز

- شاهانی، خسرو؛ بالاروایها و پائین‌روایها امیرکبیر، جیبی، ۲۹۱ ص، ۶۵

مدون و ادبیات کهن

- دامادی، محمد (مصحح)؛ تحفه‌الاخوان دریان اصول فتوت و آداب فتحیان بنیاد فرهنگ ایران، ۵۶۶ ص، ۴۰۰
- خبرمزاده، علی‌اصغر؛ گریمه‌ای از ادب فارسی، ۲ کتاب زمان، ۵۷۹ ص، ۲۸۰
- طبری، محمدبن جریر؛ تاریخ الرسل والملوک بنگاه ترجمه وشر، ۴۹۵ ص، ۴۰۰
- عین‌القضاء همدانی؛ نامه‌ای عین‌القضاء همدانی، ۲ بهاهتمام علینقی متزوی؛ عفیف عیران، بنیاد فرهنگ ایران، ۹۶۸ ص، ۸۰۰

ادیان

- فرشتل، کورت؛ امام حسین و ایران

- مصور، ۱۰۰/۵۵
- هان، امیلی: *لئوناردو داوینچی*، ۲۰۰۰ص، مصور، ۱۷۰
 - ترجمه و جیهه امونا، نیل، ۱۱۳ص، مصور، ۶۰
 - هیوز، تد: آدم آهنی
 - ترجمه نادر ابراهیمی، امیرکبیر، ۹۲ص، ۵۰
 - یونسکو، اوژن: قصه شماره یک
 - ترجمه فرزانه ابراهیمی، امیرکبیر و سازمان همکاری باکودکان و نوجوانان، ۴۴ص، مصور، ۴۰

مسائل روز

- اولد. ر، پیتر: *فت و کثورهای بزرگجهان*
- ترجمه امیرحسین جهانیگلو، خوارزمی، ۲۱۱ص، ۱۳۵
- بوتختین، ایوان ایزوسمویج: *مسائل افریقای امروز*
- ترجمه ه. خ، انتشارات شاکن، ۱۶۹ص، ۷۰
- پوزنر، ولادیمیر: *ایالات نامتحده*
- ترجمه محمدقاسمی، خوارزمی، ۲۸۷ص، ۱۵۰
- راسل، برتراند و نویسنده دیگر: *مشکلات جهانی افزایش جمعیت*
- ترجمه احمد کتابی، دهدخا، ۱۶۰ص، ۱۰۰
- رحیمی، مصطفی: *نیم نگاه*، چ؟
- کتاب زمان، ۱۲۸ص، ۳۵
- زاله، پیر: *شناخت آماری جهان سوم*
- ترجمه دکتر محمدرضا جلیلی، دانشگاه تهران، ۹۵ص، ۲۶۰
- کید، شیلا: *پیشنهادی چند برای آموزش حقوق بشر*
- ترجمه پرویز همایون پور، کمیسیون ملی یونسکو، ۱۳۰ص، ۱۸۰
- لابلن، زری: *اسرار سازمان مخفی یهود*
- ترجمه ر. ش، فرخی، ۱۶۸ص، ۸۰
- ماسه، پیر و چندتن دیگر: *جهان سوم در سال دوهزار*
- ترجمه احمد آرام؛ مهدی امامی؛ حمید عنایت و دیگران، دانشگاه تهران، ۱۹۶ص، ۷۵

کتابهای مرجع

- آشوری، داریوش: *فرهنگ سیاسی*، ۰۰۰۰ص، ۱۸۲
- مراؤید، ۱۲۰ص، ۱۲۰
- ابوالحمد، عبدالحمید؛ پاکدامن، ناصر؛ کتابشناسی تندن ایرانی در زبان فرانسه، ۱۰
- داشتگاه تهران، ۲۴۷ص، ۲۲۰
- اعظمی، چراغعلی؛ ویندفوه، گرناتل.؛ واژه‌نامه سنتگرسی، *بامقدمه‌ای ازدستور آن زبان کتابهای جیبی*، ۸۳۹ص، ۲۴۰۰/۲۵۰۰
- شعاعی، حمید: *امثال شعر فارسی*
- گوتبرگ، ۶۵۰ص، ۴۰۰
- تهیه شده باهمکاری جهانگیر منصور و عبدالحسین آذری

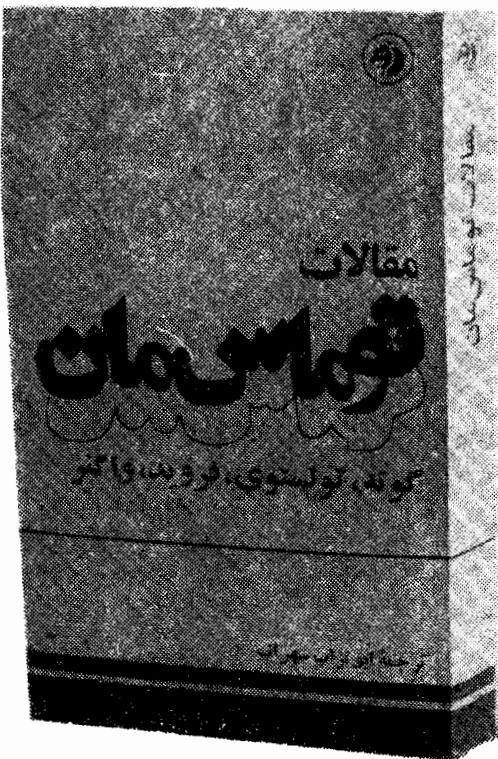
- ترجمه احمد قاسمی، کمیسیون ملی یونسکو، ۲۰۰ص، مصور، ۱۷۰
- فوردهام، فریدا: *مقنه‌های بر روانشناسی یونگ*، ۲۰۰۰ص، مصور، ۱۳۰
 - ترجمه دکتر مسعود میربهاء، اشرفی، ۲۲۶ص، ۱۲۰
 - لویت، هرولد. ج: *روانشناسی مدیریت*
 - ترجمه مجتبی کاشفی، داشکده علوم ارتباطات اجتماعی، ۴۰۳ص، ۱۸۰
 - هالت، جان: *چرا اطفال موفق نمی‌شوند*
 - ترجمه‌روشن قوییمی، زیرنظر لیلی این (آهی)، کمیسیون ملی یونسکو، ۱۶۸ص، ۱۳۰
 - هدفیند، ز. آ: *روانشناسی و اخلاق*
 - ترجمه علی پریور، بنگاه ترجمه و نشر، ۳۷۶ص، ۲۲۷
 - کوستلر، آرتور: *خوابگردان*
 - ترجمه منوچهر روحانی، زیرنظر فؤاد روحانی، کتابهای جیبی، ۶۸۴ص، ۴۰۰
 - گاگارین، یوری؛ لبد، ولادیمیر: *روانشناسی و فضای ابر*
 - ترجمه دکتر محمود بهزاد؛ حمیده غروی، اشرفی، ۲۱۱ص، ۱۲۰
 - گرلینگ، هینریش: *در پیرامون ماشینهای افزار*
 - ترجمه علی اکبر جوانفر، دهدخا، ۲۲۴ص، ۳۰۰
 - لیبن، ویتسورک: *درس فنی اساسی برای فلزکاری*
 - ترجمه مهندس محمود ربیعزاده، دهدخا، ۱۴۴ص، ۱۵۰
 - معظمی گودرزی، خسرو: *لرزه‌شناسی*
 - وزارت علوم و آموزش عالی، ۵۱۰ص، ۴۶۰
 - روارونتسف، ب. آ؛ ویلیامینف: *ستانه‌شناسی فوین*
 - ترجمه ابوالفضل آزموده، گوتبرگ، ۱۹۸ص، ۲۵۸
 - پوس، آرتور: *مسکووریشه‌های فرهنگ روسی*
 - ترجمه اسماعیل دولتشاهی، بنگاه ترجمه و نشر، ۲۳۶ص، ۱۶۰
 - شایان، فریدون: *سیری در تاریخ ایران باستان رز*، ۲۵۶ص، ۱۰۰
 - قاسمی، ابوالقاسم: *هزار ماه سیاه یا فجایع تاریخی اموبان*
 - چاپخان، ۲۵۸ص، ۲۰
 - لامبلن، زری: *اسرار سازمان مخفی یهود*
 - ترجمه ر. ش، فرخی، ۱۶۸ص، ۸۰
 - ماسه، پیر و چندتن دیگر: *جهان سوم در سال دوهزار*
 - ترجمه ا. آزاده، بنگاه ترجمه و نشر، ۲۳۹ص، ۲۴۰

کتابهای کودکان و نوجوانان

- شرمن، کاترین: *کاترین کبیر*، ۰۰۰۰ص، مصور، ۲۰۲
- ترجمه سلطان ابراهیم عامری، نیل، ۲۰۰ص، ۲۹۵
 - علی بن ابیطالب (ع): *فرزند زمان خویشن باش*
 - کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۲۴۰ص، ۲۵
 - کوفر، کارل هرلیخ: *نائگاپاربات*
 - ترجمه احسانالکی، انجمن مرکزی کوهنوردان، ۲۱۸ص، ۲۱۰
 - ریوآر، جین: *هزار ویک پاسخ به پرسش‌های روانشناسی کودک*
 - ترجمه یدالله همایونفر، بنگاه ترجمه و نشر، ۲۲۰ص، ۳۹۷
 - واش، ریچارد: *ماجرای مارکوبولو*، ۲۰۰ص، ۲۲۰
 - شاوره، موریس: *استادان بزرگ تعلیم و تربیت*

مقالات توماس مان

ترجمه ابوتراب سهراب



درباره

گوته: آفریدگار سخن

تولستوی: «بنگر که چه مخلوق شگفت انگیزی بر روی این کره خاکی زندگی می‌کند!»

واگنو: رنجها و عظمت او

فروید: مردی که «قطعه‌ای از ارض دانش را از قلمرو خرافه تصرف کرد.»

دو چاپ جدید از دو کتاب برجسته:

فلسفه هگل

از: و. ت. ستیس

ترجمه دکتر حمید عنایت



گریز از آزادی
از: اریش فروم
ترجمه عزت الله فولادوند

کتابهای درسی دانشسرای راهنمایی



هر کز پخش:

جی بی ۱، خیابان شاهرضا، چهارراه کالج

جی بی ۲، خیابان وصال شیرازی

جی بی ۳، خیابان نادری، جنب هتل نادری



منتشر شد

بها با جلد شمیز: ٣٤٠ ريال

با جلد زرگوب: ٤٠٠ ريال

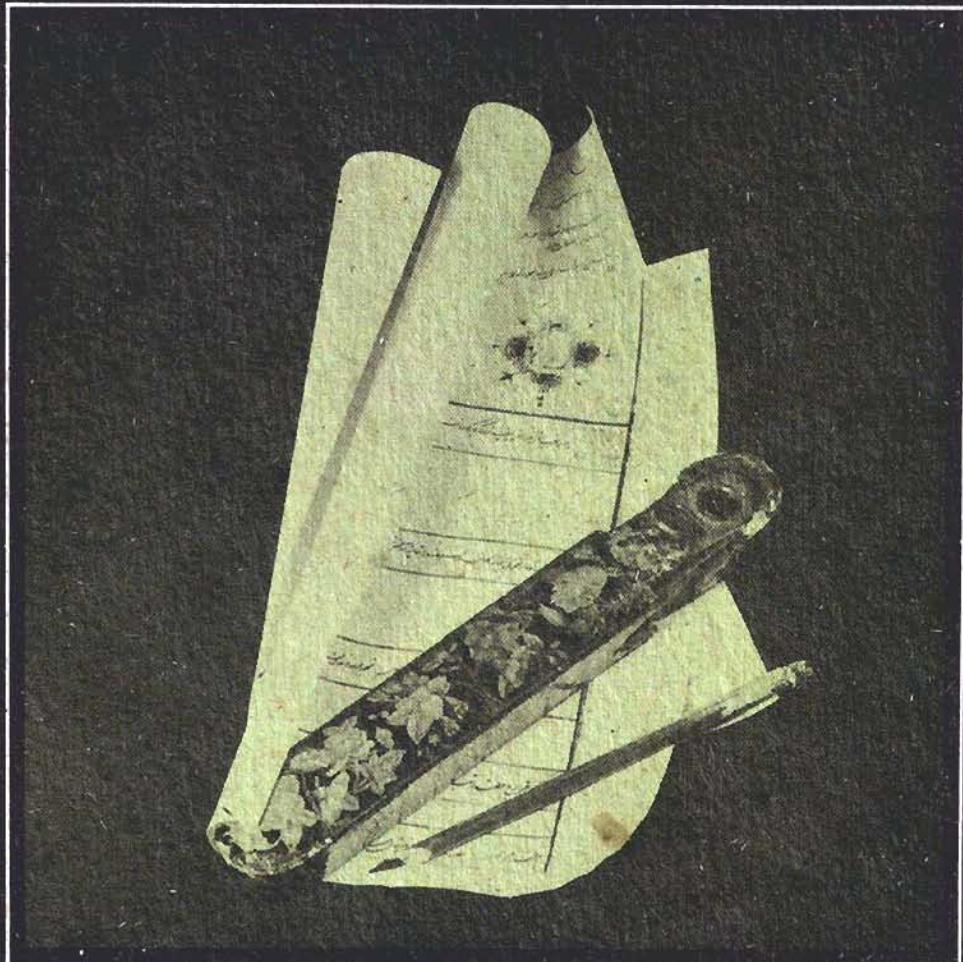
خوا بگرد ها

نوشته آرتور گوستلر
ترجمه منوچهر روحانی



مجموعه منابع و اسناد تاریخی دوره قاجار - شماره ۱

خاطرات و اسناد ظهیرالدوله



شامل :

تاریخ صحیح بیدروغ
یادداشت‌های دوره حکومت همدان، گیلان و مازندران
و کزارش دقیقی از وضع اجتماعی ایران
به کوشش ایرج افشار

